فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

مژده ده آن بندگان مرا که بسخن ها گوش فرا میدهند و از بهترین آنها پیروی میکنند

انقلاب اسلامی

در هجرت

شماره ۸۲۶ ۲ تا ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۲

Nr.826 22 April.- 6 Mai 2013

باخت، باخت ؟

◀ اثر بحران کره شمالی – بحران اتمی و «انتخابات» - موقعیت باخت، باخت: ص ۳

◀ واپسین بازی و موضوع واقعی گفتگوها با ایران؟ دروغها؟ جنگ با ایران؟ ص ۵

◀ امریکا در حمله به ایران تردید نمی کند اگر... - فشاری که بر ایران وارد می شود، محاسبه شده است : ص ۷

◀ رشد منفی اقتصاد کشور ۳ تا ۴ درصد می شود – مجازاتها به مردم کشور تحمیل و رانتها از آن رانت خوارها می شوند: ص ۹

◀ ژاله وفا: رشد تصاعدی شاخص فلاکت اقتصادی و سیاسی در نظام ولایت فقیه: ص ۱۰

◀ تشدید سرکوبها با وجود نزدیک شدن «انتخابات» ریاست جمهوری: ص ۱۵

انقلاب اسلامی: در فصل اول این مجموعه، مجموعه ای از اطلاعات را در اختیارخوانندگان می گذرانیم که ارتباط میان بحران اتمی کره شمالی و بحران اتمی ایران و ارتباطشان را با «انتخابات» ریاست جمهوری معلوم می کنند و توضیح می دهند چرا خامنه ای و حزب سیاسی مسلح در موقعیت باخت – باخت هستند.

در فصل دوم، اطلاع ها و نظرهائی را گرد آورده ایم برای این که توضیح بدهند موضوع واقعی که برسرش گفتگو میان رژیم و امریکا باید انجام بگیرد کدام است. این اطلاع ها و نظرها در رابطه بایکدیگر می گویند آیا رژیم فرصت را سوزانده و از این پس، امریکا سوار و رژیم پیاده است یا خیر؟.

در فصل سوم، تهدید ایران به جنگ و این موضوع بررسی می شوند که آیا برای جلوگیری از واقعیت پیدا کردن حمله نظامی امریکا به ایران، می باید رژیم را همان سان که هست پذیرفت و حتی تجاوزهایش به حقوق انسان را ندید و یا بعکس میان سرکوبگری رژیم و سلطه حزب مافیاهای نظامی – مالی بر دولت و اقتصاد، کشور ایران را در معرض دائمی مجازاتها و جنگ قرار داده است.

در فصل چهارم، وضعیت اقتصادی کشور را از زبان داده ها گزارش کرده ایم. بنا بر برآورد، در سال ۹۲، اقتصاد ایران همچنان رشد منفی خواهد کرد که میزان آن ۳ تا ۴ درصد است. در نتیجه ضریب فلاکت مردم ایران (تورم + بیکاری) همچنان بالا خواهد رفت.

در فصل پنجم، نوشته ژاله وفا در باره ضریب فلاکت و در فصل ششم خبرهای تجاوزها به حقوق انسان را از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم:

در صفحه۴

آرش پارسی

۴ بحث کلیدی پیرامون لائیسیته و سکولاریسم – بخش اول

در سالهای اخیر، بحثهای بسیاری درباره لائیسیته صورت می گیرد اما هنوز ابهامهای فراوانی درباره این مبحث حتی در میان جامعه روشنفکری ایران وجود دارد. از دید نگارنده با توجه به حاکمیت استبداد دینی در ایران، با روشن شدن این مبحثِ مهم و زدودن ابهامهای پیرامون آن از طریق بحث آزاد، امکانهای تازه تری برای تشکیل دولتی مستقل از بنیاد دین پس از سرنگونی دولت جمهوری اسلامی در دسترس جنبش مردم ایران قرار می گیرد. در این مقاله، ضمن پرداختن به چند موضوع مهم در زمینه لائیسیته، قصد دارم برخی از نظرات آقای شیدان وثیق که در کتاب «لائیسیته چیست؟» آمده است را مورد نقد و بررسی قرار دهم. چهار سر فصل مهم این نوشتار عبارتند از:

۱ - منحصر نبودن سکولاریزاسیون به کشور هایی با اکثریت پروتستان.

۲ - عدم وجود دولت نیمه لائیک و ناممکن بودن تشکیل دولت لائیکِ غیر دموکراتیک.

در صفحه ۱۴

دوستان محترم وخوانندگان این نشریه بصورت چاپی و اینترنتی!
ما را برای ادامه انتشار نشریه، با کمک مالی خود یاری فرمائید!

پاسخ به پرسشهای ایرانیان از
ابوالحسن بنی صدر

آزادی و عدالت گریز از حق؟!

دو پرسش زیر از یک هموطن هستند. در واقع، دو نوشته اظهار نظر در باره خشونت زدائی هستند و پرسشها در بردارند:

*** پرسش در باره هویت قومی و آیا اگر انسانها به جقوق ذاتی خود عمل می کردند، ستم محل پیدا می کرد و هرکس از تضاد با دیگری، هویت می جست؟:**

بنام خدا
جناب سید ابوالحسن بنی صدر.با سلام ودرود
۱ -اموری است که محصول اندیشه انسان است واموری است که بشرآن رامختص خالق هستی می داند و در کتب انبیاء آمده است. انسان امروز بویژه قشر تحصیل کرده، درمقام عمل، گویی سرگردان میان این دو است و گاهی به این اولویت می دهد وگاهی به آن. درحالی که وقتی یک انسان بیمارمی شود به طبیب مراجعه می کند وتنها درامور جزیی و کوچک به معالجه خود می پردازد (دراینجا کسانی که انبیاء راقبول دارند مد نظرمی باشند- گاهی کسی می گوید حکم خدا این است و دیگری یا به آن عمل نمی کند و یا به تفسیر و برداشت خود استناد می کند) امیدوارم توانسته باشم سئوال خود را درست مطرح کرده باشم زیرا بنظرم یکی ازمشکلات عمده جوامع دین باور است.
۲- انسان این موجود دوپا حقوقی دارد و به بیان وفرهنگ شما دارای "حقوقی ذاتی" است. سبب چیست که گاهی من ترک یا من لر قوم خودم را برجسته می کنم و دادوبیداد راه می اندازم که برما ستم شده است درحالی که گویا براقوام دیگر وانسانهای دیگر ستم نشده و حقوق آنها نادیده گرفته نشده است. آیا وقت آن نرسیده که روش را تغییردهیم و ازحقوق "انسان" دفاع کنیم؟ زیرا در اینجا هم ازحقوق خود دفاع کرده ایم و هم ازحقوق دیگری که مشترکات زیادی با او داریم ؟

در صفحه۲

«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سیُ امین
سالگرد تولد دکتر محمد مصدق »
زندگینامه دکتر محمد مصدق (۷۴)

جمال صفری

«انگلستان، رضا خان و شیخ خزعل و واقعهٔ خوزستان » (۱)

این مهم در خور ذکر است که شیخ خزعل را انگلیسها تسلیم رضا خان کردند. رضا خان توان نظامی برای غلبه بر شیخ را نداشت. انگلیسیها می باید انتخاب می کردند. استقرار دولت شوراها در روسیه، کیفیت رابطه میان این دو قدرت را تغییر داده بود. این بار، انگلستان نیاز به یک دولت مرکزی داشت و می باید مهره های محلّی خود را قربانی می کرد. از میان برداشتن شیخ خزعل و تحت ادارهٔ دولت مرکزی درآمدن خوزستان، هم خاطر انگلستان را از امنیت این منطقهٔ نفت خیز آسوده می کرد و هم برای رضا خان اعتبار لازم برای غلبه بر مخالفانش را فراهم می کرد. این شد که انگلستان، برای تحقق این دو هدف، دست از حمایت خزعل کشید.

منافع انگلستان ایجاب می‌کرد که «در ایران یک دولت باثبات و قدرتمند مرکزی امّا دست نشانده پدید آورد که بتواند در برابر نفوذ روسیه و گسترش تبلیغات کمونیستی مقاومت نماید و از راه‌های تجاری وحوزه‌های نفتی محافظت کرده و امنیت را در استان‌های هم مرز با بلوچستان و افغانستان تأمین کند و ژاندارم منافع انگلیس در نقاط کلیدی نظیر حوزه‌های نفتی خلیج فارس و مرزهای هند و عراق باشد». و رضاخان نامزد امپراطوری برای تصدّی این دولت بود.

اسناد و گزارشهائی که در بخش «انگلستان، رضا خان وشیخ خزعل و واقعهٔ خوزستان » در اختیار خوانندگان ارجمند قرارمی گیرند، این واقعیّت را بطور روشن بیان می کنند. در گزارش های لورین به « وزارت امورخارجهٔ انگلیس » نیز، بطور روشن آمده است که:

در صفحه ۱۱

آزادی و عدالت گریز از حق؟!

زیرا در اینجا هم ازحقوق خود دفاع کرده ایم و هم ازحقوق دیگری که مشترکات زیادی با او داریم ؟
۳-در جامعه سوسیال دموکراسی نبود اخلاق و وجدان و این گونه ارزشها چه مشکلاتی ممکن است پدید آورد و آیا اساسا" مشکلی بوجود خواهد آمد زیرا ضمانت اجرایی ندارند ؟ شاد وپیروز و رستگار باشید.

●پاسخها به پرسشها:

۱ – از خداوند که حق علی الاطلاق است جز حق صادر نمی شود. پس موضوع هر حکم خداوند، لاجرم، حق است. هرگاه انسان از حقوق ذاتی خویش آگاه باشد و به آنها عمل کند، حکم خداوند را دریافته است و به آن عمل می کند زیرا حقوق ذاتی حیات او هستند و حکم خداوند عمل به این حقوق است. باوجود این،
۱/۱ . مشکل این جاست که قدرت باوری و یا اعتیاد به اطاعت از اوامر و نواهی قدرتمداران، دو اثر مستقیم دارد:
الف – مدار شدن قدرت در پندار و گفتار و کردار، عقل را از استقلال و آزادی، بنا بر این، از دیگر حقوق انسان غافل می کند. و
ب- چون که قدرت در امر و نهی، عینیت پیدا می کند، رابطه با خداوند، نه رابطه استقلال و آزادی نسبی(انسان) با استقلال و آزادی مطلق(خداوند)، که رابطه بی قدرت با قدرت مطلق (وقتی برقرار کننده رابطه کارش اطاعت کردن است) و یا رابطه قدرت نسبی با قدرت مطلق (وقتی برقرار کننده رابطه مطاع است و امر و نهی می کند) می گردد. نتیجه اینست که عمل به حق جای به عمل به «تکلیف» (= امر و نهی قدرتمدار که تجسم خداوند بمثابه قدرت مطلق است) می سپارد. از این زمان ببعد،
۲/۱ .نه دین است که انسانها را از خود بیگانه می کند، بلکه انسانهای معتاد به اطاعت از قدرت و قدرتمداری هستند که دین را با شیوه زندگی خود، سازگار می کنند. یعنی آن را با بیان قدرتی از خود بیگانه می کنند که کارش تنظیم رابطه انسان با قدرت از راه «عمل به تکالیف» قدرت فرموده است.
بدین قرار، مراجعه به پزشک و عدم مراجعه به پزشک، در کسالتهای جزئی، بستگی مستقیم به قدرتمدار شدن و یا نشدن عقل آدمی دارد. توضیح این که عقل مستقل و آزاد، چون رابطه انسان را با حقوق ذاتی او و دیگران تنظیم می کند،
الف – آدمی را به انجام هرکار، در اولین فرصت، بر می انگیزد.
ب – حق تن را بجا می آورد. یعنی دست به کاری نمی زند که اثر آن را بر بدن نمی داند. پس، هرگاه بیمار شد، از دانش پزشکی استمداد می طلبد و
ج – تفاوت رفتار دو عقل، یکی عقل مستقل و آزاد و دیگری عقل قدرتمدار، در اینست که اولی با پزشک از راه حقوق ذاتی خود رابطه برقرار می کند. یعنی هم او و هم پزشک می دانند که در بکاربردن، دانش برای درمان با یکدیگر همکاری می کنند. از این رو، روش تجربی می شود. یعنی هم تشخیص بیماری و هم درمان قابل تصحیح می گردند. پزشک می داند که هرگاه رعایت حقوق بیمار را نکند و دانش و فن را به روش تجربی بکار نبرد، زود، نادرستی تشخیص و درمان، آشکار می گردد. روشن است که چنین رابطه ای با پزشک، همگانی نیست. اما در برخی از جامعه ها، دارد بیشتر و بیشتر می شود.
در عوض، وقتی عقل قدرتمدار است، بیمار با پزشک، رابطه قوا برقرار می کند: پزشک برای خود ولایت مطلقه قائل می شود و تشخیص و درمان را در امر و نهی ناچیز می کند. و چون، عقل قدرتمدار، کار را تا آن زمان به تأخیر می اندازد که کار از کار بگذرد، میزانی برای تعیین مسئولیت پزشک و مسئولیت بیمار، در کار نمی آید. وضعیت امروز ایران، وضعیتی است که همگان، بر اصل ولایت مطلقه فقیه عمل می کنند: هم بیمار بر تن خود ولایت مطلقه اعمال می کند و هم پزشک با تن او این ولایت را بکار می برد. اینست که دین با مرام و دانش و فن بکار توجیه ولایت مطلقه ای می آید که همگانی گشته است. آیا در چنین وضعیتی، قلمرو اجتهاد آدمی از قلمرو «احکام خدا» قابل تشخیص است؟ به هیچ رو. «احکام خدا» در تکلیف های قدرت فرموده و در زور گفتن و زور شنیدن از خود بیگانه می شوند. کسانی برای توجیه پندار و گفتار و کردار خود، مدعی عمل به «احکام خدا» می شوند و کسان دیگری، نفی این «احکام» را با وضع احکامی همراه می کنند که صفت دینی یا مرامی ندارند اما حکم زور هستند و بکار توجیه پندار و گفتار و کردار کسی می آیند که برای خود ولایت مطلقه قائل می شود. این ویرانگری همگانی که روز به روز بر ابعاد آن افزوده می شود، حاصل گرفتاری به بیماری ولایت مطلقه و رابطه ها میان انسانهائی است که گرفتار این بیماری هستند.
۲ – هرگاه کرد و لر و ترک و فارس و عرب و بلوچ بدانند
الف – هویت یا فرآورده برخورداری از حقوق ذاتی و رشد است و یا محصول ضد فرهنگ قدرت و دومی صاحب خود را در تضاد با دیگران قرار می دهد، در می یابند که هویت نسبی هر یک از آنهاعامل غنای هویت مشترک (ایرانیت) است.
ب – هویت های فرآورده عمل به حقوق و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، بطور خود انگیخته، محترم شمرده می شوند. حال آنکه هویتهای ساخته قدرت باوری، نمی توانند یکدیگر را انکار نکنند. اولی ها بر اشتراکها می افزایند و دومی ها اشتراکها را انکار می کنند. آیا نمی بینیم گروههائی در تضاد و خصومت تا بدانجا رفته اند که منکر وجود کشوری به نام ایران می شوند! اولی ها می دانند که هویت در وطن تحقق جستنی است و اگر، برای مثال، ایران وطن مشترک همه این هویتها گشته است، بدین خاطر است که زندگی در استقلال و آزادی، در منطقه و جهان، آن را ایجاب کرده است. رشد جامعه ملی در برگیرنده هویتهای قومی آن را ایجاب کرده است. پس می دانند که تجزیه وطن، تبدیل شدن به گروه های قومی کوچکی است که راحت بلعیده خواهند شد. اگر امروز، از هویت اروپائی سخن بمیان است و کوشش ها برای افزودن بر اشتراکها است، بدین خاطر است که کشورهای عضو نمی خواهند در نظام جهانی موقعیت زیر سلطه را بجویند. تضاد در کردار را ببین! همین کشورها که مرتب، بر اشتراکهای خویش می افزایند، در آنچه به کشورهای ما مربوط می شود، از سیاست تجزیه کردن این کشورها حمایت می کنند.
و چون از تاریخ ایران، از جمله به تاریخ دو دوران پهلوی و ولایت مطلقه فقیه، باز پرسیم، به ما می گوید: صاحبان قدرت مرکزی، از راه بکار بردن تبعیض و برکشیدن یکی برضد دیگری، خطر تجزیه را، توجیه کننده استبداد گردانده اند. اما این رویه، یکسویه نبوده است: بمحض مشاهده ضعف قدرت مرکزی، قدرتمدارهای این و آن قوم، قوم گرائی را توجیه گر سرکشی و برقرار کردن ملوک الطوایفی کرده اند. آیا از تاریخ، آموخته ایم که به کوشش متحد برای استقرار نظام اجتماعی – سیاسی برخیزیم که هویت های فرآورده رشد بر میزان عدالت اجتماعی را محترم بشمارد و مرتب قلمرو اشتراک ها را گسترش دهد؟ نه.
پس از پیروزی مردم ایران در نخستین مرحله انقلاب خود، امکان اشتراک عمل بود، اما با موقعیت یابی از راه روابط قوا و قدرتمداری، سازگار نبود. این شد که ترس از تجزیه ایران، مجوز بازسازی ستون پایه های استبداد، بنا براین، استبداد شد. با وجود تجربه، هنوز مشکل حل نشده است و تا زمانی که هویت به قدرت و ضد فرهنگ قدرت تعریف می شود، حل نخواهد شد. اگر بطور مستمر در باره هویت نوشته و گفته ام و خواهم نوشت و خواهم گفت، بدین خاطر است که طرز فکرها نسبت به هویت تغییر کنند. حیات ملی مردم ایران و رشد این کشور و موقعیت درخور یافتن در جهان و نقش جستن در تحول آن، در گرو این تغییر است.
۳ – در هر جامعه ای، از جمله در جامعه ای با مرام سوسیال دمکراسی، وجدان اخلاقی وجود دارد. هرگاه ارزشهائی که وجدان اخلاقی بر عملی شدنشان، نظارت می کند، حقوق ذاتی انسان و حقوق ذاتی جامعه باشند و میزان عدالت بکار تشخیص رعایت شدن این حقوق بیاید، وجدان اخلاقی غنی و شفاف می شود و هرحکم که وجدان اخلاقی صادر می کند، دقیق و شفاف و بر وفق میزان عدالت می شود و جمهور مردم ضامن اجرای احکام این وجدان می گردد. بر پرسش کننده است که به کتاب عدالت اجتماعی و کتاب بیان استقلال و آزادی مراجعه کند.
در سرمقاله پیشین (انقلاب اسلامی شماره ۸۲۵)، این مهم خاطر نشان شد که تنها در بیان استقلال و آزادی است که عدالت بمثابه میزان، محل عمل پیدا می کند. در هیچ بیان قدرتی، عدالت بمثابه میزان، به عقل سازنده آن بیان، نمی رسد. در این جا، عدالت بمثابه میزان تمیز حق از ناحق را کمی بیشتر بسط می دهم:
بنا بر قول سوسیال دموکراسی آلمان، پیش از گرایش به راست و بعد از رها شدن از فشار حزبهای کمونیست، «آزادی امکان پی گرفتن هدفهای خود و شکوفا گشتن و عدالت برابری حقوق و همبستگی» تعریف شدند. اما، در این بیان قدرت، که البته با لیبرالیسم متفاوت است و به تدریج، هم مالکیت شخصی را پذیرفته و هم مالکیت اجتماعی را به دست فراموشی سپرده است، تناقض دو تعریف آزادی و عدالت، بسود آزادی حل شده است. زیرا برابری در حقوق، با نابرابری در دست آوردها (بنا بر تعریف آزادی) همراه است. برای این که این نابرابری، جامعه را به اقلیت ثروتمند و اکثریت فقیر بدل، نسازد، نیاز به «همبستگی» است. عدالت که برابری در حقوق است، می توانست میزان شمرده شود به ترتیبی که همگان، از حقوق ذاتی خود، واقعا، برخوردار شوند. اما هرگاه چنین می شد، با همین تعریف از آزادی نیز تناقض پیدا می کرد. بدین سان، وقتی عدالت برابری در حقوق تعریف می شود، لاجرم، این برابری صوری می ماند. زیرا اصل بر روابط قوا است و روابط قوا نابرابری زا است و نابرابری بر نابرابری می افزاید. همبستگی بکار تعدیل این روابط قوا می آید. بنا بر این، عدالت بمعنای برابری در حقوق و همبستگی را حزب سوسیال دموکرات بکار می برد در «ستیز و سازش» به قصد تعدیل نابرابریهای ناشی از روابط قوا در جامعه. حد این ستیز و سازش را تعریف آزادی معین می کند. بدین قرار، سوسیال دموکراسی، این تناقض را، با وجودی که آشکار است، نمی بیند: شرکت انسانها که در حقوق با یکدیگر برابر هستند، در روابط قوا، قدرت حاصل از این روابط بر برابری صوری در حقوق، حاکم می شود. دیگر تنها این نابرابری واقعی نیست که جانشین برابری در حقوق می شود، بلکه این قدرت است که بعنوان تنظیم کننده رابطه ها و فعالیتها، جانشین حقوق می شود. تازه «ستیز و سازش» (به قول آلن تورن، در دموکراسی چیست؟)با هدف تعدیل و تحقق ارزشی که همبستگی است، بکار بردن زور را ناگزیر می کند.
در حقیقت، تازمانی، سوسیال دموکراتها «انقلابی»، در معنای بکار بردن قهر برای تغییر نظام اجتماعی، بودند. از زمانی هم که اصلاح طلب شده اند، مالکیت خصوصی را پذیرفته اند و تغییر تناسب قوا میان طبقه مالک سرمایه و زحمتکشان را نیازمند قیام خشونت آمیز نمی بینند. زورآزمائی از راه انتخابات را روش کرده اند. بدین خاطر که دموکراسی را، در جمع، بسود قشرهای زحمتکش می دانند.
نیک که بنگریم، می بینیم حتی یک بیان قدرت که عدالت را میزان شناخته باشد، وجود ندارد. در بیان های قدرت، عدالت یا بیانگر نظم است و یا آرمانی که در آینده های دور، و به جبر، تحقق پیدا می کند. در این تعریفها، «اجرای عدالت» نیازمند بکار بردن زور است. اما چون زور بکار بریم، آزادی را نقض کرده ایم و انسان را از بکار بردن استقلال و آزادی خویش ناتوان کرده ایم. عدالت را نیز، در معنائی که بدان می دهند نقض کرده ایم. توجه سوسیال دموکراسی به این امر، مهم است اما کافی نیست.
اما در بیان استقلال و آزادی،
الف – عدالت میزان تمیز حق از ناحق است. و
ب - چون حقوق ذاتی حیات هستند، بکاربردن زور، حق را ناحق می کند. بنا بر این،
ج – عدالت بکاربردنی و تجربه کردنی است و نه تنها بکاربردنش نیاز به زور ندارد، بلکه زور را بی محل می کند و
د – نه تنها با استقلال و آزادی انسان کمتر تزاحمی ندارد، بلکه میزان اندازه گیری برخورداری انسان از این دو حق و دیگر حقوق است.
ه – بخلاف همه تعریف ها در انواع بیانهای قدرت، در بیان استقلال و آزادی، تعریف عدالت شفاف است و همه کس و همه وقت می تواند آن را بکار برد. در آنچه به برابری و نابرابری مربوط می شود، نابرابریهای زور فرموده، بی عدالتی و نابرابریهائی که سبب رشد می شوند (نابرابری در تقوی و عدالت گری و دانش)، به این دلیل که سبب برکشیدن های مستمر می شوند، ترجمان عدالت بمثابه میزان تمیز حق از ناحق می گردند.

*** رابطه امنیت با خشونت زدائی؟:**

بنام خدا
جناب سید ابوالحسن بنی صدر. با سلام ودرود
انذر باب عدم خشونت و خشونت زدایی دست وپا شکسته مطالبی برایتان نوشتم. اینکه چه کسانی منشاء خشونت هستند یک موضوع است و دیگر اینکه آنها که مورد خشونت واقع می شوند چگونه باید ازخود دفاع کنند و به تعبیر شما "خشونت زدایی" کنند موضوع دیگری است. اما آموزش خشونت زدایی موضوع بسیار مهمی است که در جهان امروز نسبت به مسائل معمولی دیگر چندان بدان بها داده نشده است. و ما هرچه از آزادی فاصله می گیریم خشونت روزبروز بیشتر می شود وقتی آزادی نباشد قانون هم نیست و قانون در دل آزادی نهفته است. آنجا که آزادی باشد مطبوعات و سایر ارکان جامعه چون دوربینی شکاری همه چیز را زیر نظر دارند. چرا باید شخصی، قومی، گروهی از گفتگو نا امید شوند و از طریق لوله تفنگ حرف خود رابزنند؟ مگر آنها چه می خواهند یا حرف حساب دارند یا ندارند. اگر حرف حساب دارند، شنیده می شود و اگر حرف حساب ندارند، میان تهی بودن ادعایشان مبرهن می شود. نویسنده ای می گفت گفتگو باید کرد حتی اگر بدانجا برسیم که دیگرنمی شود گفتگو کرد. باز هم باید گفتگو کرد.(البته بسیار بودند که سخن از گفتگو بمیان آوردند بدون اینکه به امنیت که پایه گفتگوست بپردازند (جنایت وین که قاسلمو و قادری و فاضل رسول قربانی آن شدند). بنا براین راهکار عملی برای خشونت زدایی یکی از نیازهای امروزجامعه ما است.
اما اینکه فرمودید نهرو درمقابل خشونت طلبان مقاومت کرد و گفت سرنوشت هندوستان همین جا تعیین می شود حرف مهمی است اما باید مراقب بود که در عین مقاومت ابزار دفاعی هم داشت (چه شخصی و چه جمعی) واقعیتی را به شما بگویم که خود شاهد آن بودم امیدوارم نزد برخی حمل برخودستایی نشود: درمنطقه ما با توجه به اینکه خانه ما بالاترین خانه بود از طرف بالا دشمن ما را محاصره کرد در آن حادثه سنگها مثل تگرگ می آمد وافراد درحال پایین آمدن بودند. مرحوم پدر به مادر گفت تفنگ را بیاور. تا آن روز کسی نمی دانست که تفنگی وجود دارد حتی ما فرزندان. وقتی دشمن تفنگ را دید به عقب نشینی روی آورد. به شما بگویم اگر آن تفنگ نبود هست و نیست ما برباد رفته بود. بنابراین زورپرست علاوه براینکه بزدل است و چون برحق نیست از برخی امور هم سوء استفاده می کند(بنا به موقعیتی که کشور داشت صدام

در صفحه ۱۶

اثر بحران کره شمالی – بحران اتمی و «انتخابات» – موقعیت باخت، باخت:

*مشترکات ایران و کره شمالی از دید امریکا و اسرائیل:

☜ ناکامی گفتگوهای آلماآتا در روزهای ۴ و ۵ آوریل، همزمان شد با «بحران» در کره. کره شمالی تهدید به جنگ کرد و ارتشهای امریکا و کره جنوبی مانور مشترک دادند و دو طرف، همچنان هیزم به تنور شعله ور بحران می ریزند. امریکا و اسرائیل از فرصت تمام استفاده را می کنند: قرار گرفتن سلاح اتمی در دست ایران، با وجود مشترکاتی که دارند، امنیت بین المللی را بطور مستقیم تهدید می کند. تیموتی آلکساندر گازمن، در مقاله ای به تاریخ ۶ آوریل، وضعیت را این سان بررسی کرده است:

● یک مقام ارشد حکومت امریکا در هفته ای که قرار برگفتگو بود، گفت: هرگاه ایران قدمهای مشخصی برندارد، مسابقه میان سرباز زدن ایران از تن دادن به خواست بین المللی و تشدید مجازاتها ادامه خواهد یافت. در حقیقت، به دنبال شکست گفتگوهای آلما آتا ۲، طرح جدید برای تشدید مجازاتها به کنگره پیشنهاد شده است.

● روزنامه انگلیسی گاردین گزارش می کند که یک روز گفتگو در باره آینده برنامه اتمی ایران، بد فرجام شد و منابع دیپلماتیک گفتند: میان موضع ایران و موضع کشورهای ۵+۱، یک دریا فاصله است. ایران می خواهد غرب حق ایران را در غنی سازی اورانیوم به رسمیت بشناسد و مجازاتها را لغو کند. و غرب می خواهد ایران تأسیسات غنی سازی خود را تعطیل کند و غنی سازی اورانیوم را رها کند. اینست که گفتگوها به شکست می انجامند. روز دوم، گفتگوها به شکست انجامیدند.

● شکست گفتگوها پیش از سفر جون کری، وزیر خارجه امریکا، به خاورمیانه، در روزهای ۸ و ۹ آوریل روی داد. نتیجه اینست که تنش میان ایران با امریکا و اسرائیل شدت خواهد یافت. امریکا و اسرائیل می خواهند مانع از غنی سازی اورانیوم حتی برای مصارف صلح آمیز شود. بی بی سی گزارش کرده است که در ۴ آوریل، سعید جلیلی، در دانشگاه آلماآتا، گفته است: ما فکر می کنیم، با گفتن یک کلمه، گفتگوهای ما می توانند به پیش بروند. و آن کلمه، قبول می کنیم است. هرگاه طرف گفتگو بگوید حق ایران بر غنی سازی اورانیوم را می پذیریم، البته برای مصارف صلح آمیز، گفتگوها می توانند به نتیجه بیانجامند. او گفت: اندک شمار کشورهائی می خواهند کشورهای دیگر را از این حق محروم کنند.

● در این میان، بحران اتمی کره شمالی دست آویز خوبی شد برای اسرائیل و تهدید ایران به بمباران تأسیسات اتمی این کشور. حالا دیگر اسرائیل می گوید: نباید گذاشت خاورمیانه نیز کانون چنین بحران خطرناکی بگردد. هاآرتص، روزنامه اسرائیلی، در ۴ آوریل ۲۰۱۳، در روز شروع گفتگوها در آلماآتا، نوشت: ایران از بحران کره چه می آموزد؟ آنشل ففر، نویسنده مقاله، یادآور می شود که بوش ایران و کره شمالی را دو کشور از سه کشور محور شر خوانده بود. در واقع، این دو رژیم اشتراکهای زیر را با یکدیگر دارند:

۱ – هر دو دولت اشتراک دارند در دشمنی عمیق با امریکا و

۲ – هردو دولت ایدئولوژی سخت سران را دارند و، بدان، مجازاتهای بین المللی و انزوا را عامل تقویت خویش می پندارند. یکی با مارکسیسم – لنینیسم و دیگری با شیعه گری، قرار گرفتن در این موقعیت را توجیه می کنند.

۳ – هردو دولت، طی سالها، از اختلاف روسیه و چین با قدرتهای غرب و مخالفت آنها با هژمونی امریکا، در پیشبرد برنامه اتمی خود سود برده اند.

۴ – هر دو دولت تعادل وحشت با همسایگان تحت حمایت امریکا برقرار کرده اند: کره شمال یا کره جنوبی و ژاپن و ایران با اسرائیل و عربستان.

در ماه های آینده، تنش میان ایران و غرب و اسرائیل، شدت خواهد یافت. مجازاتهای بیشتر برضد ایران وضع خواهند شد و اسرائیل بر شدت دشمنی خود با ایران خواهد افزود. آیا جنگی در افق مشاهده می شود؟ به این زودی ها نه. سوریه هدف مقدم مداخله غرب در منطقه است. دلیل اول سفر کری به اسرائیل و کشورهائی دیگر،... ایران و دلیل دوم آن، سوریه بوده است.

☜ در ۹ آوریل ۲۰۱۳، در حضور نتان یاهو، نخست وزیر اسرائیل، جون کری، وزیر خارجه امریکا، گفت: ایران نباید و نمی تواند اسلحه اتمی داشته باشد.

انقلاب اسلامی: مشترکهائی که هاآرتص شماره کرده است، مشترکهائی نیستند که واقعیت دارند. مشترکهائی هستند که صورتی از واقعیت هستند و بکار جو سازی بسود سیاست اسرائیل و امریکا می آیند. اشتراکهای واقعی بدین شرح هستند:

۱ — هر دو رژیم سرکوب گر هستند و بقای خود در گرو وجود یک دشمن و محور کردن آن در سیاست داخلی و خارجی خود می بینند. سیاستشان در قبال این «دشمن»، سیاست ستیز و سازش — البته پنهانی — است.

۲ — هر دو رژیم بحران ساز هستند و عواقب بس زیانبار بحران سازیهای خود را به مردم خویش تحمیل می کنند.

۳ — هر دو رژیم، بدین خاطر که به بقای خود، تقدم مطلق می دهند، به قیمت فقر سیاهی که به مردم خود تحمیل می کنند، بر عرض و طول قوای مسلح خود می افزایند.

۴ — هر دو رژیم، سیاست داخلی خویش را تابع سیاست خارجی خود کرده اند. چون در درون پایگاه ندارند، انزوای منطقه و جهانی را بر رابطه ای که مجالی برای بحران پیش نیاورد، ترجیح می دهند. بخلاف نظر نویسنده هاآرتص، کشورهای همسایه نیز، با این دو رژیم، در بحران تراشی شرکت می کنند. هم به این دلیل که در سیاست داخلی خود به تهدید خارجی نیاز دارند و هم وجود این دو رژیم، توجیه کننده سیاست نظامی و اقتصادی تهاجمی خود می شمارند.

۵ — هیچ یک از دو رژیم، کمترین پایبندی به ایدئولوژی ادعائی خود ندارند. در کره شمالی، سلسله سلطنتی برقرار است و قشرهای زحمتکش همدم فقر و سرکوب هستند و در ایران، ولایت مطلقه فقیه —که حتی بنا بر فقه، «از مصادیق شرک است» حاکم است و سیاست اقتصادی را اجرا می کند که رانت، رانت خواران و فقر وسیع ترین قشرهای جامعه و نیز کشور را به حداکثر می رساند. هردو رژیم، به جای عمل به مرام ادعائی خود، آن را چماق کرده اند.

۶ — این دو رژیم نیستند که از اختلاف روس و چین با امریکا بر سر تفوق طلبی برجهان، سود برده و برنامه اتمی خویش را به پیش برده اند. در حقیقت، این امریکا است که می خواهد مسئله را در محدوده سلطه خویش برجهان حل کند. هرگاه بنا را بر تفوق طلبی نمی گذاشت و در شرق دور و خاور نزدیک، محور نظامی — اقتصادی تهدید کننده پدید نمی آورد، مسابقه تسلیحاتی — در سالهای اینده، عربستان بزرگ ترین خریدار اسلحه در جهان خواهد شد — در نمی گفت و برنامه تسلیحاتی، از جمله برنامه اتمی، محل پیدا نمی کرد.

باخت، باخت ؟

* ربط دو بحران اتمی ایران و کره شمالی:

انقلاب اسلامی: وسائل ارتباط جمعی اسرائیل و بخشی از همین وسائل ارتباطی غرب، میان بحران اتمی ایران و بحران اتمی کره شمالی ارتباط تنگاتنگ برقرار می کنند و هدفشان از این کار، «افکار عمومی سازی» بر ضد «دولتهای لات» است که جهان را به جنگ اتمی تهدید می کند. از جمله، دبکا فایل، در ۵ آوریل ۲۰۱۳، این رابطه را چنین برقرار می کند:

☜ واکنش ایران نسبت به بحران کره، که یک طرف بحران، پیونگ یانگ است، قابل پیش بینی بود. هرچند امریکا می خواهد روابط تنگانگ این دو متحد، نادیده بگیرد:

● در ۵ آوریل، معاون رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح ایران، سرتیپ پاسدار، مسعود جزایری، انگشت تهدید را بسوی امریکا گرفت: «حضور امریکا در کره جنوبی، علت اصلی تنش ها در این منطقه حساس در گذشته و حال است. امریکا و متحدانش زیان عظیم خواهند دید هرگاه در این منطقه جنگ روی دهد. کشورهای مستقل تسلیم حماقتهای امریکا نمی شوند. زمان تخویف و تهدید مدتها است که سرآمده است».

● قسمت دوم سخنان جزایری، بازتاب کاملی از امتناع آیت الله خامنه ای از پذیرفتن خواست امریکا در آنچه به برنامه اتمی ایران مربوط می شود، است. بحران کره شمالی به ایرانیها فرصت داده است که دو گنجشک را با یک سنگ بزنند: هم زمان با دستور کیم یونگ آن بر استقرار موشکهای میان برد در ساحل شرقی کره شمالی، سردار جزایری رجز می خواند و رجز خوانی او با شروع گفتگوهای آلماآتا نیز، همزمان است.

● واشنگتن امیدوار بود به پیشرفت گفتگوها شتاب ببخشد. با آنکه گفتگوها بیهودی خود را به اثبات رسانده اند، اطلاعی که وال استریت ژورنال انتشار داد، امیدی برانگیخته است. بنا بر آن اطلاع، خامنه ای دستور داده است آهنگ فعالیت های اتمی ایران، آهسته گردد. او بدین خاطر چنین دستوری را داده است که پیش از انتخابات ریاست جمهوری، از خط قرمزی که سبب حمله نظامی به ایران شود، عبور نگردد.

اما وقتی دو طرف بر سر میز مذاکره نشستند، سعید جلیلی، از پاسخ گفتن به پیشنهاد کشورهای ۵+۱ که در گفتگوهای نخست آلماآتا داده شده بودند، خودداری کرد. پنداری او در جلد کیم یونگ آن رفته است. این یکی نیز با استناد به امتناع پدرش از قبول پیشنهاد امریکا در باره برچیدن تأسیسات اتمی کره شمالی، گفت: هرگونه پیشنهاد در این باره را رد می کنم.

● این توأم شدن اجتناب ناپذیر دو بحران اتمی کره شمالی و ایران سه مقام اول امریکا، پرزیدنت اوباما و جون کری وزیر خارجه و جاک هایگل، وزیر دفاع امریکا را با سخت ترین چالش بین المللی روبرو می کند. بجا است که جون کری، به جای سفر به اسرائیل و فلسطین، برای تجدید کوششهای صلح، به مسکو و پکن برود و با مقامات روسیه و چین در باره ایران و سوریه به توافقی برسد. زیرا پس از حل این دو مسئله است که امریکا و قدرتهای دیگر می توانند کره شمالی را مهار کنند.

تا زمانی که حکومت اوباما به سیاست ادامه می دهند که بنایش بر جدا کردن مسئله سوریه و مسئله ایران و مسئله کره شمالی است، مسکو و چین اقدامی در بازداشتن کره شمالی نخواهند کرد و بسا جهان گرفتار فاجعه می شود.

☜ استراتفور (۱۰ آوریل) این نظر را بسط داده است که کره شمال گرچه قیافه دیوانه را به خود داده است اما عاقل است و هدف مشخصی را دنبال می کند و آن بیشترین امتیاز را از قدرتهای جهان گرفتن است.

انقلاب اسلامی: توأم کردن دو بحران اتمی ایران و کره شمالی، از دید اسرائیل، یک «مائده آسمانی» خواهد شد. زیرا سیاست امریکا در خاورمیانه را دنباله رو سیاست اسرائیل خواهد کرد. دست اسرائیل را در مورد فلسطین و بقیه کشورهای خاورمیانه، بازتر خواهد کرد. دولت اسرائیل به برخورداری بیش از پیش از حمایت امریکا و غرب، سیاست تجزیه کشورهای منطقه را پیش خواهد برد. سوریه و عراق قربانیان اول هستند. اما بعد، نوبت به کشورهای دیگر منطقه، زودتر از همه، ایران خواهد شد.

باوجود استفاده از بحران اتمی کره شمالی، در ایجاد افکار عمومی مساعد با تشدید مجازاتها و تهدید ایران به جنگ، مردم ایران می باید آموزگار مردم کره شمالی در به جنبش درآمدن برای صاحب اختیار سرنوشت خویش، بگردند. وگرنه، دست خامنه ای و مافیاهای نظامی — مالی خالی است. خود را در وضعی قرار داده اند که نه راه پس دارند و نه راه پیش. زیرا نه یارای بله گفتن به پیشنهادی دولتهای ۵+۱ را دارند و نه می توانند بیراهه را تا آخر بروند.

ظاهر اینست که سیاست خارجی را خامنه ای معین می کند. بنا بر این، رویه هیأت نمایندگی که او به آلما آتا روانه کرده بود، ربطی به «انتخابات» ریاست جمهوری ندارد. باوجود این، بنابر اطلاع واصل از داخل و بنا بر آنچه ناظران سیاسی خارجی می نویسند و می گویند، میان گفتگوها بر سر اتم و «انتخابات» ریاست جمهوری ربط وجود دارد:

چرا گفتگوها برسر برنامه اتمی ایران، نمی توانند پیش از «انتخابات» ریاست جمهوری به جائی برسند؟:

* خسارت ۱۰۰ میلیارد دلاری بحران اتمی که در آن، زیان ایران بابت استخراج نفت و گاز خلیج فارس توسط کشورهای ساحلی دیگر و...، ملحوظ نشده است، همچنان رو به افزایش است:

☜ یاد آور می شود که بنی صدر مجموع زیان ناشی از بحران اتمی را ۳۶۲۵ میلیارد دلار برآورد کرده است (تلف شدن بخشی از ذخایر نفت بخاطر فرسودگی وسائل استخراج نفت + سهم ایران از منابع نفت و گاز خلیج فارس که کشورهای ساحلی می برند و می خورند + اتلاف بنزین بخاطر فرسودگی پمپهای بنزین + بعلاوه سرمایه ای که بابت فرار مغزها از دست می رود + فرار سرمایه ها + بعلاوه کار بخش صنایع، با حدود ۴۰ درصد ظرفیت و تعطیل شماری از آنها + بعلاوه بکار افتادن سرمایه ها در اقتصاد مصرف محور و در نتیجه سوختن فرصتهای سرمایه گذاریهای تولیدی + بیکاری آشکار و پنهان + اثر تحریمها بر گرانی قیمتها و بهدر رفتن درآمدهای نفتی ناشی از ناگزیر شدن به فروش نفت به بهای نازل و مبادله آن با کالا + باز بودن دروازه ها بر روی قاچاق + بعلاوه بزرگ شدن رقم رانت خواری و فسادها که در هر جامعه ای ضد رشد اقتصادی هستند).

☜ اما در روزهای پیش از دور دوم گفتگوها در آلماآتا، محاسبه کارشناسان غرب، درباره خسارت ایران بابت بحران اتمی انتشار یافت. بنا بر این برآورد، تنها زیانهای ناشی از تحریمها و هزینه های پرداختی بابت فعالیتهای اتمی محاسبه شده اند و سر به ۱۰۰ میلیارد دلار می زنند:

به گزارش CNN در ۳ آوریل ۲۰۱۳، بنیاد کارنگی یک گزارش با عنوان "برنامه هسته ای ایران: قیمتها و خطرات" را منتشر کرد. نویسندگان این گزارش متذکر شدند که جمهوری اسلامی ایران ذخایر کافی اورانیوم برای توسعه انرژی هسته ای ندارد.. ایران بر اثر توسعه برنامه هسته ای خود، زیانی با رقم نجومی کرده است: حداقل ۱۰۰ میلیارد دلار در نتیجه تحریم های وضع شده برضد ایران و مشکلات بعدی در اقتصادی داخلی، به ایران خسارت وارد شده است.

نیروگاه هسته ای در بوشهر که تقریبا طی مدت ۴۰ سال ساخته شده است، فقط ۲ درصد از برق مصرفی کشور را تولید می کند. در همان زمان، ایران بیش از ۱۵ درصد از برق تولید شده را

در صفحه ۴

باخت، باخت ؟

به دلیل زیرساخت کهنه و معیوب از دست می دهد.

☜ در ۲۰ فروردین ۹۲، بنابر قولی، در ۷۰ و بنابر قولی در ۹۰ کیلومتری بوشهر، زلزله سختی روی داد، با قدرت ۶٫۱ ریشتر بنابر برآورد ایران و ۶٫۳ بنا بر برآورد امریکا در شهر کاکی روی داد. شدت ویرانی بیشترین نیاز را به چادر و لوازم اولیه زندگی بوجود آورده است اما کمبود چادر و لوازم زیاد است. علت فرستادن اینگونه تجهیزات به سوریه و لبنان است. بهرو، رژیم اطمینان می دهد که به نیروگاه اتمی بوشهر آسیبی وارد نشده است. مقامات فنی روسی نیز می گویند نیروگاه چنان ساخته شده است که در برابر زلزله با قدرت ۸ ریشتر، مقاومت کند. باوجود این، وقوع زلزله، بزرگ بودن تهدیدی را آشکار می کند که همواره نسبت به آن هشدار داده می شد. طرفه این که چون اینگونه اطمینان دادنها رفع نگرانی از مردم نمی کند، می گویند نیروگاه هنوز کار نمی کند!

* علامتی حاکی از کاهش فعالیتهای اتمی ایران مشاهده نمی شود اما آیا «رئیس جمهوری» آینده مأمور حل بحران می شود و یا ادامه دادن به آن تا آخر؟:

☜ نخست وال استریت ژورنال گزارش کرد که ایران آهنگ فعالیتهای اتمی خود را آهسته کرده است. در ۲۹ مارس ۲۰۱۳، دبکافایل، خبر وال استریت ژورنال را تکذیب کرد: هیچگونه علامتی حاکی از کند شدن آهنگ فعالیتهای اتمی ایران مشاهده نمی شود. دستوری هم که از سوی خامنه ای در این باره صادر شده باشد، کسی نشنیده و ندیده است. اگر چنین امری واقع شده بود، رقیبهای خامنه ای آن را دست آویز می کردند برای ضربه وارد کردن به نامزد مطلوب او در انتخابات ریاست جمهوری.

☜ در ۹ آوریل ۲۰۱۳(۲۰ فروردین ۹۲)، در همان حال که امریکا ایران را به تشدید مجازاتها و حمله نظامی تهدید می کرد، در ایران، اعلان شد که احمدی نژاد دستور داده است تأسیسات بهره برداری از معادن اورانیوم، در معادن اورانیوم یزد، کار خود را آغاز کنند. تولید ذغال زرد ضرور است برای اینکه تجهیزات غنی سازی اورانیوم کار کنند.

پیش از انقلاب، قرار بود رژیم شاه تأسیسات غنی سازی اورانیوم ایجاد کند و از افریقای جنوبی ذغال زرد وارد کند.

● بنا بر خبر، از دو معدن اورانیوم بهره برداری می شود و تأسیسات بهره برداری کننده، آن را برای غنی شدن توسط سانتریفوژها آماده می کنند. تلویزیون رژیم مراسم افتتاح این تأسیسات را با تفصیل، پخش کرد. از دید خبرگزاری های خارجی، پیام افتتاح این تأسیسات به غرب اینست که صنعت اتمی غیر نظامی ایران یک واقعیت است و غرب باید آن را بپذیرد. موضوع گفتگو می تواند دنباله پذیرفتن این واقعیت باشد و نه خود این واقعیت.

● سازمان انرژی اتمی ایران می گوید این تأسیسات سالانه ۶۶ تن ذغال زرد تولید می کنند و این یک سوم اورانیوم لازم برای تهیه سوخت نیروگاه اتمی ایران است.

☜ بنا بر اطلاع واصل از کشور، افتتاح نمایش تبلیغاتی است. وگرنه، عباسی، رئیس سازمان انرژی اتمی، ماهی پیش از این گفته بود: درکار نصب سانتریفوژهای جدید هستیم اما اورانیوم لازم برای غنی کردن در اختیار نداریم. علاوه بر این، تا ۱۰ سال، سوخت نیروگاه بوشهر، در صورتی که کار کند، را روسها خود تأمین خواهند کرد. اما هدف یا هدفهای نمایش تبلیغاتی کدام و یا کدامها هستند؟:

۱- درپی شکست گفتگوهای آلماآتا، رژیم می باید می گفت: در باره اصل غنی کردن اورانیوم، کوتاه نمی آید. هرگاه این نمایش را نمی داد، موقعیت شکست خورده و منفعلی را پیش از انتخابات ریاست جمهوری پیدا می کرد و این موقعیت، تحریم انتخابات را وسیع و رژیم را بازهم ضعیف تر می کند.

۲ –این امر که احمدی نژاد دستور شروع فعالیت تأسیسات را داده است، یعنی این که حکومت او است که بطور مداوم، می باید ضعف حاصل از مدیریت خامنه ای را، رفع و رجو کند.

۳ - در باره رابطه شکست دور دوم گفتگوها در آلماآتا، اطلاع اینست: با توجه به این که جلیلی نامزد بخشی از سپاه برای تصدی ریاست جمهوری است، تن دادن او به توافقی که اظهار ضعف تلقی شود، موقعیت او را بطور خاص و موقعیت هر نامزد مورد تأیید خامنه ای و سپاه را، به خطر می انداخت و حکم نوشاندن جام زهر را به خامنه ای داشت. اینست که او، قبول حق ایران بر غنی سازی اورانیوم را پیش کشید. قول سخنگوی خانم آشتون، وزیر خارجه اتحادیه اروپا نیز این اطلاع را تأیید می کند: طرف ایران، آنچه را در مراحل آخری گفتگوها باید بخواهد، در مرحله اول، خواست.

می ماند این پرسش مهم و تعیین کننده: «رئیس جمهوری» آینده بحران را باید ادامه بدهد و یا باید آن را حل کند؟ به این پرسش، از داخل، چنین پاسخ داده اند:

۴ - دو نوع تبلیغ در دستور کار قرار گرفته اند: در درون سپاه و رژیم، ایران باید خود را برای حمله نظامی که برهر صورت انجام خواهد شد، آماده کند. و نزد مردم، تجربه احمدی نژاد معلوم کرد که حل بحرانی به این سختی، نیازمند هماهنگی کامل رئیس جمهوری با مقام رهبری است. هرگاه رئیس جمهوری بنا بر تقسیم قدرت با رهبر نگذارد و نخواهد حساب جداگانه برای خود باز کند، «نظام» با حداکثر انسجام، آماده پایان بخشیدن به بحران می شود. این تبلیغ، هم تقصیر ادامه بحران را بر دوش حکومت احمدی نژاد می اندازد و هم، دست کم، نزد اقلیت کوچکی که پای صندوقهای رأی می روند، تمایل به رأی دادن به سود نامزد خامنه ای را بر می انگیزد. اما خامنه ای هنوز، نامزد مطلوب خود را نیافته است.

انقلاب اسلامی: بدین قرار، با توجه به خسارت عظیم و غیر قابل تحمل شدن وضعیت اقتصادی، سرگردانی خامنه ای دو چندان گشته است:

گزارش از ایران در باره دست خالی خامنه ای و نیافتن «نامزد» دلخواه برای انتخابات ریاست جمهوری:

* سیاست «بیم و امید» از حالا تا بعد از «انتخابات ریاست جمهوری»:

☜ قرار است امتحانات دانشگاهها پیش از انتخابات به انجام رسند و بعد از انتخابات نیز تعطیل بمانند. تا که دانشجویان امکان فعالیت نداشته باشند. این «تدبیر» یادآور «انقلاب فرهنگی» و بستن دانشگاه ها برای انجام کودتای خرداد ۶۰ و استقرار ولایت مطلقه فقیه است. یادآور می شود که هاشمی رفسنجانی می گفت: «در قانون اساسی، ولایت مطلقه فقیه نبود اما امام آن را اعمال می کرد.

☜ دستگیری روزنامه نگاران و متهم کردن آنها به شرکت در شبکه جهانی برای ایجاد «فتنه ای بزرگتر از فتنه سال ۸۸».

☜ ارعاب فعالان سیاسی از هم اکنون آغاز شده است: به آنها گفته شده است یکی از سه انتخاب را بکنند. ۱ -سکوت و ۲ – حمایت از نامزد مورد نظر رهبر و ۳ – تحول عواقب فعالیت بسود تحریم و یا مطرح کردن نام کسی که نامطلوب است. نامطلوب تنها خاتمی نیست. هاشمی رفسنجانی و حتی ناطق نوری نیز هستند.

☜ دستگاه قضائی مأمور شده است کسانی را که سخن از تحریم انتخابات بزنند، «تحت تعقیب قضائی» قرار دهند.

☜ کسانی که با نامزدهای «نامطلوب» دیدار کنند، دست کم تهدید به دیگر به دیدار آنها نرفتن و یا دستگیر می کنند.

☜ دانشجویان و افراد احزاب سیاسی که منحل شده اند (نهضت آزادی و جبهه مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی و...) «جو محیط کار شان سنگین گشته است».

☜ تشدید سانسور انترنتی به ترتیب زیر:

۱ -در بالاترین با استفاده از ای دی کسی که آدرسش هک شده رای منفی و یا مثبت میدهند.

۲-از طریق آدرس فرد مورد نظرشان و یا ای دی کامپیوتر وی عکسها و فیلمهای مستهجن همراه با نامه های مستهجن برای اعضای خانواده وی میفرستند. یعنی وانمود می کنند که طرف مورد نظرشان در واقع قربانی آنها اهل ارسال عکسها و فیلمهای مستهجن است و سهوا به جای ارسال ان عکس برای رفیقش، برای همسر خود فرستاده و بدین وسیله ایجاد اختلاف خانوادگی می کنند.

۳-در زیر فایلهایی با ای دی طرف قربانی مبادرت به نوشتن کامنت ها و مواضع عجیب و غیر منتظره و خلاف مواضع سازمانی می کنند. خصوصا که مطلعند فرد مزبور فعالیت فیسبوکی مدام ندارد و با فاصله های زیاد از آدرس فیسبوکی خود استفاده می نماید و امکان کنترل برایش موجود نیست.تا اینکه وی با اعتراض دوستانش مواجه شود.

۴-روابط فرد مورد نظر خود را با دوستان سازمانی وخانوادگیش، با ارسال ایمیلهای منحرف کننده بهم میزنند.

۵-در یک مورد، که از آن اطلاع دقیق در دست است، خبر تصادف یک دانشجو در خارج را برای پدر وی در ایران فرستاده اند باعث سکته وی شده اند.

۶-حتی ارتش سایبری صدای فعالان سیاسی را در مصاحبه ها و برنامه های رادیویی و تلویزیونی ضبط می کنند و همانند قطعات بهم چسبانده کاغذهای پاره شده در سفارت امریکا بطور دلخواه بهم می چسبانند وجملات دلخواه خود را میسازند و آماده نگاه میدارند تا بتوانند آن را برای خراب کردن فردی در انترنت پخش نمایند.در واقع صدا نیز اصالت دارد چون مستقیم از برنامه های رادیو و تلویزیونی ضبط شده اند.

۷-همانگونه که به دروغ برای پرونده سازی زرافشان اعلام کردند در منزل وی مواد مخدر و مشروبات الکلی یافته اند و جاسازی کرده بودند از طریق اسکایپ های کنترل نشده و باز نگاه داشته شده از منزل فعالان سیاسی خارج و داخل کشور عکس می گیرند. آنهم در لباسهای راحتی و پیژاما و یا در لحظات عریان شدن قربانی و یا در حین ادای صحبتهای خصوصی آنان را ضبط می کنند و نگاهداری می کنند تا زمانی بطور آشکار و یا بطور خزنده و پنهان علیه وی برای دوستانش و یا اقوامش ارسال دارند و یا در انترنت پخش نمایند.

۸-از طریق ارسال ایمیل به عنوان طرفدار خط سازمانی افراد رابطه دوستی و آشنایی با فردی بر قرار می کنند و اطلاعات در مورد دوستان وی را، از او، بطور تدریجی کسب می کنند و بعد آن اطلاعات را از طریق نامی مجعول با ارسال ایمیل و یا در فیسبوک و یا بالاترین و تویتر علیه دوستان سازمانی وی و یا افراد خانواده وی بکار می گیرند.

۹-و حتی شده که برای برخی دعوتنامه برای شرکت در جلسه ای جعلی را ارسال میدارند و یا به نام وی و از آدرس وی و یا استفاده از ای دی و ای پی وی پاسخ مثبت به دعوتی در جلسه ای را جعل می کنند.

۱۰-حتی موردی برای افرادی از یک سازمان چپ تقاضای عضویت در سازمان مشروطه خواهان را جعل کرده اند و بعنوان افشا گری علیه وی به اسمی جعلی با ایمیل برای برخی از دوستان سازمانی آنها فرستاده اند.

۱۱-سعی این ارتش سایبری بر اینست که به حسابهای بانکی افراد خارج از کشور از روی اطلاعات ضبط شده بر روی کامپیوتر ها از قبیل پاسورد ها راه یابند و پول را به حسابهایی متعلق به افراد حاکمیت در کشورخصوصا هلند انتقال دهند.

۱۲ -حاکمیت وی پی ان های فراوان به قیمت نازل در اختیار ایرانیان داخل کشور قرار میدهد ولی همین آمر راهی است برای جاسوسی ایرانیان خارج از کشور. همه وی پی ان ها کنترل شده می باشند و هر ایرانی در داخل که از انها استفاده می برد با استفاده از ان روابط دوستی و سازمانی خود را لو میدهد.

انقلاب اسلامی: این اطلاعات را ما دریافت کرده ایم و بدین ترتیب در اختیار ایرانیان قرار می دهیم تا مراقبتهای لازم را بکنند و «لشگر سایبری» رژیم را ناکام گردانند.

* کسانی که تا این هنگام نامزد شده اند، یا سپاهی هستند و یا واواکی:

☜ کسانی که تا این هنگام خود را بعنوان نامزد معرفی کرده اند و نیز کسانی که نامزدهای «بیت رهبری» و سپاه خوانده می شوند، یا واواکی هستند و یا عضو سپاه:

● فلاحیان که می خواهد «اتحاد جماهیر اسلامی» ایجاد کند و پورمحمدی، هر دو واواکی و از جنایتکاران بنام هستند. در بخش بزرگی از جنایتهای رژیم، شرکت مستقیم داشته اند. رحیم مشائی نیز زمانی در واواک بوده است.

● محسن رضائی و قالیباف و سعید جلیلی و لنکرانی پاسدار بوده اند.

●علی اکبر ولایتی و حسن روحانی و حداد عادل در سپاه و واواک نبوده اند. اما ولایتی، در سازمان ترور بوده است و ترورهای خارج از کشور، با همکاری وزارت خارجه تحت وزارت او انجام گرفته است و همچون فلاحیان، در دادگاه میکونوس، در شمار آمران و سازمان دهندگان ترور، نام برده شده است. هرچند او فرد مطلوب خامنه ایست اما خامنه ای می داند که از صندوق رأی بیرون آوردن اسم او، درد سر بزرگ ببار می آورد. حداد عادل نیز دست نشانده اما در رژیم نیز به بی کفایتی شهره و فاقد پایگاه است. وضعیت چنان است که احتمال نامزد شدن حسن روحانی، بطور رسمی، کم است و اگر هم نامزد شود، ورخواهد شکست.

* خامنه ای در انزوای خویش، از باز شدن فضای سیاسی درحدی که انتخابات ایجاب می کند، می ترسد، گرفتار دو مصیبت است: بحران اتمی و گروه احمدی نژاد:

☜ مشکل اولی که خامنه ای با آن روبرو است، مشکل احمدی نژاد و گروه او است. از نزدیکان او شنیده شده است که تصویب صلاحیت رحیم مشائی مصیبت و تصویب نکردن آن نیز مصیبت است. هرگاه صلاحیت او تصویب شود و فضای انتخاباتی بسته بماند، او بر نامزد مطلوب خامنه ای پیروز می شود. خامنه ای و بیت او می دانند که کافیست نامزدی معروف شود به «نامزد رهبری»، تا کسی به او رأی ندهد. و اگر صلاحیت او تصویب نشود، بخشی از اقلیت رأی دهنده نیز از رفتن به پای صندوقهای رأی سرباز خواهند زد و قیل و قال احمدی نژاد نیز سبب خواهد شد که رئیس جمهوری بعدی، فاقد هرگونه مشروعیتی بگردد.

☜ تا تاریخ ارسال این گزارش، دستور اینست که خاتمی نباید در انتخابات شرکت کند. حتی هاشمی رفسنجانی و ناطق نوری نیز نباید، بعنوان نامزد، در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنند.

☜ هر روز به «انتخابات» نزدیک تر می شویم، سردرگمی خامنه ای را آشکارتر می بینیم. در حال حاضر، نامهای دوتن برده می شوند. یکی سعید جلیلی و دیگری شخصی به اسم لنکرانی که در هیأت وزیران احمدی نژاد، وزیر بهداشت بوده است. او از پیروان مصباح یزدی است و زمانی رابط سپاه با دادگاه انقلاب بوده است. جلیلی از لنکرانی جلو تراست. از پیش، سپاه برایش زمینه سازی می کرد. از جمله، سردار رضا سراج او را نامزد بعدی ریاست جمهوری خواند که سپاه برایش فعالیت خواهد کرد.

اگر جلیلی از آلماآتا با دست پر باز می گشت، خامنه ای هم از سرگردانی می آسود. اما نام جلیلی، تشدید تحریمها را به ذهن مردم می آورد. در خور یادآوری است که در روزهای پیش از رفتن جلیلی و هیأت تحت ریاست او به آلماآتا، قیمت طلا و ارز پائین آمد و بهنگام بازگشت او، قیمت طلا و ارز بالا رفت.

احمدی نژاد نیز از سیاست خامنه ای در بحران اتمی تبری جست. در ۲۴ فروردین، باردیگر، او گفت اتم را تاوقتی دولت (مقصود حکومت او است) تصدی می کرد، کارش به سامان بوده است. از آن بی سامان شده است. و او،به صراحت، از ضربه تحریمها بر اقتصاد کشور، سخن گفته است. اینست که، از دید مردم، تحمیل جلیلی، بعنوان رئیس جمهوری، یعنی این که بنا بر رفتن «تا آخر» یعنی جنگ است. از سه دبیر شورای امنیت ملی، روحانی را مردم کسی می دانند که بنایش برحل بحران بوده اما خامنه ای مانع شده است. حتی علی لاریجانی، از دید مردم، می خواسته است مشکل اتمی را حل کند. در عوض، جلیلی کسی تصور می شود که مطیع محض خامنه ای و عامل او در تشدید بحران اتمی است:

* امریکا در هر حال به ایران حمله خواهد کرد پس...:

☜ بعد از بازگشت جلیلی و هیأت تحت ریاست او از آلماآتا، آن دسته از سرداران سپاه که او را نامزد ریاست جمهوری کرده اند، در محیطهای خود، اینطور استدلال می کنند که اگر هم ایران کوتاه بیاید، امریکا نخواهد گذاشت مشکل اتمی حل شود. آن قدر ماجرا را کش خواهد داد که:

۱ –در سوریه و عراق، وضعیت همان شود که امریکائی ها می خواهند و

۲ –حمله نظامی به ایران.

بنا بر این، ما باید خود را برای حمله نظامی آماده کنیم. از شرائط اصلی این آمادگی، یکی یکدست و منسجم شدن نظام تحت امر «رهبری» است. جلیلی کسی است که هم مطیع «رهبر» است و هم می داند که قدرت قابل تقسیم نیست و باید در شخص «رهبر» متمرکز باشد.

☜ از هم اکنون، معلوم است که «رئیس جمهوری» آینده، کار خود را بادلار ۳۰۰۰ تومانی (رسمی) و ۴۰۰۰ تومانی (آزاد) باید شروع کند. بنا براین، نامزدها چه بخواهند و چه نخواهند، انگ «بحران اتمی» برپیشانی آنها می خورد:

در صفحه ۵

باخت، باخت ؟

۱ –هرگاه قرار بر زمینه سازی برای جنگ باشد، نامزد ریاست جمهوری «ذوب در ولایت» اما نه از نوع احمدی نژاد که از نوع جلیلی و ولایتی و حداد عادل می شود. فضای انتخاباتی بسته و تحریم انتخابات بسیار گسترده خواهد شد.

۲ –هرگاه قرار بر رهاشدن از مجازاتهای اقتصادی و تعدیل قیمتها و تشویق تولید داخلی، بنا بر این، پایان دادن به بحران اتمی باشد، نامزد ریاست جمهوری کسی معرفی خواهد شد که مشکل اتمی را حل خواهد کرد. این فرض نیز، مستند است به موضع گیری خامنه ای:

او در مشهد، با گفتگوی مستقیم با امریکا موافقت کرد. پس رئیس جمهوری جدید می تواند وارد گفتگوی مستقیم با امریکا شود و مشکل اتمی را حل کند. برای این فرض و وضعیت نیز او، نامزد مطلوب خود را دارد که علی اکبر ولایتی است. این امر که در واشنگتن، ستاد تبلیغاتی به سود او ایجاد شد و شایع شد که او، از سوی خامنه ای با امریکائی ها صحبت کرده است –او و خامنه ای تکذیب کردند –و وزارت طولانی او بر وزارت امور خارجه، او را مناسب ترین کس برای اجرای راه کاری از نوع دوم، از دید خامنه ای، می کند. اما یک عیب بزرگ دارد و آن اینست که جلو انداختن آن بعنوان نامزد، یعنی این که خامنه ای چاره ای جز سر کشیدن جام زهر ندارد. می دانیم که سه دهه پیش از آنکه خمینی، با پذیرفتن قطعنامه شورای امنیت، جام زهر تسلیم را سر کشد، همین ولایتی، بعنوان وزیر خارجه رژیم به آلمان رفت و به گنشر، وزیر خارجه وقت آلمان اطلاع داد که ایران آماده است قطعنامه شورای امنیت را پذیرد. روزنامه لوموند همان تاریخ نیز گزارش کرد که او به گنشر گفته است ایران قطعنامه شورای امنیت را می پذیرد. حسن روحانی نیز می تواند این راه کار را در پیش بگیرد اما او از باند هاشمی رفسنجانی است و در بیت خامنه ای و سپاه طرفدار ندارد.

۳ –در بیت خامنه ای، تمایلی قوی نیز وجود دارد که می گوید: «رهبری» در موقعیتی قرار گرفته است که نمی تواند با کمتر از گرفتن موافقت با غنی سازی، رضا دهد. زیرا نابود می شود. خسارت بحران اتمی بیش از آن سنگین شده است که او بتواند بگوید جام زهر شکست را سر می کشم و به دستور امریکا و اسرائیل گردن می نهم. از دید این گرایش، انجام توافقی بر پایه شناخته شدن «حق ایران بر غنی سازی اورانیوم»، شدنی است. بشرط این که زمان به زیان ایران عمل نکند. یعنی رژیم سوریه سقوط نکند و در عراق، وضعیت به زیان ایران تغییر نکند. در سوریه، النصرت با ایمان الظواهری بیعت کرد و این بیعت، بر افکار عمومی غرب ضربه وارد کرد. یعنی اعتماد این افکار عمومی به تبلیغات مستمر در باره سوریه را، متزلزل کرد. نقش اسلحه لیبی در جنگ مالی و... آماده کردن افکار عمومی را برای تشدید جنگ در سوریه مشکل کرده است. اعتراض به پیروی دولتهای غرب از سیاست عربستان و دستیارش، قطر، در منطقه بیشتر و بیشتر می شود. روشن است که دست رژیم بشار اسد در جنایت بر ضد مردم سوریه نیز بازتر می گردد. گزارش دیده بان حقوق بشر در باره بمباران مردم غیر نظامی تنها قسمتی از این جنایت برضد بشریت را آشکار می کند.

باوجود این، بحران کره، در آنچه به برنامه اتمی ایران مربوط می شود، افکار عمومی غرب را سخت حساس کرده است. به سخن دیگر، زمان نیز بسود رژیم به پیش نمی رود. اینست که تمایل طرفدار پایان بخشیدن به بحران بر این نظر شده است که

● خامنه ای برگی برای بازی کردن در دست ندارد. در خود رژیم نیز در انزوا است. یعنی اعتماد به او یا وجود ندارد و یا بسیار کم است. بنابراین، برای قبولاندن «حق ایران بر غنی سازی اورانیوم»، وسیله فشاری در اختیار ندارد. فشار اقتصادی غرب بر ایران نیز رو به تشدید است.

● بنابراین، در وضعیت نه توانائی مصالحه و نه توانائی عدم مصالحه است. تنها کاری که می تواند بکند اینست که نامزد و یا نامزدهای مورد نظر او، خود را کسانی معرفی کنند که با استفاده از «اجازه رهبری» (اجازه گفتگوی مستقیم با امریکا)، مشکل اتمی را از راه گفتگوی مستقیم با امریکا و ۵ کشور دیگر، حل خواهد کرد. طرفداران این راه کار به جلیلی، از دید تمایل خود می نگرند: جلیلی بمدت ۴۰ دقیقه با نماینده امریکا گفتگو کرده است – در ایران تکذیب شد اما سخنگوی اشتون، وزیر خارجه اروپا وقوع این گفتگو را تصدیق کرد. تکذیبهای دستگاه خامنه ای اغلب دروغ هستند –و پیشنهاد متقابل را بنحوی طرح کرده است که طرف اصلی گفتگو یعنی امریکا متقاعد شود که ایران همه گونه بازرسی و نظارت را می پذیرد و به غنی سازی درحد ۴ درصد قانع است. به سخن دیگر، حتی جلیلی نیز می تواند راه کار مصالحه را درپیش گیرد.

● اما «ما آماده گفتگو با امریکا هستیم» را احمدی نژاد مطرح کرده است. مشائی نامزد او برای ریاست جمهوری، توانائی بیشتری را برای حل مشکل اتمی دارد، بی آنکه خامنه ای جام زهر کشنده ای را سر بکشد. اما سرداران سپاه و شخص خامنه ای و فرزندش مجتبی، تصور رئیس جمهوری شدن او را نیز به ذهن خود راه نمی دهند. زیرا می دانند کسی مستقل از «رهبری» که روابط خارجی ایران را عادی کند و از هم اکنون وعده «آینده اقتصادی درخشان» (مشائی این وعده را می دهد) را می دهد، محور قدرت در رژیم می شود. و آنهمه جنایت و خیانت و فساد که خامنه ای برای بازسازی رژیم شاه سابق کرده است، روی دستش می مانند.

انقلاب اسلامی: واینک ببینیم در باره گفتگوهای آلماآتا و سیاست پیش روی حکومت اوباما و حکومت اسرائیل، تحلیل گران غرب چه نوشته اند:

واپسین بازی و موضوع واقعی گفتگوها با ایران؟ دروغها؟ جنگ با ایران؟

انقلاب اسلامی: از نوشته های تحلیل گران، ترجمه های دو نوشته را در باره گفتگوها بر سر برنامه اتمی و موضوع واقعی گفتگوهارا می آوریم. سپس اعتبار موضع گیریهای جنگ طلبانه و اطلاعهای منتشره را بررسی می کنیم:

واپسین صحنه بازی گفتگوها با ایران چگونه صحنه ایست؟

در ۹ آوریل ۲۰۱۳، پل پیلار، کسی که ۲۸ سال در خدمت سیا بوده و تحلیل گر ارشد سیا گشته و اینک در دانشگاه جرج تاون تدریس می کند، این تحلیل و ارزیابی را در باره گفتگوها بر سر اتم با ایران به عمل آورده است:

● وسائل ارتباط جمعی عمده امریکا ایران را سرزنش می کنند که گفتگوها را در بن بست نگاه داشته است. اما در واقع این گفتگو کنندگان غرب هستند که حاضر نیستند حق ایران را بر غنی کردن اورانیوم برای مصارف صلح آمیز، بپذیرند.

● امریکا و شرکایش در گفتگو با ایران همچنان بر تکرار اشتباه های بزرگ، در گفتگو با ایران، ادامه می دهند. وگرنه، دست یافتن به توافق بسیار خوب از راه گفتگو کاملا شدنی است.

● یکی از اشتباه ها اینست بنا نیست که در یک زمینه و بر سر یک موضوع، توافق از راه کوششهایی بدست آید که هریک از دو طرف برای بیشترین دست آورد را داشته باشد، بلکه زمینه و موضوع یکی نیست. کشورهای ۵+۱ پیشنهادهائی را ارائه می دهند بی آنکه معلوم کنند حق ایران بر غنی کردن اورانیوم را می پذیرند یا نه. و ایران، می بیند بدون تعیین تکلیف آنچه را حق خود می داند، هر پاسخی بدهد، وارد مداری شده است که از آن نمی توان بیرون آمد. دیپلماتهای غربی، در باره تازه ترین دور گفتگوها، از تردید بسیار ایران را در ورود به این روند، سخن گفته اند.

● بدین قرار، در این مرحله از گفتگوها، پرسش بایسته اینست: اگر تهران در باره رسیدن به توافق و انجام مصالحه، جدی باشد –واقعا جدی باشد –، طرفهای گفتگو با ایران چگونه روشی را باید در پیش بگیرند؟ راستی اینست که ایرانی ها در معامله، بسیار سخت گیر هستند. اگر در معامله جدی باشند، می باید بیشتر از آنچه تا به حال بوده اند، به راه بیایند. بسا در باره تردید و دو دلی افراطی ایرانیها، تا حدودی حق به جانب کشورهای ۵+۱ باشد. امیدوار باشیم که ایرانی ها جدی باشند و طرف دیگر نیز اطمینان بدهد که قصد ندارد ایرانی ها را سر بدواند.

● یکی از مهمترین مسائل موجود در راه کار کشورهای ۵+۱ اینست که نمی خواهند مجازاتها برضد ایران را، در معامله با ایران، یکجا، بکار برند. در واپسین پیشنهاد این کشورها، لغو اندکی از مجازاتها را گنجانده اند. مجازاتهائی که لغو شدنشان را پیشنهاد کرده اند، اندکی بیشتر از مجازاتهای مندرج در پیشنهادهای پیشین هستند. اما این مجازاتها، در مقایسه با گستره مجازاتها که سالها است ایران از آنها رنج می برد، ناچیز هستند. در عوض، از ایران می خواهند اجرای برنامه اتمی خود، از جمله فعالیت تأسیسات فردو را به حال تعلیق در آورد. بنا بر این، نباید تعجب کرد از این که ایرانیان این بده بستان را بسیار نابرابر بشمارند.

بکار بردن مجازاتها همچون اهرم بدان معنی نیست که هیچ مجازاتی را بدون مابه ازاء نمی توان لغو کرد. خصوص که نشان دادن حسن نیت سودمند است. زیرا بدین معنی است که غرب به این نتیجه رسیده است که پیشنهاد نامتعادل راه به جائی نمی برد و اینک مصمم است با ابراز حسن نیت، پیشرفت مذاکرات را ممکن بسازد.

و باز بکاربردن هوشمندان مجازاتها بدین معنی نیست که پیشنهاد لغو تمامی مجازاتها را در ازای توافق، با ایران، داده شود. لغو جزئی از مجازاتها در ازای مقداری محدود کردن فعالیتهای اتمی، بسا شدنی ترین کار در وضعیت کنونی باشد و اعتماد لازم را برای مصالحه تمام و کمال را ایجاد کند.

امر مهم این نیست که این یا آن مجازات در ازای خواست غرب لغو شود. بلکه اینست که طرف، پیشنهاد را متعادل ارزیابی کند.

● مسئله دیگر اینست که کشورهای ۵+۱ از این امر غافل هستند که طرف ایرانی گفتگو آن اعتماد را ندارد که غرب براستی خواستار انجام مصالحه است. در این تردید است که تکند غرب جز این نمی خواهد که سرانجام چیزی که بتوان آن را برنامه اتمی خواند، برجا نماند. راست بخواهی ایرانی ها فکر می کنند که غرب براستی خواستار مصالحه با جمهوری اسلامی ایران نیست. غرب و بطور خاص، امریکا همه دلایل را براین که این ظن را پیدا کنند، در اختیار ایرانیان گذاشته اند. این رویه انعطاف ناپذیر در اعمال مجازاتها و این خسارتها که مجازاتها بر ایران وارد کرده است و برخی از غربی ها از آن لذت می برند، کافی هستند برای این که ایرانی ها به این نتیجه برسند که هدف غرب از گفتگو رسیدن به مصالحه نیست. هدف واقعی تغییر رژیم است. و می دانیم، در غرب، کسانی آشکارا می گویند که هدف از مجازاتها تغییر رژیم است.

● یکی از اشتباه ها اینست بنا نیست که در یک زمینه و بر سر یک موضوع، توافق از راه کوششهایی بدست آید که هریک از دو طرف برای بیشترین دست آورد را داشته باشد، بلکه زمینه و موضوع یکی نیست. کشورهای ۵+۱ پیشنهادهائی را ارائه می دهند بی آنکه معلوم کنند حق ایران بر غنی کردن اورانیوم را می پذیرند یا نه. و ایران، می بیند بدون تعیین تکلیف آنچه را حق خود می داند، هر پاسخی بدهد، وارد مداری شده است که از آن نمی توان بیرون آمد. دیپلماتهای غربی، در باره تازه ترین دور گفتگوها، از تردید بسیار ایران را در ورود به این روند، سخن گفته اند.

● بدین قرار، در این مرحله از گفتگوها، پرسش بایسته اینست: اگر تهران در باره رسیدن به توافق و انجام مصالحه، جدی باشد –واقعا جدی باشد –، طرفهای گفتگو با ایران چگونه روشی را باید در پیش بگیرند؟ راستی اینست که ایرانی ها در معامله، بسیار سخت گیر هستند. اگر در معامله جدی باشند، می باید بیشتر از آنچه تا به حال بوده اند، به راه بیایند. بسا در باره تردید و دو دلی افراطی ایرانیها، تا حدودی حق به جانب کشورهای ۵+۱ باشد. امیدوار باشیم که ایرانی ها جدی باشند و طرف دیگر نیز اطمینان بدهد که قصد ندارد ایرانی ها را سر بدواند.

● یکی از مهمترین مسائل موجود در راه کار کشورهای ۵+۱ اینست که نمی خواهند مجازاتها برضد ایران را، در معامله با ایران، یکجا، بکار برند. در واپسین پیشنهاد این کشورها، لغو اندکی از مجازاتها را گنجانده اند. مجازاتهائی که لغو شدنشان را پیشنهاد کرده اند، اندکی بیشتر از مجازاتهای مندرج در پیشنهادهای پیشین هستند. اما این مجازاتها، در مقایسه با گستره مجازاتها که سالها است ایران از آنها رنج می برد، ناچیز هستند. در عوض، از ایران می خواهند اجرای برنامه اتمی خود، از جمله فعالیت تأسیسات فردو را به حال تعلیق در آورد. بنا بر این، نباید تعجب کرد از این که ایرانیان این بده بستان را بسیار نابرابر بشمارند.

بکار بردن مجازاتها همچون اهرم بدان معنی نیست که هیچ مجازاتی را بدون مابه ازاء نمی توان لغو کرد. خصوص که نشان دادن حسن نیت سودمند است. زیرا بدین معنی است که غرب به این نتیجه رسیده است که پیشنهاد نامتعادل راه به جائی نمی برد و اینک مصمم است با ابراز حسن نیت، پیشرفت مذاکرات را ممکن بسازد.

و باز بکاربردن هوشمندان مجازاتها بدین معنی نیست که پیشنهاد لغو تمامی مجازاتها را در ازای توافق، با ایران، داده شود. لغو جزئی از مجازاتها در ازای مقداری محدود کردن فعالیتهای اتمی، بسا شدنی ترین کار در وضعیت کنونی باشد و اعتماد لازم را برای مصالحه تمام و کمال را ایجاد کند.

امر مهم این نیست که این یا آن مجازات در ازای خواست غرب لغو شود. بلکه اینست که طرف، پیشنهاد را متعادل ارزیابی کند.

● مسئله دیگر اینست که کشورهای ۵+۱ از این امر غافل هستند که طرف ایرانی گفتگو آن اعتماد را ندارد که غرب براستی خواستار انجام مصالحه است. در این تردید است که تکند غرب جز این نمی خواهد که سرانجام چیزی که بتوان آن را برنامه اتمی خواند، برجا نماند. راست بخواهی ایرانی ها فکر می کنند که غرب براستی خواستار مصالحه با جمهوری اسلامی ایران نیست. غرب و بطور خاص، امریکا همه دلایل را براین که این ظن را پیدا کنند، در اختیار ایرانیان گذاشته اند. این رویه انعطاف ناپذیر در اعمال مجازاتها و این خسارتها که مجازاتها بر ایران وارد کرده است و برخی از غربی ها از آن لذت می برند، کافی هستند برای این که ایرانی ها به این نتیجه برسند که هدف غرب از گفتگو رسیدن به مصالحه نیست. هدف واقعی تغییر رژیم است. و می دانیم، در غرب، کسانی تنها نمی باید کار را به جائی برساند که خود را در وضعیت چشم پوشیدن از غنی سازی اورانیوم در ازای جزئی از مجازاتها قرار دهد. می باید تدبیرهای سیاسی و اقتصادی بکار می برد که اولاً کارش به افتادن در بن بست نمی کشید و ثانیاً توانائی برابر کردن بده بستان را پیدا می کرد. شگفت این که این تحلیل گر پر سابقه، وضعیت را آن سان که هست می بیند اما انتظار دارد طرفی که دست بالا را پیدا کرده است، با رژیم ایران، توافقی را انجام دهد که او پیشنهاد می کند. بدیهی است که در روابط قوا، طرف قوی تر، مصالحه ای را تحمیل می کند که می خواهد.

در وضعیت کنونی، نه از رژیم که از مردم ایران کار بر می آید. توضیح این که پیش از سرنگونی رژیم تزارها در روسیه، در ایام جنگ اول جهانی، ایران در اشغال قوای بیگانه بود. وقتی رژیم تزارها سقوط کرد، نبود حضور قدرت روسیه، خلائی را پدید آورد و این خلاء را مردم ایران می توانستند از راه پیش بردن تجربه مشروطه، پر کنند. در شمال ایران سه جنبش عمده وجود داشتند. اما به جای آنکه خلاء را با استقلال و آزادی و امنیت در سرتاسر ایران پر کنند، ترس از تجزیه را بر ترسهای دیگر افزودند و خلاء را بزرگ تر نیز کردند: کودتا و ایجاد دیکتاتوری جدید و سلطه کامل انگلستان بر ایران و بر باد رفتن تجربه مشروطیت. امروز نیز، این مردم ایران هستند که می توانند کشور را از بن بست بدر برند. رژیم مافیاهای نظامی – مالی ایران را در موقعیت باخت – باخت قرار داده است: تسلیم شدن باخت است و تسلیم نشدن، باخت بزرگ تری در آینده. یک جنبش همگانی پیروز مردم ایران، می تواند با برانگیختن افکار عمومی جهانیان به حمایت خود، باخت – باخت را به برد – برد بدل کند.

موضوع اصلی گفتگوهای پیرامون برنامه اتمی ایران کدام است؟:

مقاله ای که ترجمه اش را می خوانید، اسکات مک کونل در ۸ آوریل ۲۰۱۳، در مجله سیاست خارجی انتشار داده است:

● ظاهر اینست که کشورهای ۵+۱ هیچ نه معلوم چه در سر دارند. می توان علامتهای کوچک خوشبینی و امید بخشی را دید: برای مثال، در واپسین دور گفتگوها بده بستانی میان دو طرف انجام گرفته است. الا اینکه آنچه غرب حاضر است بدهد اندکی سبک کردن مجازاتها است و آنچه در ازای آن از ایران مطالبه می کند، تعطیل بلکه تخریب تأسیسات اتمی خویش است. بنا بر آنچه انتشار یافته و بسیار فنی است و جز کارشناسان کسی از آن سر در نمی آورد، ایرانی ها می خواهند در ازای قبول بازرسی کامل برنامه اتمی خود، مجازاتها لغو شوند و غرب قول و فعل برای تغییر رژیم را کنار بگذارد و بطور رسمی حق آنها را بر غنی سازی اورانیوم بپذیرد. اما واشنگتن جز به اندک تخفیف در مجازاتها، رضا نمی دهد.

● آنچه بنظر مسلم می رسد اینست که ایرانی ها می خواهند یک «نیروی منصرف کننده» داشته باشند. علت نیز اینست که در اطراف ایران، کشورهای دیگر سلاح هسته ای دارند. ایران می بیند که عراق سلاح هسته ای نداشت و اشغال شد. دروغها و بدان ها افکار عمومی ساختند و عراق را تصرف کردند. رژیمش را سرنگون و کشور را ویران ساختند. و باز ایران می بیند با کره شمالی، رفتار معقول تر است. باوجود رژیم نامعقولی که دارد، رفتار غرب واقع بینانه است. یعنی مجهز بودن کره شمالی را به سلاح هسته ای لحاظ می کند. و بالاخره، ایران می بیند که اسرائیل زرادخانه اتمی بزرگی ایجاد کرده است و دنیا رفتاری

در صفحه ۶

فعل پذیرانه در قبال اسرائیل دارد. طرفه این که اسرائیل از راه همکاری با رژیم تبعیض نژادی افریقای جنوبی به سلاح هسته ای دست یافت. آن زمان، رژیم افریقای جنوبی تحت مجازاتهای بین المللی بود. ایرانیان می دانند که برنامه اتمی ایران در زمان شاه و با موافقت غرب شروع به اجرا شده است. و ایرانیان می دانند که «عدم انتشار سلاح هسته ای»، ریاکاری و عوام فریبی غربیان بیش نیست. از این رو، تصور برچیدن تأسیسات اتمی را نیز مشکل می یابند.

انقلاب اسلامی: برنامه اتمی ایران در دوران شاه سابق، بخش سری نیز می داشت. سرمایه لازم برای ایجاد تأسیسات اتمی اسرائیل را رژیم شاه تأمین کرد و قرار بر این بود که ایران در حاصل کار که تولید سلاح هسته ای بود، شریک باشد. اسرائیل همچنان نه آن سرمایه را به ایران بازگردانده و نه ایران را در حاصل کار شریک کرده است. به جای آن، ایران را به حمله نظامی به تأسیسات اتمیش تهدید می کند.

● **علت واقعی اینهمه وسواس که غرب در باره برنامه اتمی ایران، ابراز می کند، همان نیست که در ظاهر می گوید. علت واقعی را در پوششهای عامه پسند می پوشاند. ویلیام پفاف** Wiliam Pfaff **پوشش را کنار زده و علت واقعی را یافته است:**

جنگهای دفاعی اغلب جنگهای تهاجمی هستند که با ایجاد وهم و ترس از خطر، دفاعی تبلیغ و باورانده می شوند. بسیاری جنگها، در پی تبلیغی پر حجم و ایجاد ترسی شدید، دفاعی و پیشگیرانه خوانده شده اند اما تهاجمی بوده اند و علت های واقعی آنها از مردم پنهان نگاه داشته شده اند. جنگ با ایران نیز، یک جنگ تهاجمی در پوشش یک جنگ دفاعی و پیشگیرانه است و یا خواهد بود. رهبران امریکا این جنگ را جنگی پیشگیرانه که چاره ای جز دست زدن به آن نیست، تبلیغ می کنند. می گویند ایران به سلاح اتمی مجهز است و یا نزدیک است مجهز شود و می تواند دست به حمله اتمی انتحاری برضد امریکا، دقیق تر بخواهی، بر ضد اسرائیل بزند.

اما علت واقعی حمله اسرائیل و یا امریکا و یا هر دو به ایران، این نیست که ایران یک تهدید اتمی بشمار است، بلکه اینست که ایران بمثابه یک قدرت متوسط، حتی بدون سلاح هسته ای، بخاطر بزرگی کشور و جمعیت و تاریخ و منابع و ظرفیت اقتصادی، رقیب خطرناک اسرائیل در منطقه ایست که با اسرائیل و امریکا دشمن است.

انقلاب اسلامی: طرفه این که این نویسنده می داند ایران بلحاظ توان اقتصادی و به یمن این واقعیت که در طول تاریخ، قلب بزرگ ترین حوزه تمدنی جهان، حوزه تمدن اسلامی، بوده است، موقعیت بدون بدیلی در منطقه دارد و گردانندگان رژیم در تخریب این اقتصاد و این موقعیت است که از انقلاب بدین سو، همچنان تقلا می کنند. ضعف بزرگ ایران رژیم حاکم است که به بقای خود، اولویت مطلق قائل است و امریکا و غرب از این ضعف و اولویت است که دارند بهره برداری می کنند.

● **دشمنی مردم خاورمیانه با اسرائیل، نه دیرین است و نه ذاتی. چراکه از قرن هشتم بدین سو، یهودیان در جامعه های مسلمان، در صلح و شرائط مطلوب زندگی می کردند. این در قرن بیستم و با تقسیم فلسطین و تشکیل دولت اسرائیل بود که دشمنی آغاز شد. در حقیقت، عربها و یهودیها، در کنار یکدیگر، در صلح زندگی می کردند. این در اروپا بود که، در قرن بیستم، یهودیان مورد آزار قرار گرفتند. حالا هم، حمله به ایران به بهانه پیشگیری از خطر مجهز شدن ایران به سلاح هسته ای، به ظاهر، سهل و شدنی می آید اما در دراز مدت، پی آمدهای تاریخی خواهد داشت که حمله کنندگان باید تحمل کنند:**

● **در صورت حمله نظامی به ایران، که اسرائیل را از موقعیت متفوق در منطقه، برخوردار می کند، این امریکا است که می باید پی آمدهایش را تحمل کند. در حال حاضر، اکثریت دو مجلس امریکا و اتحاد رسمی امریکا و اسرائیل، اسرائیل را در موقعیتی قرار داده است که حمله نظامی به ایران، امریکا را دشمن زندگی مردم منطقه در صلح می گرداند. این هدف که اسرائیل انحصار اسلحه اتمی را در منطقه داشته باشد، خود وسیله توجیه مجهز شدن کشورهای دیگر به سلاح هسته ای می گردد.**

هدف دائمی سیاست خارجی امریکا جلوگیری از گسترش سلاح هسته ای است. به سخن دیگر، حفظ موقعیت نزدیک به انحصار برای کشورهای دارنده این سلاح، از جمله اسرائیل است. اسرائیل گرچه بر زبان نمی آورد که سلاح هسته ای دارد و سیاستش حفظ انحصار این سلاح به خویش است، اما عملش با فریاد می گوید: من می خواهم انحصار داشتن سلاح هسته ای را داشته باشم. رویه اسرائیل، در جهان، منحصر به فرد است. زیرا بنا بر قرارداد منع گسترش سلاح هسته ای که اسرائیل همچنان از پیوستن به آن امتناع می کند، کشورهای دارنده نیز می باید اسباب خلاء سلاح هسته ای را فراهم آورند. در برابر، اسرائیل می گوید من سلاح هسته ای دارم و در منطقه، هیچ کشور دیگر نیز نباید داشته باشد. حق حمله ادواری به کشورهای دیگر را برای تخریب تأسیسات اتمی آنها و حفظ انحصار خود، دارم. شکفت تر از همه این که اسرائیل موفق شده است به امریکا بقبولاند که اقتصاد و نیز موقعیت خود در منطقه را بخاطر حفظ انحصار اسرائیل بر سلاح هسته ای، به خطر اندازد.

● **آینده را بطور دقیق نمی توان پیش بینی کرد، اما وقوع بعضی امور تقریبا قطعی هستند:**

۱ - اولی اینست که، در خاورمیانه، اسرائیل بطور دائم تنها کشور دارنده بمب اتمی نخواهد ماند.

۲ – دومی اینست که هرگاه امریکا ایران را ویران کند برای این که انحصار اسرائیل بر سلاح هسته ای حفظ شود، دارای پی آمدهای زیانمندی خواهد شد که هیچیک از طراحان کنونی نقشه هجوم نظامی قادر به برآورد آنها نیستند. چنانکه جنگ بین المللی اولی و تحمیل قرارداد صلح به آلمان با هدف ممانعت از جنگ آوری آلمان، پی آمدهائی را یافت که استقرار نازیسم در آلمان و فاشیسم در ایتالیا و جنگ جهانی دوم بودند.

انقلاب اسلامی: هشدار نویسنده به امریکا به جای خود صحیح، اما به مردم ایران نیز می باید هشدار داد که رژیم کشور را وارد مدار بسته ای کرده است که هرگاه در آن بماند، دستخوش ویرانی می ماند و فراگرد ویرانی را تا آخر می رود. رژیمی که کشور را وارد این مدار کرده است، خود نیز در این مدار است. پس تنها مردم ایران هستند که می توانند کشور را از مدار بسته بدر آورند و این رژیم را با دولت حقوقمدار جانشین کنند. سالهاست که اسرائیل و امریکا و اروپا، در باره برنامه اتمی ایران راست را با دروغ در می آمیزد و تبلیغ می کند و رژیم، نه تنها از راه شفاف سازی، این تبلیغات را بی اثر نمی کند، بلکه خود در ایجاد افکار عمومی مساعد با مجازاتها و حمله نظامی به ایران، شرکت می کند. نمونه شرکت رژیم در این کارزار تبلیغاتی، همین مقاله. نویسنده مقاله نیز برآینست که ایران درپی تولید بمب اتمی است و آن را توجیه نیز می کند. اما رژیم، از زبان خامنه ای، مدعی است که داشتن اسلحه اتمی را حرام می داند و آن را ندارد و نمی خواهد داشته باشد. این یک نمونه از زندانی شدن در مدار بسته است.

تاریخ طولانی دورغ سازی در باره برنامه اتمی ایران:

در ۳ آوریل ۲۰۰۳، محمد سهیمی، استاد دانشگاه در کالیفرانیای جنوبی، در رشته شیمی، دروغ هائی را فهرست کرده است

باخت، باخت ؟

که در باره برنامه اتمی ایران، غرب ساخته و انتشار داده است:

● **بمناسبت دهمین سالگرد اشغال نظامی عراق، انبوهی از مقاله و تحلیل ها انتشار یافته اند و اغلب آنها متمرکز هستند بر دروغها و اغراق ها و نصف حقیقت ها که به مردم امریکا گفته شدند و ذهن عمومی آنها را با حمله به ایران مساعد کردند. صدها هزار بی گناه از مردم عراق و افغانستان و پاکستان، براثر آن دورغها، کشته شدند. هم اکنون، جنگ در سوریه که امریکا و متحدانش در منطقه، عربستان و قطر و ترکیه، از آن حمایت می کند، و پیش از آن، حمله ناتو به لیبی، مسبوق به کارزار تبلیغاتی دروغ هستند. و این رشته سر دراز دارد.**

● **اگر باید از فاجعه عراق درسی بیاموزیم، آن درس اینست که می باید نسبت به کارزار تبلیغاتی که مایه آن ضد اطلاعات یا مجموعه ای از نصف حقیقت ها و دروغها در باره ایران، است حساس باشیم. هدف این کارزار تبلیغاتی که سه دهه است ادامه دارد، موجه گرداندن جنگ با ایران است. کارزار تبلیغاتی با به گروگان گرفتن اعضای سفارت امریکا در ۴ نوامبر ۱۹۷۹، آغاز گشته و تا امروز ادامه یافته است. در باره گروگانگیری نیز تاریخ سازیها یک طرفه هستند. واپسین نمونه این تاریخ سازیها، فیلم آرگو است. بزرگ ترین دورغ در باره ایران که از سال ۱۹۸۴، ساخت و تکرارش آغاز گرفته است، اینست که ایران یک یا دو سال، چند ماه زمان می خواهد تا صاحب بمب اتمی شود. ۳۰ سال گذشته است و ایران هنوز بمب اتمی نساخته است.**

● **کارزار تبلیغاتی غیر از جنگ پنهانی است که یک دهه است برضد ایران انجام می گیرد. کشتن دانشمندان اتمی و کشتن بسیار از مردم بی گناه توسط گروه های تروریست نظیر جند الله و جنگ سایبری برضد تأسیسات اتمی ایران که تحقیق ناتو نیز وقوع آن را تصدیق کرد و تصدیق کرد که این کار از مصادیق دست زدن به جنگ با یک کشور، بنا بر این، غیر قانونی است.**

کارزار تبلیغاتی برضد ایران عمیق تر و وسیع تر از کارزار برضد عراق است. بسیار بهتر هم سازمان یافته است. از امکانات مالی بزرگ تری نیز برخوردار است. تنها در حکومت بوش، ۴۰۰ میلیون دلار صرف بی ثبات کردن رژیم ایران شد. نه تنها حکومت امریکا بودجه برای این کارزار معین کرده است، بلکه لابی اسرائیل و حزب طرفدار جنگ نیز در تأمین بودجه این کارزار شرکت دارند. در کارزار، مقامهای رسمی نیز شرکت دارند. چنانکه نتان یاهو، نخست وزیر اسرائیل، رژیم ایران را با رژیم نازی مقایسه می کند و احمدی نژاد را هیتلر می خواند. زیاده روی در مقایسه و توهین که حتی مورد انتقاد برخی محافل حامی اسرائیل نیز شده است.

انقلاب اسلامی: پیش از این مقایسه، بوش (پدر)، برای آماده کردن زمینه در افکار عمومی برای جنگ با عراق، صدام را هیتلر نامید. اغراق آمیز بودن این مقایسه یک سخن است، جبار و سرکوبگر بودن این رژیم سخن دیگری است. وقتی رژیم ایران هدف چنین کارزار تبلیغاتی است، با افزودن بر جباریت و اصرار ورزیدن بر «النصر بالرعب»، تبلیغات بی اثر نمی شوند، بلکه کارسازتر می شوند. و چون بهای بسیار سنگین را مردم ایران می پردازند، برانها است با جانشین کردن رژیم ولایت مطلقه جباران با دولت حقوقمدار، کارزار تبلیغاتی را بی اثر و ناگزیر از توقف کنند.

● **استفان والت، ده شکست عمده وسائل ارتباط جمعی در باره ایران را فهرست کرده است. در این جا، بزرگ ترین دروغها را فهرست می کنم و این بدان معنی نیست که فهرست کامل است:**

۱ – ۱۹۸۱: یکی از بزرگ ترین دروغها این دروغ بود که امریکا در امور داخلی ایران دخالت نکرده است. حال آنکه سیا حکومت دموکراتیک دکتر محمد مصدق را در ۱۹۵۳ سرنگون کرد و دیکتاتوری شاه را جانشین آن گرداند که بمدت ۲۵ سال بر ایران، برپا بود. حکومت بوش بودجه معین کرد برای بی ثبات کردن رژیم ایران و این کار را برخلاف قرارداد الجزایر انجام داد. در حقیقت، بنا بر قرار داد مورخ ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱، امریکا متعهد شد که «هست و از حالا نیز سیاست امریکا عدم مداخله مستقیم یا غیر مستقیم، سیاسی و یا نظامی، در امور داخلی ایران خواهد بود». باز، بنا بر همان قرارداد، امریکا متعهد بود مجازاتهای وضع شده برضد ایران را لغو کند. زمانه می گوید امریکا چه دروغ بزرگی را گفته است.

۲ – ۱۹۸۴: مجله جینز دیفنس ویکلی Jane's Defense Weekly **گزارش کرد سازمان جاسوسی آلمان بر این باور است که ایران، ظرف دو سال، سلاح هسته ای خواهد ساخت.**

۳ – ۱۹۸۸: یک هواپیمای مسافر بری ایران با داشتن ۲۹۰ سرنشین، توسط ناو امریکائی ونسن، بر فراز خلیج فارس، به موشک بسته شد و تمامی سرنشینانش، کشته شدند. از آنها، ۵۶ تن کودک بودند. برای این که جنایت را بپوشاند، امریکا دورغ مضاعف گفت: ناو ونس در آبهای بین المللی بوده و هواپیما را با یک جت جنگی اشتباه گرفته است. اما سازمان هواپیمائی کشوری بین المللی تصدیق کرد که ناو ونسن در آبهای ایران بوده است و دریاسالار ویلیام کرو، رئیس ستاد ارتش امریکا نیز، بعدها قبول کرد که ناو ونسن در آبهای ایران بوده است. و مجله نیوزویک نیز مقامات امریکائی را بخاطر این دروغ –اشتباه کردن هواپیمای مسافر بری با یک جت جنگی- متهم به گفتن دروغی به بزرگی دریا کرد.

۴ – ۱۹۶۶: در بناهای واقع در منطقه الخبر، در عربستان، انفجار ایجاد شد و ۱۹ تن از کارکنان امریکائی کشته شدند. سالها امریکا ایران را به دست داشتن در این انفجارها متهم می کرد. اما عبدالباری اتوان (سردبیر القدس العربی که در لندن منتشر می شود) ، در کتاب تاریخ سری القاعده، نوشت که انفجارهای الخبر را القاعده سازمان داده بود.

کمیسیون تحقیق در باره ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ، گزارش کرد که اسامه بن لادن، در همان روز، در حالی مشاهده شده است که مشغول تبریک گفتن این انفجارها بوده است. ویلیام پری که آن زمان وزیر دفاع امریکا بود، در ۲۰۰۷، گفت: به باوراو نه ایران که القاعده سازمان دهنده انفجارهای الخبر بوده است. و وزیر کشور عربستان، شاهزاده نایف نیز ایران را از دست داشتن در آن انفجارها، مبری دانست.

۵ – ۱۹۹۸: امریکا مدعی شد که ایران با القاعده متحد شده است. القاعده با سازمان حزب الله لبنان که تحت الحمایه ایران است نیز متحد شده است. القاعده با حزب الله قرار بر مبارزه با دشمنان مشترک دارند. این دروغ و اتهام را استون امرسون و اسلام ستیز مشهور، دانیل پیپس نیز در ماه مه ۲۰۰۱ تکرار کردند.

۶ – ۲۰۰۱: این اتهام ساخته شد که ایران در ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ دست داشته است. اما واقعیت این بود که القاعده ایها سنی و سلفی هستند و از شیعه های ایران نفرت دارند و غیر از آدمهای ضد ایران نظیر کنت تیمرمن و پیپس هیچکس باور نمی کند ایران نقشی در ترورهای ۱۱ سپتامبر داشته باشد. محمد خاتمی، رئیس جمهوری ایران، در میان نخستین کسانی بود که به مردم امریکا، پیام همدردی فرستاد. حتی ژرژ بوش و رئیس سیای منصوب او، جون مک لوگلین گفتند: «ارتباط مستقیم میان ایران و ترورهای ۱۱ سپتامبر وجود ندارد». و سازمانهای اطلاعاتی غرب بر آن شدند که احتمال کمک ایران به القاعده در عملیات تروریستی، صفر است. در واقع، در ۲۰۰۳، ایران پیشنهاد کرد اعضای خانواده بن لادن که بعد از حمله امریکا به افغانستان به ایران پناهنده شده بودند، با رهبران سازمان مجاهدین خلق معاوضه کند. امریکا این پیشنهاد را رد کرد زیرا می خواست از این گروه برای وارد کردن فشار به ایران، استفاده کند.

۷ – ۲۰۰۲: در ماه ژانویه، اسرائیل کشتی کارین آ Karine A **را توقیف کرد و مدعی شد که این کشتی اسلحه حمل می کرده است برای فلسطینی ها. کلین پاول، وزیر خارجه وقت امریکا نیز از این ادعا حمایت کرد. دانستنی است که اسرائیل چندین نوبت قول خود را در باره این کشتی و محمولات آن تغییر داد. بعد از مدتی پی مبنی بودن اتهام مسلم گشت و دیگر تکرار نشد.**

۸ – پرزیدنت ژرژ بوش، سخنرانی خود پیرامون وضعیت امریکا و جهان در کنگره، ایران را یکی از سه کشوری خواند که «محور شر» را تشکیل می دهند. رژیم صدام و رژیم کره شمالی دو عضو دیگر این محور خوانده شدند. ادعا این بود که رژیم ایران با رژیم صدام همدست است. پوچی و فاحش بودن این دروغ درباره اتحاد رژیم ایران و رژیم صدام حسین، حیرت آور بود. هدف این دورغ دیو نمایاندن ایرانیان و دولت ایران بود.

۹ – ۲۰۰۵: کمی بعد از این که احمدی نژاد به ریاست جمهوری بر گزیده شد، تبلیغ شد که او در اشغال سفارت امریکا و به گروگان گرفتن اعضای آن، در ۱۹۷۹، شرکت داشته است. دروغی آشکار بود. همانطور که در جای دیگر توضیح داده ام، او با این کار مخالف نیز بوده است.

۱۰ – در ۲۰۰۵، حزب جنگ و لابی اسرائیلی، با برخورداری از حمایت مطبوعات عمده امریکا، تبلیغ شد که احمدی نژاد تهدید کرده است که «اسرائیل از نقشه جغرافیا حذف خواهد شد». این دروغ را حزب جنگ و لابی اسرائیل بکار بردند برای بر انگیختن جنگ با ایران. اما توسط بسیاری حقیقت بازگو شد که دروغ با ترجمه نادرست قول احمدی نژاد ساخته شده اند. در سال ۲۰۱۱، حتی دان مریدور، وزیر اطلاعات و انرژی اتمی اسرائیل گفت احمدی نژاد هیچگاه این جمله را بر زبان نیاورده است. با وجود این، این دروغ همچنان تکرار می شود.

۱۱ – ۲۰۰۶: روزنامه ناشینال پست کانادا مقاله ای را انتشار داد به قلم امیر طاهری که یک روزنامه نگار ایرانی تبعیدی نزدیک به محافظه کاران جدید. در این نوشته ادعا شده بود که مجلس ایران قانونی را تصویب کرده است که بنا بر آن، اقلیتهای مذهبی، مسیحی و یهودی و زردشتی، می باید لباس برنگ مخصوص بپوشند تا که هویت دینی آنها را نشان بدهد. همانطور که در رژیم نازیها، یهودیها می باید بر لباس خود، علامت مخصوص می زدند. ناشنال پست قول خاخام ابراهیم کوپر را نیز نقل کرد که اطلاع مندرج در نوشته امیر طاهری، مطلقا حقیقت دارد. خاخام ماروین هیر متصدی سیمون ویزنتال ستتر در لوس آنجلس نیز صحت خبر را تصدیق کرد (بعدها او تکذیب کرد). بعد معلوم شد که قانون جز جعل کامل امیر طاهری نبوده است. او سابقه ای دراز در دروغ ساختن و بعنوان واقعیت فروختن دارد. حتی ناشنال پست ناگزیر شد خبر را تکذیب و خود را بخاطر انتشار آن سرزنش کند.

۱۲ – ۲۰۰۶: راپرت مردوخ صاحب ساندی تایمز که در لندن منتشر می شود خبری را انتشار داد که ایران بطور محرمانه درکار وارد کردن اورانیوم از کنگو بوده است. این دروغ نظیر همان دروغی بود که قول ۱۶ کلمه معروف ژرژ بوش بود: «حکومت انگلستان آگاه شده است که بتازگی صدام حسین مقادیر مهمی اورانیوم از افریقا خریده است». همانطور که دروغ بودن این قول آشکار شد، آشکار شد که آن «اطلاع» نیز ساخت ساندی تایمز بود.

۱۳ – ۲۰۰۶: ۱۰ تن از اعضای کمیته اطلاعات مجلس نمایندگان، در ماه اوت، گزارشی را انتشار دادند که بنا بر آن، «ایران بطور سری برنامه غنی سازی اورانیوم خود را دو دهه است که اجرا می کند و این کار را با نقض قرارداد منع گسترش سلاح

در صفحه ۷

باخت، باخت ؟

هسته ای و برغم این که در ظاهر خلاف آن را می گوید، می کند. ایران در کار تولید اسلحه اتمی است». دروغ فاحش بود. آژانس بین المللی انرژی اتمی گزارش را تکذیب و آن را غیر شرافتمندانه خواند.

۱۴-۲۰۰۶: دیلی تلگراف مدعی شد که ایران کوشیده است از نیروهای مسلمان سومالی اورانیوم بدست آورد. این خبر نیز دروغ فاحشی بود.

۱۵ – نرومن پودهورتز، پدر لایی اسرائیل، مدعی شد که آیت الله روح الله خمینی گفته است: «من می گویم بگذار این کشور دود شود تا که اسلام در بقیه دنیا نیز پیروز شود». مراد او اسرائیل بود. این دروغ دروغ رسوائی بود. آیت الله هرگز چنین جمله ای را برزبان نیاورده بود. این دروغ را نیز امیر طاهری ساخته بود.

۱۶ – ۲۰۰۷: در همان مقاله، پودهورتز باز مدعی شده بود که هاشمی رفسنجانی رئیس جمهوری اسبق ایران گفته است: «روزی خواهد رسید که دنیای اسلام بهمان اسلحه مجهز خواهد شد که اسرائیل در اختیار دارد... بکار بردن اسلحه اتمی از اسرائیل هیچ پرجا نمی گذارد حال آنکه بکار بردن آن برضد دنیای اسلام تنها خسارت ببار می آورد». این جمله نیز جعل قول بود. از اتفاق، من در تهران بودم. آنچه هاشمی رفسنجانی در تلویزیون ایران گفت این بود: «هرگز جنگ اتمی میان اسرائیل و دنیای اسلام روی نخواهد داد. زیرا روزی خواهد رسید که دنیای اسلامی بهمان اسلحه مجهز خواهد شد که اسرائیل دارد...» بدین قرار، می گفت اسرائیل به اندازه کافی عاقل هست که طالب جنگ اتمی با دنیای اسلام نباشد. گرچه همان اظهار نظر نیز توسط اصلاح طلبان و گروه های دموکراسی خواه مورد انتقاد قرار گرفت.

انقلاب اسلامی: همان زمان که هاشمی رفسنجانی این جمله را اظهار می کرد، پاکستان اسلحه اتمی داشت. بنابراین، قول او گویای قصد بر ساختن بمب اتمی بود. دروغ سازی پودهوریتز بوده، به جای ساختن آن دروغ می توانست از او بپرسد: آیا شما دنیای اسلام را ایران می دانید و می گوئید روزی خواهد رسید که ایران اسلحه اتمی خواهد ساخت؟

دروغهائی که ساخته شده اند و نویسنده فهرست کرده اند، یک زمینه سازی عمومی دارند و آن زمینه سازی را رژیم ولایت مطلقه فقیه بوجود آورده است و می آورد. همچنانکه اگر برنامه تولید بمب اتمی صدام نبود، بوش و بلر به آن آسانی نمی توانستند دروغ بسازند و با آن دروغ افکار عمومی بسازند. بدیهی است دروغهائی نیز وجود دارند که باقلب حقیق ساخته می شوند. اما اینگونه دروغها را حقیقتی که در دروغ مقلوب شده است، آشکار می کند. درجا، سازنده دروغ را رسوا می کند و این سابقه ذهنی به زیان دروغ ساز است که ایجاد می کند. بنگرید به دروغهائی که رژیم ملاتاریا و مبلغان رنگارنگش و دو رأس دیگر مثلث زور پرست در باره منتخب اول تاریخ ایران ساخته اند و می سازند.

۱۷ – ۲۰۰۷: فیلم ۳۰۰ ساخته هالیود برضد ایران پیرامون جنگ ایران و یونان، نمونه دیگری از دروغ سازی برضد ایران بود. آن فیلم نیز بخاطر ضد ایرانی بودن و همانندی برقرار کردن میان جنگ آن زمان با رویاروئی امروز، مورد انتقاد قرار گرفت.

۱۸ – ۲۰۰۷: سناتور جون کیل و ژوزف لیبرمن کوشیدند سپاه پاسداران ایران یک سازمان تروریستی اعلام شود. آن زمان، سناتور جاک هیگل، وزیر دفاع فعلی، برضد آن رأی داد و گفت: معمول من نیست – من می گویم این دروغ بیهوده ایست – یک ارتش منظم یک کشور را سازمان تروریستی بخوانند.

۱۹ – ۲۰۰۸: دیلی تلگراف مدعی شد که «تازه ترین علائم» حاکی از آنند که ایران کار تولید بمب اتمی را از سر گرفته است. دو روز بعد، روزنامه مدعی شد که آژانس بین المللی انرژی اتمی وجود ۵۰ – ۶۰ تن اورانیوم در اصفهان را به قلم نیاورده است. نه تنها این خبر ساختگی بود و آژانس را برآن داشت آن را تکذیب کند، بلکه دروغ فاحشی بود چراکه در اصفهان تأسیسات غنی سازی اورانیوم وجود ندارد.

۲۰ – ۲۰۰۹: تایمز لندن مدرکی را انتشار داد – که بعد معلوم شد ساختگی است – که افشا می کرد وجود «یک برنامه چهار ساله ساختن و آزمودن چاشنی اتمی برای منفجر کردن یک بمب اتمی» را. در همان روز، گزارشگر تایمز، کاترین فیلیپس از قول مارک فیتزپاتریک، عضو مؤسسه بین المللی مطالعات استراتژیک سوئد، نوشت: «آیا این همان مدرک قطعی نیست؟ این سئوالی است که اشخاص باید بکنند. به مدرک قطعی (تفنگی که دود از لوله اش خارج می شود) می ماند، همان مدرک قطعی است».

۲۱ – ۲۰۱۰، یکی از دروغها در باره ایران که حکومتهای امریکا مرتب تکرار می کنند، اینست که شورای امنیت و «جامعه بین المللی» – که در حقیقت در امریکا و انگلیس و فرانسه و آلمان خلاصه می شود – برضد ایران، «متحد» هستند. در حقیقت، دو عضو دائمی دیگر شورای امنیت، روسیه و چین و شمار بزرگی از اعضای دو سازمان بین المللی دیگر، یکی جنبش عدم تعهد و دیگری کنفرانس کشورهای اسلامی جانبدار مجازاتهای یک جانبه ای که امریکا و متحدانش برضد ایران وضع و اجرا می کنند، نیستند. آنها با تهدید مداوم ایران به حمله نظامی نیز موافق نیستند. از ۲۰۱۰، بدین سو که امریکا شروع کرد به تشدید مجازاتهای یک طرفه، این دروغ فراوان تر تکرار می شود.

۲۲ – ۲۰۱۱: یک فیلم ضد ایرانی دیگر، بنام ایرانیوم توسط همان گروه اسلام ستیز ساخته شد. نام فیلم «وسوسه» بود. موضوع آن «جنگ اسلام رادیکال با غرب» و «جهاد سوم» است. ایرانیوم با اغراق ها و نصف حقیقتها ساخته شده اند. هدف از ساختن آن، زمینه سازی برای حمله نظامی به ایران بود و بخاطر فراوانی دروغها و اغراقها مورد انتقاد قرار گرفت.

۲۳ – ۲۰۱۲: گزارشهای ساختگی متعدد توسط آسوشیتدپرس و دیگر خبرگذاریها ساخته و انتشار یافته است. استون ارلانگر، گزارشگر نیویورک تایمز، گزارشهای دروغ در باره برنامه اتمی ایران ساخت و در این روزنامه انتشار داد.

۲۴ – ۲۰۱۳: مؤسسه دانش و امنیت بین المللی هشدارهای هیستریک متعدد انتشار داده است. این مؤسسه به ساختن داستان در باره ایران شناخته است. و داوید آلبرایت، رئیس آن کسی است که در روزنامه وال استریت ژورنال از «یک بمب اتمی ایران که قابل رد یابی نیست» نوشت. دروغی یکسره بی بنیاد. زیرا همه کس می دانند که غنی سازی اورانیوم ایران تحت بازرسی کامل آژانس بین المللی انرژی اتمی است.

انقلاب اسلامی: وزارت دفاع امریکا نیز اعلام کرد امریکا تجهیزات لازم را برای رد یابی ساختن بمب اتمی توسط ایران را دارد . ایران در حال ساختن بمب اتمی نیست.

۲۵ – ۲۰۱۳: ادوارد جی اپسشن Edward Jay Epstein در وال استریت ژورنال نوشت: ایران می تواند از کره شمالی بمب اتمی بخرد. دروغ مطلقا پوچ دیگری.

اسرائیلی ها خود نیز بیکار نیستند. آنها نیز ادعا می کنند که ایران، ظرف ۴ تا ۶ ماه، می تواند بمب اتمی بسازد. دروغ ساختگی دیگری است اما هنوز به پای دروغی که واشنگتن پست در ۲۰۱۱ ساخت نمی رسد. آن روزنامه نوشت که ایران ظرف ۶۲ روز می تواند بمب اتمی را بسازد.

این فهرست کامل نیست. با وجود این مبرهن می کند که کارزار دروغهای اغراق آمیز ساختن در باره ایران، در این سه دهد، استمرار داشته و سرعت و وسعت گرفته است. کارزار ربطی به طبیعت رژیم ایران که به حقوق شهروندان ایران تجاوز می کند، ندارد. طبیعت آن رژیم امری داخلی است و راجع است به مردم ایران. بلکه هدف این کارزار همان است که ژنرال جیمس ماتیس، فرمانده مرکز فرماندهی امریکا بتازگی گفته است: هدف به زانو درآوردن ایران و فروافکندنش از مقام قدرت منطقه ای که در برابر خواست هژمونیک امریکا و اسرائیل در خاورمیانه، مقاومت می کند.

انقلاب اسلامی:۱ – فهرست کردن دروغها کار بایسته ایست. از جمله به این دلیل که نشان می دهد بطور مستمر، برضد الف – رژیم حاکم بر ایران و ب – ایران (= ایرانیان) در امریکا و اروپا افکار عمومی ساخته می شود. اما ۲ – باید توضیح نیز داد که دروغ زمینه لازم دارد و این زمینه را رژیم می سازد. برای مثال، هرگاه رژیم سازمان ترور نمی داشت و در درون و بیرون مرزها دست به ترور نمی زد و مأمورانش مواد منفجره به عربستان نمی بردند، اگرهم متهم به ایجاد انفجار در تأسیسات الخبر می شد، دروغ خود خویشتن را فاش و دروغ ساز را رسوا می کرد. و۳ – فرصت سوزیها و از بین بردن موقعیت ایران در منطقه وجهان، توسط خمینی و ملاتاریا از گروگانگیری بدین سو، سبب شده اند که انقلاب ایران که آنهمه محبوب مردم جهان بود، مخوف و ترس آور گردد و در منصرف کردن ملتهای دیگر از دست زدن به جنبش بکار رود. ایران محبوب ایران مغضوب گشته است و این مغضوبیت است که زمینه را برای تولید انواع دروغها و جعلها و اسلام ستیزی ها و اسلام هراسی ها و انقلاب ستیزی و انقلاب هراسی، آماده کرده است. و این ستیزی ها و هراسی ها زمینه ساختن افکار عمومی مساعد با تحریمهای هرچه شدید تر و تهدید ایران به جنگ گشته اند:

امریکا در حمله به ایران تردید نمی کند اگر... – فشاری که بر ایران وارد می شود، محاسبه شده است:

* جون کری: امریکا در حمله کردن به ایران تردید به خود راه نمی دهد اگر ایران دیپلماسی را به شکست بکشاند:

☜ در ۸ آوریل ۲۰۱۳، جون کری، وزیر خارجه امریکا، در بیت المقدس گفته است: حکومت اوباما در حمله نظامی به ایران، تردید نمی کند هرگاه ایران تصمیم بگیرد گفتگوها برای حل مشکل برنامه اتمی خود را به شکست بکشاند. هیچ گزینه ای از روی میز برداشته نشده است. و هیچ گزینه ای از روی میز برداشته نخواهد شد. جامعه بین المللی نمی خواهد که گفتگوها به شکست بیانجامند و حمله نظامی به ایران ناگزیر شود.

و باز، او گفته است که ایران باید بداند زمان گفتگو نا محدود نیست. ناظران سیاسی سخنان کری را اینطور ارزیابی کرده اند:

۱ – گفتگوهای آلماآتا ناکام شده اند و آلماآتای دو امیدی را که آلماآتای یک برانگیخته بود، زایل کرده است.

۲ – یک ماهی است که اسرائیل بطور مستمر از امریکا می خواهد ایران را به جنگ تهدید کند. اما تهدید کری، پاسخ نه به نتان یاهو نیز هست. زیرا حمله نظامی را موکول به شکست گفتگوها می کند و با آنکه می گوید زمان گفتگو نامحدود نیست، اما تصریح می کند که گفتگوها ادامه دارند. از این رو است که نتان یاهو می گوید: اسرائیل نه به امریکا و نه به هیچ کشور دیگری، در باره بازداشتن ایران از تولید بمب اتمی، اعتماد نمی کند. و هر زمان لازم ببیند، به تأسیسات اتمی ایران، حمله نظامی می کند.

* سیاست امریکا در ایران: وارد کردن محاسبه شده فشار و تضییق:

☜ نوشته از جان گلازر است و در ۸ آوریل ۲۰۱۳ انتشار یافته است: جاک هیگل، وزیر دفاع امریکا، در دوران تأیید صلاحیتش برای تصدی وزارت دفاع امریکا، در باره حمایتش از سیاست اوباما که «مهار ایران» است، حمایت می کنم. زیر نگاه دوربین ها و در لحظه ای که سناتورها آماده گزک گرفتن می شده اند، کسی یادداشتی به هیگل داد. هیگل بر آن شد گفته خود را تصحیح کند: «من بد گفتم. گفتم من از سیاست پرزیدنت که مهار کردن ایران است، حمایت می کنم. مقصودم این بود که بگویم ما، در باره ایران، دیگر در آن مرحله نیستیم.

صحنه دست پاچه شدن هیگل گویای این واقعیت است که علامت جنگ ممنوع است برداشته شده است و هیگل خود را در وضعیت جنگ ممنوع است، تصور می کرده است. لازم شده است به یادداشت بدهند که علامت برداشته شده است و باید از جنگ با ایران سخن گفت.

در واشنگتن، حالا دیگر، «مهار ایران» یعنی این که چون چین دوران مائو، (زمانی که اسلحه اتمی ساخت)، سیاست امریکا مهار ایران اتمی است. هیگل به این نکته توجه نداشته است. از یاد نباید برد که، در امریکا، تمایل قوی وجود دارد که می گوید: امریکا روسیه و چین را که هزاران سلاح هسته ای داشتند و دارند را مهار کرده است چرا باید برای برنامه اتمی ایران اهمیتی بیش از آن قائل شد که دارد؟

و اما «مهار کردن» حالا چه معنی می دهد؟: در سیاست نامه مشهور هانری ترومن (NSC-68)، رئیس جمهوری امریکا در سالهای اول بعد از جنگ جهانی دوم، مهار کردن چنین تعریف شده است: «سیاست حساب شده و فشار و تضییق درجه بندی شده».

کریستوفر لاین این سیاست را چنین تشریح می کند: سیاست نامه مقرر می کند که استراتژی بزرگ امریکا، بدون آنکه دست به جنگ بزند، حذف اتحاد شوروی، بمثابه رقیب با بکاربردن توفق قدرت امریکا برای کاهش نفوذ روسیه و مهار مناطق واقع در همسایگی اتحاد جماهیر شوروی و، سرانجام، تغییر رژیم شوروی است.

در سالهای اول قرن جدید، حکومت بوش عراق را بزرگ ترین تهدید برای سلطه امریکا بر خاورمیانه تلقی کرد و در سال ۲۰۰۳، دست به جنگ زد. در مورد عراق دهه ۱۹۹۰، سیاست «مهار» محاصره اقتصادی چنان سختی شد که عراق را به ویرانی کشاند. بنا بر فرصت، کشور بمباران نیز می شد. امریکا منطقه پرواز ممنوع معین کرد و آشکارا از گروههائی که برای سقوط رژیم صدام فعالیت می کردند، حمایت کرد. و در ۲۰۰۳، بقصد تغییر رژیم، امریکا به عراق حمله کرد.

● «فشار و تضییق درجه بندی شده» بر ایران:

اما سیاست «فشار و تضییق درجه بندی شده» در مورد ایران، چگونه سیاستی خواهد شد آنها وقتی این سیاست میانه روانه توصیف می شود؟! هم اکنون امریکا مجازاتهای سختی را برضد ایران وضع کرده است که هدف از آن، به زانو درآوردن اقتصاد ایران است. افزون بر آن، جنگ پنهان در شکلهای جنگ سایبری و کمک به گروه های تروریست که مدعی سرنگون کردن رژیم هستند (اسرائیل نیز به این گروه ها کمک می کند و در دیگر اشکال جنگ پنهان نیز شرکت دارد) و ترور دانشمندان اتمی ایران، همچنان جریان دارد. گفتگوهای بین المللی نیز همچنان به جائی نمی رسند و علت عمده آن اینست که امریکا علاقه ای به مصالحه ندارد.

سال گذشته، دو دیپلمات نوشتند: امریکا همان کار را دارد با ایران می کند که رژیم صدام حسین کرد: کار با مجازاتهای اقتصادی و انزوای بین المللی و سطح پائینی از خشونت شروع شده است. هدف اینست که رژیم ایران تضعیف و از دستیابی به اسلحه اتمی ناتوان شود. هدف نهائی تغییر رژیم ایران است.

☜ در ۲۲ فروردین، این اطلاع واصل شد که عربستان و قطر در کار حمایت از گروههای تروریست در ایران هستند. از جمله قرار است گروه رجوی «تیم» های ترور و خرابکاری به خوزستان و دیگر نقاط غرب ایران گسیل کند.

انقلاب اسلامی: پیش از آنکه رژیم خود را در مدار بسته ای بیاندازد که امریکا و اروپا چون تله تعبیه کرده بودند، مرتب نسبت به خطرهای افتاده در این تله و خسارت عظیمی که مردم ایران باید تحمل کنند، هشدار داده ایم. در مورد عراق نیز، اگر مردم عراق، با یک جنبش همگانی سرنوشت خویش را خود در دست می گرفتند، سیاست امریکا غیر قابل اعمال می گشت و جنگ خانمانسوز نیز روی نمی داد. در حال حاضر، رژیم «ورق های بازی» (حماس و حزب الله لبنان و سوریه و عراق و افغانستان و حتی تهدید به ساختن اسلحه اتمی) را از دست داده است. از این پس، بازی که رژیم می کند، تنها باخت – باخت است. بر بخشهائی از سپاه و دستگاه اداری رژیم که هنوز وجدانشان می تواند صدای حقیقت را بشنود، می باید جانب مردم را بگیرند و استقرار دولت حقوقمدار را تسهیل کنند. بهوش باشند که فردا بسیار دیر است.

آیا مبارزه با رژیم ولایت فقیه مشروعیت بخشیدن به جنگ امریکا با ایران و یا سپردن کار استقرار دموکراسی به امریکا است؟:

مقاله را فلینت و هیلاری مان لورت در ۹ آوریل ۲۰۱۳، در پاسخ به انتقادها از کتاب و روش کار خود انتشار داده اند. در پایان مقاله این دو، نقد انقلاب اسلامی نیز از نظر خوانندگان گرامی می گذرد:

● واکنش عمده به کتاب ما « Going to Tehran: Why the United States Must Come to Terms with the Islamic Republic of Iran » بیانگر پاره ای واقعیتهای در باره رابطه امریکا با ایران و موانع سیاسی و فرهنگی برسر راه تغییر سازنده سیاست خارجی امریکا است:

مارک بیاوی خاطر نشان می کند که هر دوی ما کسانی هستیم که در مؤسسه هائی خدمت کرده ایم که با قدرت سروکار دارند (برای مثال، شورای روابط خارجی و مؤسسه بین المللی مطالعات استراتژیک و اطاقهای فکر واشنگتن). از دید او، کتاب رفتن به تهران «سرشار از اندیشه های منطقی قوام جسته از تاریخ هستند. زیرا تحلیلها و استدلالهای کتاب جهتی مخالف جریان تندی را دارند که برضد ایران، ایجاد شده است. واکنش عمده به کتاب، پر از اتهامها به شما و انگیزه شما نوشتن کتاب است. متهم شدن شما به مأمور رژیم ایران شدن یکی از این اتهام ها است.

در صفحه ۸

باخت، باخت ؟

● فلینت توضیح می دهد: ما آن اسطوره ای را موضوع مطالعه کرده ایم که از ایران ساخته شده است. درباره سیاست خارجیش و در باره سیاستهای داخلیش و در این باره که امریکا چگونه با آن رفتار می کند. بویژه بعد از جنگ سرد، امریکا یکچند از اسطوره های بس خطرناک در باره نقاط مختلف جهان را بن مایه سیاست خارجی و برداشت از نقش خود در جهان، کرده است. ما فکر می کنیم بدین خاطر بود که ما دست به جنایتی زدیم که جنگ با عراق بود.

با مشاهده این واقعیت که تمامی نهادهای امریکا –به استثنای اندک شمار کسان شجاع و شرافتمند - که کارشان تعیین سیاست این کشور، مثل کنگره و اطاقهای فکر و... است، بر پایه تحلیل های نادرست و به دست یازیدن به استدلال بد، تشخیص های غلط می دهند و قوه مجریه را به تصمیم های غلط راه می برند، لازم شد واقعیت همان سان که هست در معرض دیدها قرار داده شوند.

ما تصمیم گرفتیم پرسش سخت را در میان بگذاریم. این پرسش و استالالهای مخالف باید پیش از حمله به عراق به عمل می آمدند. اما به عمل نیامدند و جنگ روی داد. ما بر آن شدیم که اسطوره ها را مطالعه کنیم تا که داستان بودن و واقعیت نداشتنشان را عیان سازیم. بدیهی است گروه ها و سازمانهائی که نان اسطوره سازی و نشاندن اسطور برجای واقعیت را می خورند، با هرچه در توان و اختیار دارند، برضد دست بکار می شدند و شدند.

● ما بر آن شدیم تحقیق کنیم چرا سیاست امریکا در باره ایران، در ریاست جمهوری اوباما، بسیار بیشتر تغییر کرده است. لازم بود اسطورهائی را بشناسیم و بشناسانیم که سیاست امریکا را به بیراهه برده است (در اسرائیل، اسلحه اتمی و تروریسم دو اسطوره ای هستند که دست آویز سیاست سازان شده اند). و نیز برآن بودیم بدانیم چرا سیاست امریکا همچنان در بیراهه مانده است. اما در این جا می خواهیم به پرسش اول مارک در باره واکنش عمده نسبت به کتاب بپردازیم:

در این موقعیت، ما می باید روشی را لو بدهیم که قدرتمدارها با انتقاد کنندگان سیاستی بکار می برند که مصممند به اجرا بگذارند. اینان مخالفان و منتقدان سیاست خود را به نداشتن سلامت روانی و دیگر عیب و علتها متهم می کنند. روشی را بکار می برند که به جای ماهیت سیاستی که باید اجرا شود، کاستی های انتقاد کننده و یا کنندگان موضوع بحث گردد. وسائل ارتباط جمعی عمده این روش را در مورد انتقاد کنندگان سیاست امریکا و دیگر کشورهای مسلط بر خاورمیانه، بطور مرتب بکار می برند. از جمله، این روش، با فیلسوفی چون چامسکی بکار می رود. از او کاریکاتوری می سازند که در اختیار خواننده و شنونده متوسط قرار می دهند و به ترتیبی این کار را می کنند که او را کسی قابل مسخره پندارند بی آنکه هیچ بدانند او چه اندیشه را مطرح می کند و توجه خوانندگان خود را به چه امور واقعی جلب می کند. به این اندازه بسنده نمی شود. از او شخصیتی منفور نیز ساخته می شود. چرا با چامسکی این رفتار را می کنند؟ زیرا او با سیاست سلطه جویانه امریکا و غرب مخالفت می کند.

اما چرا آن روش را بکار می برند؟ زیرا از واقعیت آن سان که هست و توجه همگان به واقعیت هراس دارند. از انتقاد به معنای جدا کردن سره از ناسره وحشت ندارند. بنا بر این، می خواهند مانع از آن شوند که واقعیت شناخته و انتقاد خوانده و یا شنیده شود. انتقاد کسانی که قدرت را در دست دارند و صاحب نفوذ هستند، یک کار دیگر می کند و آن، ناتوان کردن آنها از بکار بردن قدرت، به دلخواه، ولو به زیان منافع عمومی است.

● در حال حاضر، خطر اینست که این فریبکاری ویرانگر، انتقاد سیاستهای قشری را سخت مشکل کرده است. سیاستمداران نیز جرأت تردید در صحت آنها و لزوم بکاربردنشان را به خود نمی دهند. بمحض این که کسی زبان به انتقاد باز می کند، از هر سو، برسرش می ریزند و تا ساکتش نکنند، رهایش نمی کنند. او را دیو و طرفدار دولت دیو صولتی می کنند که گویا امریکا رسالت دارد بشریت را از وجودش، بیاساید.

اگر ما رفتار با نوآم چامسکی مثال می آوریم، نه برای اینست که خود را با او مقایسه کنیم. او چند دهه است تحت این حمله ها است. تنها می خواهیم بگوئیم که واکنش ها نه برضد محتوای کتاب که بر ضد ما نویسندگان است که اظهار می شوند. منش ما، انگیزه های ما، شخصیت ما، «اسلوب» ما هستند که تخریب می شوند. چرا این روش را با ما بکار می برند؟ برای این که مبادا همگان پی برند که اسطورها داستانهای ساختگی هستند و واقعیت ندارند و سیاستهای اتخاذی ویرانگر هستند هم برای امریکا و هم برای کشوری که قربانی آن می شود.

اما اسطوره ها و بر پایه آنها چه کسانی می سازند؟ ایرانی هائی که از ایران بیرون آمده اند و به آنها، عنوان «کارشناس» ایران داده اند، در ساختن داستانهای دلخواه سیاست گذاران شرکت دارند. در روزنامه ها و مجله های عمده، نظیر نیو ریپالیک و وال استریت ژورنال، رژیم جمهوری اسلامی و سیاست خارجی و داخلیش، چنان ساخته و پرداخته و معرفی می شوند که هم سیاست متخذ حکومت امریکا را موجه بنمایانند و هم این سیاست را انتقاد ناپذیر جلوه دهند و هم افکار عمومی را جانبدار این سیاست و مخالف هرگونه انتقادی از آن کنند. حمله کنندگان به ما و لقب ستایشگر رژیم ایران به ما دهند و... تنها اینگونه ایرانی ها نیستند بلکه کسی چون دنیس روس نیز همین لقب را به ما داده اند.

از آنجا که هیلاری یهودی است و در جوانی، بعنوان یک دانشجو وارد AIPAC (لابی بزرگ اسرائیل در واشنگتن)شده است. او در مؤسسه سیاست خاورمیانه، در آغاز کاریر خود خدمت کرده است، حالا جفری گلدبرگ در آتلانتیک نوشته است که او، هویت خود را گم کرده است. وسائل ارتباط جمعی طرفدار اسرائیل و ایرانیهای تبعیدی ضد رژیم ایران افزون بر قائل شدن به بیماری روانی ما، تأکید می کنند که ما مأمور هستیم استراتژی امریکا در باره جمهوری اسلامی ایران را تغییر دهیم.

نیویورک تایمز، نقد و بررسی کتاب ما را بر عهده دختر روزنامه نگاری گذاشته است که طرفدار جنبش سبز در سال ۲۰۰۹ بوده است. کارشناسان غربی برآورد کرده بودند که آن جنبش همگانی در کار آنست که بسا ظرف چند ماه، رژیم را از میان بردارد. تحلیلگران روزنامه های بزرگ ما را بدین خاطر، که نظرشان صحیح ندانسته بودیم و در اوج جنبش، آن را در برگیرنده اکثریت مردم ایران ندانسته بودیم، نبخشیده اند. بجای انتقاد تحلیل ما از وضعیت، خود ما را «جانبدار رژیم ایران» بنا بر این، غیر قابل اعتماد توصیف کردند...

● می نویسند ما می نوشته ایم: «برغم در معرض سقوط بودن رژیم اسد، تهران قوت می گیرد. مشروعیت رژیم غیر قابل تردید است. جنبش برای دموکراسی که پیش این جنبش نیرومند سبز بوده است، اینک ناچیز است. واشنگتن می باید رژیم ملاها را بپذیرد. افزون براین، آیا ملاها واقعا بدتر از ما هستند؟ فلینت لورت گفته است: «حکومت امریکا هیچگونه اعتباری برای انتقاد کردن تجاوز به حقوق بشر در ایران را ندارد». این دیگر زیاده گوئی است». برغم صفحه ها تحلیل در باره موقعیت منطقه ای ایران و استراتژی و برغم این واقعیت که رژیم اسد به زودی سرنگون نمی شود، برغم فصلی از کتاب که شامل انبوهی از داده ها در باره انتخابات ۲۰۰۹ (خرداد ۸۸) است، برغم صعود و سقوط زود هنگام جنبش سبز، با چند کلمه «این دیگر زیاده گوئی» است، کتاب «بررسی و انتقاد» شده است.

و نیز، این واقعیت غمبار که توجه امریکا به رعایت شدن حقوق بشر، گزینشی است و از آن، بعنوان حربه برضد دولتهائی استفاده می کند که می خواهد و این رفتار به تفصیل در کتاب بررسی شده است و به استناد این تحقیق در باره رفتار امریکا است که گفته شده است امریکا اعتبار لازم را برای انتقاد تجاوز به حقوق انسان در ایران را ندارد، در رد کتاب، آنهمه واقعیت سانسور شده است تا که از این جمله بعنوان دست آویز استفاده شود.

● در این جا، این دو نویسنده کتاب، به انتقاد دیگری می پردازند که از آنها بعمل آمده است: فیلم مازیار بهاری در باره دستگیری و شکنجه شدن و مجبور به اعتراف شدنش را این دو حاضر نشده اند ببینند. و این دو توضیح می دهند که راست است اما علت اینست که بیش از آن بکار بازداشتن کشور خود از دست زدن به جنگ دیگری، بلحاظ اخلاقی ویرانگر، مشغولیم، که خود را سرگرم فیلم یک ایرانی –کانادائی مهاجرت گزیده ای مشغول کنیم که آرزوی استقرار یک دولت لیبرال و لائیک را در ایران دارد ولو این آن چیزی نیست که مردم ساکن ایران خواهان آنند.

کوشش ما بر اینست که سیاست امریکا در قبال ایران، نه بر پایه ضرورت اطاعت ایران از اوامر و نواهی امریکا که بر اساس منافع مشترک، باز سازی شود. بنا بر این، موافق نیستیم که حقوق انسان دست آویز بگردد برای توجیه یک سیاست سلطه جویانه.

ما برای آنها که پیش و بعد از انتشار کتاب به ما اندرز دادند که باید ما بیشتر از ایران صحبت می کردیم و بکنیم و کمتر از جمهوری اسلامی ایران و باید مرتب «اعمال سرزنش کردنی» رژیم ایران را انتقاد می کرده ایم و بکنیم، احترام قائلیم. اما از بکاربردن پندهای آنها امتناع کردیم زیرا اینکار را بدان معنی می دانیم که از رژیم جمهوری اسلامی مشروعیت زدائی کنیم و با این کار، به جنگ با ایران مشروعیت ببخشیم. چامسکی نیز بشیوه خود، همین رویه را در پیش گرفته است.

بیشترین داده های در اختیار حاکی از آنند که اکثریت مردم ایران حامی الگوی جمهوری اسلامی در اساس خود هستند. این رژیم زندگی را برای مردم ایران بهتر از آن کرده است که در پایان رژیم شاه می داشته اند. بخش مهمی از ایرانیان می خواهند رژیم تغییر مهمی بکند اما نمی خواهند یکسره از میان برخیزد. خلاف این را ادعا کردن هم از نظر روشنفکری و هم بلحاظ اخلاقی، غیر مسئولانه است.

آنها که می پندارند می توان بطور قاطع تجاوز به حقوق بشر در ایران را انتقاد کرد و در همان حال، با تجاوز نظامی امریکا برضد جمهوری اسلامی ایران مخالفت ورزید، بنحو خطرناکی خود را فریب می دهند. دو کار را با هم نمی توان کرد. زیرا انتقاد تجاوز به حقوق بشر در ایران حمله نظامی امریکا به ایران را توجیه می کند حال آنکه امریکا بخاطر برقراری حقوق بشر به ایران حمله نمی کند برای منافع خود به ایران حمله می کند. آنها که در عین انتقاد تجاوز به حقوق انسان در ایران، با جنگ امریکا با ایران مخالفت می کنند، جز این نمی کنند که حمله نظامی امریکا به ایران را تسهیل می کنند. آنها هم که فکر می کنند امریکا می تواند و می خواهد به رعایت حقوق انسان در ایران و برقراری یک دموکراسی لائیک کمک کند باز بگونه ای خطرناک، خود را فریب می دهند. کدام مردم عاقلی بعد از چندین دهه تحت سلطه زیستن، اینک حاضر می شوند بپذیرند که تغییر رژیم سیاسی خود را به قدرت اول جهان بسپارند؟

برای اجتناب از جنگ، امریکا می باید سیاست نزدیک شدن به جمهوری اسلامی، همان سان که هست و نه آن سان که بعضی ها می خواهند باشد، را در پیش گیرد. و این بدان معنی است که وجود جمهوری اسلامی را بپذیرد. این رژیم از دید بسیاری از ایرانیان گرچه ناقص است اما مشروع است.

انقلاب اسلامی: چشم پوشیدن بر حقیقت، بدتر از آن، وارونه گرداندن حقیقت زمینه ساختن برای تجاوز نظامی است:

۱ –دو نویسنده بر انتقاد کنندگان از خود، خرده می گیرند که به جای نقد کار آنها، به خود آنها حمله می کنند. اما آیا چرا نمی بینند که خود نیز همین کار را می کنند: به جای نقد محتوای فیلم مازیار بهاری، خود او را کانادائی ایرانی تبار در جستجوی دولت لیبرال لائیک می خوانند. طرفه این که جانشین مردم ایران می شوند و می گویند مردم ایران چنین رژیمی را نمی خواهند. اینکه سازنده فیلم لیبرال و لائیک است و مردم ایران چنین رژیمی را می خواهند و یا نمی خواهند، چه ربط دارد به تجاوز رژیم ولایت مطلقه فقیه به حقوق انسان و اعتراف گرفتن زیر شکنجه؟ دو نویسنده چون نمی توانند موضوع فیلم را مورد رد و قبول قرار دهند، توجه خوانندگان خود را از آن، به شخص مازیار بهاری، برمی گردانند. و با لحنی از او سخن می گویند که پنداری لیبرال و لائیک بودن جرم است.

۲ –دورتر، توضیح می دهند چرا چنین رفتاری را دارند و چرا پند کسانی را نمی پذیرند که از آنها می خواهند واقعیت را همان سان که هست بپذیرند. زیرا به زعم این دو، دو کار، یکی دفاع از حقوق انسان و دیگری مبارزه با جنگ برضد ایران، را باهم نمی توان کرد. چون جنگ ویران گری بس بزرگی است و ایران را ویران می کند، نباید با اعتراض به تجاوزها به حقوق انسان در ایران، به جنگ با ایران، مشروعیت بخشید. عقلهائی که ثنویت، آنها از نوع تک محوری را اصل راهنما می کنند، دروغ بزرگ را راست و واقعیت می پندارند و می گویند. توضیح این که

۱/۲ – سرپوش گذاشتن بر خشونتی که آتش به هستی ایران گذاشته است، قرار دادن کشور تحت دو سنگ آسیا است. از گروگانگیری بدین سو، ایرانیان گرفتار خشونت از بیرون و از درون و در حلقه آتش هستند. برای رها شدن از این وضعیت، می باید مدار بسته خشونت درونی – بیرونی و ارتباط ارگانیکشان را بایکدیگر شناساند. این دو نویسنده نمی دانند و یا نمی خواهند بدانند بدون بحران مداوم خارجی، خشونت دائم در افزایش در درون، ناممکن می شد. بدون گروگانگیری و جنگ ۸ ساله، چگونه ممکن بود استبداد را باز سازی کرد؟ آیا رژیم ولایت فقیه نادانسته قدرت امریکا را محور سیاست داخلی و خارجی خود کرده است؟ آیا هیچ به ذهن این دو رسیده است که رابطه خمینیسم با ریگانیسم و تاچریسم و بوشیسم را موضوع مطالعه کند؟

۲,۲ – «بهار عرب» دلایل قطعی بر غلط بودن نظر دو نویسنده کتاب، در اختیار آنها گذاشته است اما این دو نخواسته اند ببینند: رژیم های عرب دوست امریکا و غرب بودند. نه تنها برتجاوزهاشان به حقوق انسان پرده می کشیدند، بلکه سیا آدم دزدی می کرد و به دست شکنجه گران این کشورها می سپرد. در تونس و مصر، مردم جنبش همگانی کردند و رژیمها را تغییر دادند و اعتراض به استبداد و تجاوز به حقوق انسان، سبب تجاوز خارجی نشد. در لیبی و سوریه، توسل گروه هائی از مخالفان، جنبش همگانی مردم را بی محل کرد و «جنگ داخلی» و نه اعتراض به تجاوزها به حقوق انسان، مجوز تجاوز نظامی خارجی شد و وضعیتی را بارآورد که مشاهده می کنیم. این وضعیت می گوید و آشکار که الف – این خشونت داخلی است که برای خشونت خارجی محل عمل ایجاد می کند و ب –مبارزه با خشونت رژیم در درون، نه جنگ که شرکت جهانیان در خشونت زدائی را بر می انگزد. ج –پنهان کردن حقیقتی که تجاوز به حقوق انسان و دیگر اشکال خشونت که باز تجاوز به حقوق انسان و حقوق ملی مردم ایران هستند، مشکل کردن جنبش همگانی و آسان کردن فعالیتهای گروه های مسلح دست نشانده قدرت خارجی، از جمله امریکا است.

۳/۲- عربستان و شیخ نشین های خلیج فارس بطور مداوم به حقوق انسان تجاوز می کنند و امریکا و غرب آنها را نه تهدید به حمله نظامی می کنند و نه مجازات اقتصادی می کنند. هم در عربستان جنبش وجود دارد و هم در بحرین. در بحرین، جنش وسیع نیز هست و تا امروز نیز ادامه یافته است. اما قشون خارجی، نه بهانه دفاع از حقوق انسان که برای سرکوب کردن جنبش وارد شده است. امریکا نیز پایگاه نظامی دارد. اگر هر از چندی به شیخ بحرین توصیه می کند با مخالفان باب گفتگو را باز کند، بخاطر مخفی کردن تجاوزهای قوای شیخ و عربستان به حقوق بشر نیست بلکه بخاطر انتشار خبرهای این تجاوزها است.

۴/۲- دو نویسنده می گویند امریکا می باید رژیم جمهوری اسلامی را همان که هست بپذیرد. آیا از راه اتفاق است که خامنه ای نیز گفته است: اگر در قضیه اتم کوتاه بیائیم، قضیه حقوق بشر را پیش می کشند؟ در واقع، خامنه ای نیز بحران اتمی را دست آویز کرده است برای این که با امریکا معامله کند: رژیم ولایت فقیه را همانطور که هست بپذیرید ماهم نظر شما را در باره اتم و ... تأمین می کنیم. به سخن دیگر، انسان و حقوق او و نیز جامعه ایرانی و حقوق ملیشان قربانی معامله می شود که این دو و خامنه ای خواهان انجام گرفتنش هستند.

۳ –طرفه این که این دو نویسنده، چنانکه پنداری در یک همه پرسی آزاد – که این دو نیز عضو هیأت ناظران بین المللی آن بوده اند- با اکثریت قاطع رای داده اند که این رژیم را از اساس قبول دارند، آن را رژیم مشروع می خوانند. تناقض آشکار ادعای دروغ خویش را نیز نمی بینند: هرگاه اکثریت قاطع مردم ایران جانبدار این رژیم هستند –غیر از این که تنها جامعه ای از صغیران و سفیهان می توانند رأی بدهند که فاقد حقوق انسان و حقوق ملی و حق حاکمیت برخویش هستند ، دیگر چرا تجاوز روزمره به حقوق انسان همین مردم و چه نیاز به توجیه سانسور آن توسط این دو نویسنده ؟ این از رهگذر مقبولیت است که رژیم چنین انتخابات مفتضحی را انجام می دهد؟ نظارت استصوابی مخالف همین قانون اساسی، گویای مشروعیت رژیم است؟ اعتصاب «نمایندگان» مجلس ششم و ممنوع شدنشان از نامزد شدن، گویای این مشروعیت و مقبولیت است؟ زندانی شدن فراوان کادرهای اصلاح طلب همین رژیم و حصر خانگی میرحسین موسوی و کروبی، گویای مشروعیت و مقبولیت رژیم هستند؟ این واقعیت که نظریه ساز ولایت فقیه، منتظری، ولایت فقیه را از مصادیق شرک خواند، نافی مشروعیت رژیم از دید فقیه نیز نیست؟ و

۴ - نه از راه اتفاق است که استدلال این دو نویسنده، همانند استدلال رژیم است وقتی روحانیان را از تغییر می ترسانند: هرگاه رژیم سرنگون شود، اسلام و روحانیت نیز از میان می روند. غافل از این که با ماندن این رژیم است که اسلام و روحانیت، هر روز بیشتر از روز پیش، در خطر از بین رفتن هستند. و نیز، این رژیم است که خطر تجاوز خارجی را مرتب از قوه به فعل در می آورد. گروگانگیری و مجازات اقتصادی و جنگ و قرار گرفتن در حلقه آتش و باز مجازات اقتصادی و تجاوز نظامی. دو نویسنده واقعیت را وارونه می بینند و تناقض آشکار ادعای خود را نیز نمی بینند: تا گروگانگیری، ایران از وسیع ترین حمایت افکار عمومی جهان برخوردار بود. زیر فشار افکار عمومی، دولتها به دوستی با ایران تظاهر می کردند. از گروگانگیری ببعد است که رژیم در جریان بازسازی استبداد، بحکم نیاز، بحران ساز شد. جنگ را این رژیم نعمت خواند و جنگی را که در خرداد ۶۰ می توانست

در صفحه ۹

باخت، باخت ؟

پایان یابد، در سود انگلستان و غرب، همین رژیم ادامه داد. از آن پس نیز، همین رژیم است که بحران اتمی را ساخته و ادامه داده است. در طول این مدت، امریکا شریک جرم بوده است (اکتبر سورپرایز و ایران گیت). بنا بر این، رفع تناقض به این نیست که از دو طرف بخواهیم همان که هستید بمانید و یکدیگر را قبول کنید. بلکه اینست که روابط ارگانیک و نیازهای دو طرف را به بحران و جنگ اقتصادی و جنگهای پنهان و آشکار، بر افکار عمومی مردم ایران و امریکا و دیگر کشورهای جهان، آشکار کنیم و تغییر دو طرف و از میان برخاستن روابط ارگانیک را بخواهیم.

۵ – در باره جنبش مردم ایران بعد از تقلب بزرگ خرداد ۱۳۸۸، که دو نویسنده می گویند فصلی را به آن اختصاص داده اند، کتاب به کنار، آنچه در این نوشته آورده اند نیز خلاف حقیقتی آشکار است: هرگاه تقلب بزرگ انجام نگرفته بود و مردم مخالف رژیم نبودند، شهرهای بزرگ به جنبش در نمی آمدند. با «داده» هائی که این رژیم در اختیار این دو نویسنده گذاشته است، نمی توان گفت تقلب روی نداده است. برای مشاهده واقعیت آن سان که هست، نیاز به «داده» های کذائی نداشته اند. شمار صندوقهای ثابت و سیار رأی معلوم. زمان رأی گیری معلوم و زمان لازم برای این که هر رأی دهنده رأی بدهد، برآورد کردنی است. هرگاه این دو نویسنده توانستند رقم حدود ۴۰ میلیون رأی دهنده را بدست آورند، ادعای آنها نه تنها در باره انتخابات کذائی بلکه در باره مقبولیت و مشروعیت رژیم نیز ثابت می شود. این دو نویسنده بدانند که محاسبه ها متعدد انجام گرفته اند و ثابت شده است برفرض که بدون وقفه، چون ماشین، مردم رأی داده باشند، محال است بیشتر از ۲۶ میلیون رأی اخذ شده باشد. حال بر او است بگوید: دست کم ۱۴ میلیون رأی قلابی تکذیب مشروعیت و مقبولیت رژیم هستند یا خیر؟

۶ – و بالاخره، این با دیدن واقعیت آن سان که هست است که می توان راه حل واقعی و کارساز جست و پیشنهاد کرد. راست بخواهی، کار بسیار خطرناک را این دو نویسنده و همانندهای آنها و همه کسانی می کنند که ولو از روی خیر خواهی، واقعیت را می پوشانند. طرفه این که تناقض بسیار بزرگ ادعای خود را نیز نمی بینند: اگر بحران هست، اگر مجازاتهای اقتصادی وضع و اجرا شده اند و اگر تهدید به جنگ بطور مستمر بعمل می آید، این «هست» ها از خلاء نیامده اند. فرآورده های واقعیتهای در رابطه هستند. هرگاه ممکن بود واقعیتهای در رابطه یکدیگر را همان که هستند بدانند و بپذیرند، این «هست» ها بوجود نمی آمدند و وضعیت این نبود که هست. برای تغییر معلول ها علتها را باید تغییر داد و تغییر علتها یعنی تغییر واقعیتها ها. اما واقعیتی که رژیم حاکم بر ایران است خود معلول روابط قوا در سطح ملی و در سطح جهان است. تغییر روابط قوا در سطح ملی، به اینست که مردم کشور شهروند بگردند و حاکمیت ملی را از آن خود کنند. این تغییر امکان تغییر روابط قوا در سطح منطقه و جهان را، بر اصل موازنه عدمی یا استقلال و آزادی، میسر می کند.

نقشی که دو نویسنده به مردم ایران می دهند، همان نقشی است که خامنه ای به مردم ایران می دهد: تصدیق کننده وجود این رژیم بمثابه رژیمی مقبول و مشروع. چون به کرسی قبول نشاندن رژیم را هدف کرده اند، نقشی جز این نمی توانستند برای مردم ایران قائل شوند.

در این نقد، در باره منش و ... این نویسنده، کلمه ای بکار نرفت. زیرا نه خود آنها که نظرشان نقد شد. و به ترتیبی نقد شد که غلط صحیح گردد و واقعیت همان سان که هست، دیده شود.

انقلاب اسلامی: در چنین وضعیتی، رشد اقتصاد ایران در سال ۹۱ منفی شد و در سال ۹۲، حدود ۳ تا ۴ درصد منفی خواهد شد:

رشد منفی اقتصاد کشور ۳ تا ۴ درصد می شود – مجازاتها به مردم کشور تحمیل و رانتها از آن رانت خوارها می شوند:

* منفی شدن ۲ تا ۳ درصد تولید ناخالص داخلی در سال جدید ۳ تا ۴ درصد خواهد شد:

☚ در ۱۵ فروردین ۹۲، سعید لیلاز اقتصاد ایران را در سال ۹۱ که گذشت و سال ۹۲ که جاریست، این سان وضعیت سنجی کرده است:

● تحریم ها و شدت گرفتن آن در عمل هدیه ای بزرگ بود که دولت امریکا و جهان غرب به دولت نهم و دهم داده است، چراکه در زمانی که سوء مدیریت ها از طریق سیاستگذاری هایی که در سال های اخیر شده آشکار می شد، تحریم ها به کمک دولت رسید تا غباری بر آنها ایجاد کند.

وضعیت اقتصاد ایران ارتباط بسیار کمی با تحریم ها دارد، شاید تحریم ها مسائل را به جلو انداخته و یا تشدید کرده است، اما نمی توان گفت که هیچ کدام از آنها حتی شدیدترینشان نقشی تعیین کننده داشته و یا تغییر جهت اساسی به اقتصاد داده است. به طور کلی در طول تاریخ استراتژی تحریم تا به امروز به تنهایی هیچ دولتی را به زانو درنیاورده است. اگر قصد آن داشته باشیم تا کمی با آمار و ارقام اقتصاد ایران را در سال گذشته مورد ارزیابی و بررسی قرار دهیم، باید گفت میزان بدهی معوقه وام گیرندگان به شبکه بانکی از مرز ۸۰ میلیارد تومان گذشته و نرخ تورم نیز از ۳۰ درصد عبور کرده و طبق آماری که اخیرا بانک مرکزی اعلام کرد نرخ تورم مواد غذایی به حدود ۶۰ درصد رسیده که در طول تاریخ ایران بی سابقه است. همانند آنچه که در بهمن و دی ۱۳۸۷ اتفاق افتاد، در آن دوران نیز نرخ تورم به ۳۰ درصد رسید اما طهماسب مظاهری رئیس کل بانک مرکزی با اعمال سیاست های انضباطی لگامی به این تورم زد که برکناری وی به دلیل همین سیاست سبب شد تا بازهم نرخ تورم همانند گذشته شود.

● در خصوص درآمدهای نفتی: میزان درآمد نفتی ایران از صادرات نفت خام و انواع فراورده های پتروشیمی حتی اگر نصف شده باشد، میزان ارز دریافتی از درآمدهای نفتی، غیرنفتی و قاچاق سالانه ۱۰۰ میلیارد دلار خواهد بود. بنابراین در سال گذشته و در سال جدید با وجود تحریم ها ایران مازاد ارزی خواهد داشت، بدون آنکه به اقتصاد ایران فشاری وارد آید. البته این مازاد ارزی در صورتی خواهد بود که مدیریت سیاست های اقتصادی به نحو احسن صورت گیرد.

● نرخ ارز: یکی از مهم ترین حوادث در مسائل اقتصاد ایرانی که ما در سال ۹۱ شاهد آن بودیم فروپاشی نظام تک نرخی ارز پس ده یا دوازده سال بود که اثرات واقعی آن هنوز به طور کامل وارد اقتصاد ایران نشده است و پس از سال جدید تا پایان خرداد ماه و فصل تابستان اثرات مثبت و منفی آن جذب اقتصاد ایران خواهد شد. این مساله به سبب کاهش درآمدهای ارزی ایران رخ نداده بلکه هزینه های جاری دولت به میزانی افزایش یافت که برای پوشش این هزینه ها چاره ای به جز فروش ارز با نرخ بالا نداشته است. در طول هشت سال گذشته درآمد ارزی ایران بیش از سه برابر شده که عمدتا از محل صادرات نفت و فراورده های نفتی بوده است. اما در طول این چند سال هزینه های جاری دولت نزدیک به هشت برابر شده است. فروپاشی نظام تک نرخی ارز از اوایل زمستان سال ۱۳۹۰ آغاز شد و قیمت دلار ابتدا به ۱۶۰۰ تومان رسید، در حالیکه قیمت ارز در بانک مرکزی هنوز ۱۱۰۰ تومان بود.

● رشد منفی اقتصاد ایران: تحلیل از بهم ریختگی اقتصادی این است که نرخ رشد اقتصادی در سال ۹۱ منفی بوده است، به معنای دیگر ارزش افزوده تمامی بخش ها از جمله بخش صنعت، خدمات و نفت منفی بوده و تنها بخشی که احتمال دارد رشد ارزش افزوده داشته باشد بخش کشاورزی و مسکن بوده است. این دو بخش بین ۱۴ تا ۱۵ درصد تولید ناخالص داخلی ایران را تشکیل می دهند، در حالیکه سهم صنعت خودروسازی در تولید ناخالص ایران به تنهایی ۳ درصد است و تولید خودرو در سال ۱۳۹۱ نسبت به سال ۱۳۹۰ نصف شده است. این تحلیل بدان معناست که اگر رشد ارزش افزوده بخش کشاورزی و مسکن حدود ۷ تا ۸ درصد بوده، بازهم این میزان تنها می تواند کاهش رشد ارزش افزوده را در زیرگروه صنعت جبران کند. در حالیکه در تمامی حوزه های دیگر شاهد کاهش تولید هستیم. بنابراین نرخ رشد اقتصادی ایران در سال گذشته بین منفی ۲ تا ۳ درصد بوده است.

● نرخ تورم: همانطور که بانک مرکزی اعلام کرده است ۳۱٫۵ درصد بوده است. همچنین شاهد خواهیم بود که این میزان در نیمه اول سال جدید افزایش خواهد داشت به دلیل آنکه رشد نقدینگی در نیمه دوم سال ۱۳۹۱ ادامه داشته است. رقم ۳۲ درصد بسیار بالاست که از سال ۱۳۷۴ به این سو در تاریخ اقتصاد ایران بی سابقه بوده است. فشار بر قیمت مواد غذایی و در شهرستان ها تورم مضاعف بوده و در برخی آمارهای بانک مرکزی آمده است که در حوزه شهرستان ها و در توزیع مواد غذایی نرخ تورم حدود ۶۰ درصد بوده است. به نظر می رسد که نرخ تورم برای طبقات فرودست جامعه در مناطق شهری ممکن است سه برابر بیشتر باشد، اما به طور متوسط برای دهک های اول تا چهارم بین ۵۰ تا ۶۰ درصد است و برای دهک های نه و ده بین ۲۰ تا ۳۰ درصد است.

● شکاف طبقاتی و افزایش میزان بیکاری: در سال ۱۳۹۱ شکاف طبقاتی افزایش داشته است، به دلیل آنکه هم نرخ بیکاری در حدود ۱۲٫۵ تا ۱۳ درصد بوده و همچنین نرخ تورم نیز افزایش داشته است. آمار این مرکز محل تردید است به دلیل آنکه سطح اشتغال را پایین آورده اند تا بتوانند آمار نرخ بیکاری را پایین نگه دارند. اگر این نرخ را با ملاک هایی که در سال های گذشته وجود داشته بسنجیم به نظر می رسد که نرخ بیکاری به ۱۶ تا ۲۰ درصد رسیده باشد. همچنین آمارهای رسمی از مرکز آمار نشان می دهد که در طول سال های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۱ سالانه صد هزار شغل از خالص مشاغل موجود در ایران کم شده است که این مساله به تنهایی نشان دهنده مورد تردید بودن آمار بیکاری است.

● صادرات: از جمله مسائل دیگر این است که بهره وری اقتصاد ایران نیز کاهش پیدا کرده و در سال گذشته تنها حوزه ای که عملکرد مثبتی داشته رشد صادرات بوده که آن نیز به دلیل تغییر چشمگیر نرخ ارز و به ثمر رسیدن سرمایه گذاری های هنگفت دولت هفتم و هشتم در حوزه پتروشمی بوده است. به دلیل آنکه از اواخر سال ۹۰ نشانه های فروپاشی نظام تک نرخی ارز و دو نرخی شدن آن را شاهد بودیم همین روند سبب شد تا رشد صادرات غیرنفتی ایران ادامه پیدا کند و امروزه تنها بخشی از اقتصاد ایران که رشد داشته صادرات غیرنفتی است.

*پیش بینی اقتصاد ایران در سال ۱۳۹۲:

● برای پیش بینی از اقتصاد ایران ، نرخ رشد اقتصادی را می توان بین ۳ تا ۴ درصد منفی ارزیابی کرد. بدین معنا که تولید ناخالص داخلی ایران ۳ تا ۴ درصد درسال جدید کاهش خواهد داشت. به دلیل آنکه آثار کاهش واردات، آثار تحریم و فقدان نقدینگی در بنگاه های تولیدی ناشی از سه برابر شدن یکباره نرخ دلار در سال جدید آشکار خواهد شد.

متوسط ارزی که مرکز مبادلات ارزی از نیمه دوم سال ۹۱ تا پایان سال به متقاضیان داده به طور متوسط روزی ۴۰ تا ۴۲ میلیون دلار بوده است، این در حالی است که در سال ۹۰ در همین دوره مصرف ارزی ایران روزانه ۲۵۰ میلیون دلار بوده است و این فرایند نشان می دهد حتی اگر فرض شود که از کانال های غیر از مرکز مبادلات ارزی نیز معادل همین میزان به واردات اختصاص پیدا کرده نشان می دهد که واردت کشور یکباره دچار گسست جدی خواهد شد. این گسست به منزله آن است که مواد اولیه کارخانه هایی که در ایران تولیدی هستند، کاهش پیدا خواهد کرد و در عین حال عرضه کل کاهش پیدا خواهد کرد. برخی آمارهای بانک مرکزی نیز نشان می دهد که واردات برای کل سال گذشته ۱۰ درصد کاهش پیدا کرده که این کاهش در سال ۹۲ به بین ۳۰ تا ۴۰ درصد خواهد رسید.

● در بخش کشاورزی: وضعیت رشد ارزش افزوده بخش کشاورزی مثبت خواهد بود و ادامه پیدا می کند. اما بخش مسکن یا با رکود و یا با کاهش ارزش افزوده مواجه خواهد شد، به ویژه آنکه در سال گذشته عملکرد بسیار خوبی داشته و به نظر می رسد که در این بخش می توان منتظر سکته شدیدی در کارکردش باشیم. از آنجایی که بخش مسکن موتور محرکه دولت نهم بوده است اگر این بخش دچار سکته شود اثرات جدی بر اقتصاد خواهد گذاشت.

● در بخش صنعت: در حوزه صنعت نیز همانطور که اشاره شد کاهش تولید ادامه خواهد داشت و بخش خدمات به دلیل کاهش واردات به شدت آسیب خواهد دید.این مساله بستگی به آن دارد که دولت قصد دارد تا با چه شتابی به سیاست های اقتصادی خود در زمینه انبساط های پولی ادامه دهد. آن چشم اندازی که از بودجه سال ۹۲ شاهد هستیم و از عملکرد دولت نهم می توان اینگونه انتظار داشت که حداقل تا نیمه اول سال ۹۲ سیاست انبساط پولی ادامه خواهد یافت. در این میان ممکن است دولت جدید در نیمه سال جدید قصد داشته باشد سیاست انقباضی پولی در پیش بگیرد و لگامی به بی انضباطی مالی بزند.

● بیکاری و شکاف طبقاتی و تحریم ها: تصور بر این است که نرخ بیکاری در امسال افزایش پیدا خواهد کرد و قطعا رشد شکاف طبقاتی در ایران نیز تشدید خواهد شد.روزنه هایی که برای مذاکره با غربی ها وجود دارد نیز مثبت است اما به نظر نمی رسد راه بسیار ساده و آسانی در پیش رو باشد. باب این مذاکرات مسیر بسیار دشواری برای کشور رقم می زند که با فراز و نشیب بسیاری مسائل مربوط به گفتگو با امریکا را پیش خواهد برد. فرض بر این است که از نیمه سال ۹۲ تحریم ها به تدریج کاهش پیدا خواهد کرد، اما این تاثیر آن موقتی و کوتاه مدت خواهد بود. شاید در پایان بتوان گفت این اتفاق و مذاکرات سبب می شود تا غباری که پشت آن سوء مدیریت ها را مخفی کرده اند فرو بنشیند.

*کسری بودجه ۸۶ هزار میلیارد تومانی دولت در سال ۹۲:

☚ در ۲۶ فروردین ۹۲، به گزارش خبرگزاری مهر، توکلی، رئیس سابق مرکز پژوهشهای مجلس گفته است: اگرچه دولت کسری بودجه ۳۰ هزار میلیارد تومانی را برای سال جاری اعلام کرده است، اما بررسی جداول بودجه، کسری ۸۶ هزار میلیارد تومانی را نشان می‌دهد. دولت در چند جدول در بودجه سال ۹۲ کل کشور، هزینه های جاری وغیرعمرانی را با مالیات مقایسه کرده و می گوید بودجه عملیاتی بودجه ای است که کل هزینه های جاری را پوشش دهد، در حالی که این جدول اعلامی از سوی دولت، ۳۰ هزار میلیارد تومان کسری را اعلام کرده است. دولت هزینه عمرانی و دارایی مالی دارد و بر اساس مباحث مالیاتی می گوید که کسری بودجه ندارد، در حالی که کسری بودجه واقعی یعنی کل هزینه منهای درآمد مالیاتی که از دارایی نفتی، دارایی اموال ساختمانی، دارایی طرحهای عمرانی نیمه تمام، استقراض داخلی و خارجی به دست می آید که این شکاف، کسری بودجه ۸۶ هزار میلیارد تومانی دولت در سال ۹۲ را نشان می دهد.

انقلاب اسلامی: در همان حال که تولید ناخالص داخلی (که البته بر پایه مصرف محاسبه می شود) ۳ تا ۴ درصد منفی است، بودجه دولت در مقایسه با بودجه سال ۹۱، ۲۹ درصد بیشتر است. هرگا فرض کنیم میزان افزایش بودجه را معادل تورم گرفته اند. بودجه نسبت به سال ۹۱، ۲/۵ درصد کاهش یافته است. با وجود این، رشد منفی اقتصاد می گوید که بودجه نمی تواند برداشتی از تولید داخلی (= مالیات) باشد. علاوه بر این که یارانه ها که دولت می دهد، مالیات را اگر هم قابل وصول بود، می بلعید. بنا بر این، بودجه دولت در درآمد حاصل از فروش نفت و کسر بودجه، خلاصه می شود. اما حکومت درآمد نفتی را ۶۸/۵ هزار میلیارد تومان به حساب گذاشته است. اگر درآمد نفت را به نرخ هر دلار ۱۲۰۰ تومان محاسبه کرده باشد، درآمد نفتی حدود ۵۱ میلیارد می شود. هرگاه این دلارها را به نرخ ۲۵۰۰ تومان بفروشد، در جمع، ۱۲۷/۵ هزار میلیارد تومان درآمد پیدا می کند. هرگاه ۸۶ هزار میلیارد کسر بودجه را بر درآمد نفت بیفرائیم، ۲۱۳/۵ هزار میلیارد تومان می شود که از کل بودجه جاری و عمرانی رژیم (۱۹۲ هزار میلیارد تومان)، ۲۱/۵ هزار میلیارد تومان بیشتر می شود. این حساب ساده میزان بهم ریختگی ارقام بودجه رژیم را معلوم می کند. بودجه ها که رژیم به مجلس های دست نشانده می دهد، بیش از آنچه در تصور گنجند، مبهم هستند. باوجود این، موقعیت و نقش دولت را با شفافیت تمام نشان می دهند: دولت ایران کارش فروش ثروتهای نفتی در شرائط تشدید مجازاتهای اقتصادی و توزیع آن بمثابه رانت است. در این توزیع، سهم شیر به مافیاهای نظامی – مالی می رسد که دولت و اقتصاد کشور را در تصرف خود دارند.

*کاهش ضریب فزاینده نقدینگی و عبور ۴۰ درصدی رشد پایه پولی در ۸ سال گذشته:

☚ در ۲۱ فروردین ۹۲، ایلنا گزارش کرده است: در حالی که رشد نقدینگی در طی ۸ سال گذشته، ۸ برابر رشد داشته است، میزان ضریب فزاینده نقدینگی نیز به همان میزان کاهش یافته که بیانگر رکود

در صفحه۱۰

باخت، باخت ؟

اقتصادی بی‌سابقه در طول برنامه چهارم و به ویژه دو سال گذشته بوده است.

حجم نقدینگی در پایان سال ۹۱ و ابتدای سال جاری از ۴۳۰ هزار میلیارد تومان فراتر رفت که از این میزان اقتصاد کشور بیش از ۳۰ درصد با نقدینگی سرگردان مواجه بوده است. این در حالی است که ضریب فزاینده نقدینگی در سال ۸۵، ۸/۹ درصد بوده است. از سال ۸۶ روند کاهشی ضریب فزاینده نقدینگی آغاز شد و به ترتیب از ۶/۴ درصد از سال ۸۵ تا ۸۶ به ۴ درصد در سال ۸۸ و کمتر از ۳ درصد در سال ۸۹ رسید.

این میزان روند کاهشی نیز در سال ۸۹ شدت گرفت به طوری که در انتهای سال ۹۱ با وجود اعلام رشد فزاینده نقدینگی از سوی بانک مرکزی با کاهش بی‌سابقه‌ای بنا به گفته کارشناسان اقتصادی رو به رو مواجه شده است.

ضریب فزاینده نقدینگی و پایه پولی از عوامل متغیرهای موثر در نقدینگی آن هم از قسمت عرضه است و هر چه ضریب فزاینده پولی کاهش داشته باشد، پایه پولی با رشد مواجه شده و همین امر باعث رکود در اقتصاد کشور می‌شود.

اگر رشد نقدینگی انتهای سال ۹۲ را بنا بر اعلام مسئولان دولتی ۴۳۰ هزار میلیارد در نظر گرفته شود، بیش از ۳۰ درصد آن به صورت نقدینگی سرگردان در چرخه اقتصادی کشور و در بازار کاذب حضور داشته است که این امر نشانگر افزایش پایه پولی بنا بر اظهارات کارشناسان ۴۲/۳درصد و کاهش ضریب فزاینده نقدینگی به میزان ۸ درصد است.

به گفته کارشناسان اقتصادی، رشد بدهی دولت به بانک مرکزی، بدهی ۴ درصدی بانک‌های تجاری به بانک مرکزی، کاهش حجم سهم سپرده‌های دیداری و کوتاه مدت در بانک‌ها و سوق دادن آن به بازار کاذب و اثرگذاری پایه پولی بر رشد نقدینگی و افزایش میزان ارزهای رایج نسبت به پول ملی کشور از عوامل تاثیرگذار در ۸ سال گذشته در رشد نقدینگی کشور و همچنین کاهش ضریب فزاینده آن به ویژه در دو سال گذشته بوده است.

کاهش تولید ناخالص ملی به دلیل اجرای برنامه‌های سیاست‌های انبساطی و نبود بستر لازم برای افزایش مشارکت لازم بانک‌های تجاری در برنامه‌های اولویت دار اقتصادی کشور از دیگر دلایل کاهش ضریب فزاینده نقدینگی در کشور بوده است.

یکی دیگر از عواملی که باعث شده تا ضریب فزاینده نقدینگی با کاهش مواجه و از آن سو نقدینگی سرگردان در بازار کاذب نمایان شود فشار دولت بر بانک‌های تجاری برای پرداخت اعتبارات به بخش‌های دولتی بوده است.

*بدهی به بانک‌ها در حکومت احمدی نژاد ۱۶ برابر شد:

☜ در ۲۱ فروردین ۹۲، به گزارش مشرق نیوز، بر اساس گزارش جدید بانک مرکزی، بدهی دولت به بانک‌ها و موسسات اعتباری در آذرماه گذشته، نسبت به ابتدای اجرای هدفمندی یارانه‌ها بیش از ۱۰۰ درصد افزایش یافته است. در پایان آذرماه ۱۳۸۹ بدهی دولت به بانک‌ها و موسسات اعتباری ۲۴ هزار و ۷۳۳ میلیارد تومان بود.

افزایش حدودا ۲۵ هزار میلیارد تومانی بدهی دولت به بانک‌ها و موسسات اعتباری طی دو سال نخست اجرای هدفمندی یارانه‌ها، این گمانه را که دولت با استقراض از سایر منابع اقدام به پرداخت یارانه نقدی کرده است یا پرداخت بدهی‌های خود به سیستم بانکی را به تعویق انداخته، تقویت می کند.

در ابتدای دولت احمدی‌نژاد در مرداد سال ۱۳۸۴، بدهی دولت به بانک‌ها و موسسات اعتباری فقط ۳ هزار و ۱۷۴ میلیارد تومان بود که این رقم طی هفت سال با افزایش ۱۶ برابری به حدود ۵۱ هزار میلیارد تومان در پایان آذرماه گذشته رسید.

بخشی از بدهی دولت به سیستم بانکی ناشی از بدهی‌های مربوط به اوراق منتشر شده‌ای است که سررسید آنها فرا رسیده اما دولت وجه آن را به بانک‌ها پرداخت نکرده و بانک‌ها نیز مجبور شده‌اند از منابع خود آنها را پرداخت کنند. انتشار اوراق مشارکت، یکی از راهکارهای تامین بودجه عمرانی است. این نشان می‌دهد به رغم درآمد نفتی چند صد هزار میلیارد تومانی، دولت احمدی‌نژاد به علت عدم مدیریت مناسب اقتصادی، مجبور به استقراض از بانک‌ها نیز شده است.

* نهاوندیان: قدرت خرید پول ملی به ثلث کاهش یافت و فرصتهای جدید برای رانت خواری پدید آمد:

☜ در ۱۹ فروردین ۹۲، به گزارش خبرگزاری مهر، رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران با تاکید بر ضرورت کنترل تکانه‌های تورمی موجود در اقتصاد ایران، گفت: هم اکنون با این تکانه‌ها، قدرت خرید پول ملی به نصف یا حتی ثلث کاهش یافته است. در حال حاضر کشور شاهد تکانه تورمی بی‌سابقه‌ای است که بر این اساس، در سطح عمومی قیمتها شاهد جهش بزرگی هستیم. به تناسب این جهش قیمتی، قدرت خرید پول ملی نیز به شدت افت پیدا کرده است و اگر در قبال ارز خارجی حساب کنیم، قدرت خرید پول ملی به نصف یا ثلث تقلیل یافته است.

در چنین شرایطی که این اتفاق برای پول ملی می‌افتد، دارایی‌های کشور که در فهرست واگذاری‌ها قرار دارد، ارزش دو تا سه برابری پیدا می کند. بنابراین اگر قیمت آن دارایی ها به صورت اسمی مثل سابق در نظر گرفته شود، هر فردی که به این دارایی‌ها دسترسی پیدا کند، به چشمه رانت خواهد رسید. در شرایط فعلی، دولت باید مراقبت کند تا سرچشمه رانت‌های جدید را بخشکاند و شرایط را به گونه‌ای پیش برد که ارزش پولی ملی به حالت سابق خود برگردد؛ بنابراین گام اول در سال جاری، مهار تورم و برنامه‌ریزی برای افزایش قدرت خرید پولی ملی است.

* تورم بالای ۴۰ درصد تجربه جدید ما در سال گذشته بود/پس از ۳۴ سال هنوز در قشم، گاز می سوزد:

☜ در ۱۸ فروردین ۹۲، به گزارش ایلنا، نهاوندیان، رئیس اطاق بازرگانی و صنایع ایران، در بیست‌ویکمین نشست هیات نمایندگان اتاق ایران، گفته است: در سال قبل آمار تورم بالای ۴۰ درصد نقطه به نقطه رقم جدیدی بود که اقتصاد ما آن را تجربه کرد و آثار آن با آنچه که در سیاست‌ها بود فاصله‌ی قابل توجهی را ایجاد کرد. از این‌رو شایسته است در سال حماسه اقتصادی و حماسه سیاسی برای حماسه آفرینی با درایت وارد شویم. ۳۴ سال از پیروزی انقلاب گذشته و هنوز گاز در قشم می‌سوزد.

انقلاب اسلامی: این واقعیت که اجرای قانون یارانه ها — تنها کار حکومت ناشی از کودتا در طول ۴ سال -، آنها در شرائط تحریم های رو به شدت و ناگزیر شدن دولت به توسل به چاپ اسکناس برای تأمین کسر بودجه، مرتب هشدار داده شد. اثرها با دقت محاسبه و خاطر نشان شدند. اما هم خامنه ای و هم احمدی نژاد، چنانکه پنداری مأمورین دارند مقاومت اقتصاد ایران را به پایان ببرند، قانون یارانه ها را همراه با افزایش فرصتهای رانت خواری، اجرا کردند. تورم ۴۰ درصد و تورم ۶۰ درصد مواد غذائی و افزایش میزان بیکاری، تنها دو نتیجه از نتایج سیاست ویران کردن اقتصاد ایران هستند.

* شاخص ۴۰ درصدی فلاکت، ارمغان سونامی تورم:

☜ در ۲۶ فروردین ۹۲، ایلنا گزارش کرده است: نرخ بیکاری در پایان سال ۹۱، ۱۲,۲ درصد بوده که این امر بیانگر رشد بیکاری و رکود در کشور در سال گذشته است. در همین حال نرخ تورم نیز در همین سال روند صعودی داشته و با تزریق یارانه نقدی این نرخ شتاب سریعی به خود گرفته بطور یکه در پایان سال گذشته به ۳۲ درصد رسید. در نتیجه، شاخص فلاکت(بیکاری و تورم) به ۴۰ درصد در سال گذشته رسید.

روند رشد شاخص فلاکت از سال ۸۴ شتابی سریع داشته به گونه‌ای که این شاخص در پایان سال ۸۷، ۳۵,۹ درصد و در پایان سال ۹۰ بر اساس آمارهای موجود حدود ۴۰ درصد به ثبت رسیده است.

کارشناسان می گویند: افزایش حجم پایه پولی که به کاهش تولید داخلی منجر شده است، از عوامل اصلی افزایش شاخص فلاکت است.

* چگونه تحریمهای اقتصادی به مردم کشور منتقل می شوند: در سال ۹۱، و با فروش ارز به ۳ برابر قیمت، درآمد ریالی دولت افزایش یافت:

☜ در ۲۱ فروردین ۹۲، دنیای اقتصاد گزارش کرده است: شوک ارزی در سال گذشته موجب افزایش ریالی درآمدهای دولت از محل صادرات نفت شده است؛ به گونه‌ای که با وجود کاهش صادرات نفتی و درآمد ارزی کشور در سال ۹۱، محاسبات نشان می‌دهند که درآمد ریالی فروش نفت روند معکوسی داشته است. دلیل این امر، افزایش قیمت ارز در مقاطع مختلف سال گذشته بوده است که موجب شده معادل ریالی درآمدهای نفتی، با افزایش قابل ملاحظه‌ای روبه‌رو شود. در چند روز گذشته آمار تازه‌ای از درآمد نفتی کشور تا آذر ماه سال گذشته منتشر شده اند. این آمار نشان می‌دهند که در ۹ ماه ابتدایی سال ۹۰، از محل صادرات نفت در حدود ۹۲/۶ میلیارد دلار درآمد به دست آمده است. با تشدید روند تحریم‌ها در سال گذشته، طبیعی بود که درآمد نفتی کاهش پیدا کند. چنان که گزارش بانک مرکزی نشان می‌دهد درآمدهای نفتی تا پایان پاییز پارسال نسبت به دوره مشابه سال ۹۰ با بیش از ۴۳ درصد کاهش به حدود ۵۲/۱ میلیارد دلار رسیده است؛ اما محاسبات موجود که با توجه به نرخ ارز آزاد انجام گرفته نشان می‌دهد درآمد ریالی ۹ ماهه حاصل از صادرات نفت، با افزایشی ۷/۵ درصدی مواجه بوده و از حدود ۱۱۲/۲ هزار میلیارد تومان در سال ۹۰، به حدود ۱۲۰/۶ هزار میلیارد تومان در سال ۹۱ رسیده است.

انقلاب اسلامی: در حقیقت، بهای سنگین تحریمها را مردم ایران از راه سه برابر شدن ارزش دلار و یک سوم شدن ارزش ریال پرداخته اند و می پردازند. همزمان با تحمیل این بهای بسیار سنگین به مردم ایران، فرصتهای رانت خواری نیز به همان نسبت افزایش یافته اند. ملتی می گذارد قدرت بدستان با او هرکار می خواهند بکنند، وضعیتی بهتر از این وضعیت پیدا نمی کند. و البته ضریب فلاکت بالا می رود.

ژاله وفا

رشد تصاعدی شاخص فلاکت اقتصادی و سیاسی در نظام ولایت فقیه:

به تازگی نشریه «اکونومیست» رتبه بندی کشورها را بر اساس شاخص فلاکت انجام داده است که البته با استناد به آمارهای سال ۲۰۱۱ میلادی به دست آمده است. این رتبه بندی مربوط به ۹۶ کشور جهان است و با توجه به آمار نرخ تورم و بیکاری در سال ۲۰۱۱ میلادی، ایران را با عدد شاخص ۳۳ درصد، در رتبه سوم قرار داده است اما با تکیه به حتی آمار رسمی نظام ولایت فقیه شاخص فلاکت در سال گذشته نزدیک به ۴۰ درصد رشد یافته و این امر نشان دهنده افزایش نرخ بیکاری و رشد پایه پولی در کشور است. در وانفسای نبود اطلاعات و پرهیز مراکز آماری نظام حاکم از ارائه اطلاعات درست چاره ای نیست که با اندک آمار رسمی که نظام با تاخیر ولی ناچار به درج است شاخصهای اقتصادی را بدست آورد.

چنانچه بانک مرکزی آخرین رقم تورم در بهمن ماه را به میزان ۲۹/۸ درصد اعلام کرده است و از آنجا که نرخ بیکاری را بطور رسمی ۱۴,۱ درصد اعلام کرده اند و از مجموع این دو نرخ شاخص فلاکت اقتصادی بدست میاید میتوان گفت که رقم شاخص فلاکت به مرز ۴۴ درصد رسیده است.در واقعتها با گذشت سه ماه از سال ۲۰۱۳ میلادی، شاخص فلاکت نزدیک به ۱۱ درصد بیشتر از سال ۲۰۱۱ میلادی شده است.

شاخص فلاکت از تجمیع نرخ تورم و بیکاری به دست می آید. این شاخص را دو اقتصاددان آمریکایی به نامهای «آرتور اوکان» و «رابرت بارو» در دهه ۱۹۷۰ میلادی معرفی کردند. هرچند هر کدام از آنها روشی دیگر را در محاسبه شاخص فلاکت ارائه داد همانا آقای «اوکان» از فرمول ساده جمع کردن نرخ تورم به علاوه نرخ بیکاری استفاده میکرد و آقای «بارو» آن شاخص را از ترکیب تولید ناخالص داخلی و نرخ سود بانکی بدست میاورد ولی عاقبت شاخص فلاکت رابر اساس فرمول آقای «آرتور اوکان» برسمیت شناخته شد. بزبان ساده شرایط «رکود تورمی»نماد بالا بودن شاخص فلاکت شناخته شده است.

روند رشد شاخص فلاکت از سال ۸۴ شتابی سریع داشته به‌گونه‌ای که این شاخص در پایان سال ۸۷، ۹/۳۵ درصد و در پایان سال ۹۰ بر اساس آمارهای موجود حدود ۴۰ درصد به ثبت رسیده است.

در سال ۹۱ همه شاهد نوسانات شدید نرخ ارز و سقوط آزاد ارزش پول ملی بودیم امری که علت اصلی آن فقدان تولید و رشد اقتصادی مستمر است. همچنین اجرای ناشیانه هدفمندی یارانه ها باعث افزایش هزینه های تولیدی گردید و بدینسان بسیاری از واحد های تولیدی ورشکست و یا در آستانه تعطیلی قرار گرفتند.

آخرین گزارش بانک مرکزی از «شاخص قیمت تولیدکننده» نشان می دهد هزینه های تولید نسبت به مهرماه سال گذشته ۳۳,۱ درصد افزایش یافته است. ضمن اینکه رشد شاخص بهای تولیدکننده در طول یک ماهه شهریور تا مهر امسال به رقم بی سابقه ۸,۲ درصد رسیده است.

اما دو منحنی تورم و بیکاری عکس یکدیگر عمل می کنند. در صورت بالا بودن تورم نرخ بیکاری پایین است و برعکس. به عبارت دیگر، «تورم بالا» گاه ممکن است بیکاری را «کاهش» دهد یا اینکه «بیکاری بالا» می تواند با «تورم پایین» همراه شود. از اینرو در برخی از کشورها برای مهار بیکاری سیاستهای تورم زا اتخاذ میشود. اما شایان توجه است که در کشورهایی که دولت تکیه اش بر درآمدهای بالایی نفتی و نه مالیات حاصل از تولید است، در مواقع مواجهه با افزایش قیمت نفت صادراتی و بالتبع افزایش در آمد های نفتی دولت، برخی از دولتها سعی میکنند با تزریق بخشی از درآمدهای ارزی بدست آمده ناشی از افزایش بهای نفت به بخش تولیدی تعادلی بین تورم و تولید بوجود آورند و با کمک به بخشهای تولیدی کمی از ضرر تورم بکاهند و نیز در دراز مدت به کاهش بیکاری نیز دست یازند اما در کشور ما ایران بارها این تجربه به شکست انجامیده است چرا که تولید کشور نیازمند ریال است و درآمد های نفتی هر چند هنگفت ولی به دلار است. از اینرو تزریق دلار نفتی به بخش تولید پایه پولی را در کشور افزایش میدهد و موجب کاهش تولید میشود . یعنی از سه جهت اقتصاد ایران متضرر میشود هم کاهش تولید و تعطیلی مرکز تولیدی و هم افزایش تورم و بیکاری. بی دلیل نیست که افزایش حجم پایه پولی در ایران به کاهش تولید داخلی منجر شده است که خود از عوامل اصلی افزایش شاخص فلاکت است.

شاخص فلاکت دارای رابطه مستقیمی با جرم و جنایت در جامعه نیز میباشد و روند تغییر این شاخص با فاصله حدود یک سال در شاخص جرم و جنایت تاثیر می گذارد. تورم فزاینده در کنار بیکاری رو به افزایش برای یک کشور، هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی نیز در بر خواهد داشت. معروف است که جیمی کارتر کاندیدای ریاست جمهوری سال ۱۹۷۶ ایالات متحده در رقابتها، به این شاخص که در آن زمان در حدود ۱۴ درصد بود بسیار اشاره میکرد و حتی وی گفت کسی که موجب چنین رقم بالائی از فلاکت است حتی حق خواستن رای و رئیس جمهور شدن را هم ندارد.

در ایران امروز در شرایطی وارد فضای" انتخابات" سال ۹۲ می‌شویم که میهن ما با تهدیدها و بحران‌های متعددی روبروست. در عرصه اقتصادی شاهد ضعف بی حد و حصر زیر ساخت‌های اقتصادی خصوصا بنگاهها و مراکز تولیدی و تعطیلی ورشکستگی آنها میباشیم و از طرفی همانگونه که

ذکرش رفت با افزایش مهارگسیخته تورم و نرخ بیکاری سقوط آزاد بخش قابل ملاحظه ای از مردم را به زیر خط فقر و فقر مطلق نظاره گریم. اقتصاد ایران از تحریمهای اقتصادی در رنج است و با کاهش شدید تولید نفت نیز مواجه است دولت نیز بجایی اینکه در آمدش متکی به مالیات حاصل از تولیدی باشد که کمر آن را با اتخاذ سیاستهای مثبت شکسته است بین مردم یارانه پخش می کند و در واقع در ایران این دولت است که به مردم مالیات میدهد. بتارگی نیز احمدی نژاد بعنوان تبلیغ انتخاباتی برای مشایی وعده هر نفر ماهی ۲۵۰ هزار تومان یارانه را داده است. در عرصه اجتماعی افزایش جرم و جنایت و آمار طلاق و اعتیاد و مصرف مشروبات الکلی و دزدی های مسلحانه دامان مردم را گرفته است و در عرصه سیاست داخلی سرکوب و سانسور وزندان و اعدام روش مقابله نظام با مردم و هر

در صفحه ۱۶

«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سیُ امین سالگرد تولد دکتر مصدق»

۱ - « رضاخان همان کاری را که انگلیسیها می‌خواستند به دست انگلیسیها انجام دهند، به دست ایرانیها خواهد کرد.» ،
۲ - « باید پیوسته به خاطر سپرد که ملاک نهایی مناسبات ما با ایران، تهران است و اینکه یکپارچگی تمامی امپراطوری ایران به طور کلّی و در درازمدّت برای مصالح بریتانیا مهم‌تر است تا تفوّق محلّی هر یک از دست‌پروردگان ویژهٔ ما.» ،
۳ - « اینک هنگام آن رسیده است که پیوندهایمان را با دست‌پروردگان محلّی شل کنیم و پشتیبانی از وزیر جنگ (رضاخان) قطعاً به معنی سلب دوستیهای محلّی ما است که دشوارترین و مهم‌ترین مورد آنها البتّه شیخ محمّره (خزعل) است. »،
۴ - « رضاخان می‌تواند موهبتی برای ما باشد». او اظهار نگرانی می کند که «اگر رضاخان در کارهایش موفق نشود، دشمنان او در تهران فرصت می‌یابند تا از کار برکنارش سازند. » ، « رضاخان پس از آمادگی، مقامات انگلیسی را مطمئن می‌سازد که آمادهٔ عملیات موفّقیت‌آمیز جنوب است. حیثیّت او در خطر است و باید به جنوب برود» .

سرنوشت رضا خان در شهریور۱۳۲۰ هم بهتر از سرنوشت سر سپردگان و وابستگان به قدرت سلطه گر خارجی نظیرخزعل ها نبود. درجای خود، بطور مفصّل به آن خواهم پرداخت:

طاهره سپهوندی در زند گینامهٔ شیخ خزعل بطور مختصر اینگونه شرح می کند: شیخ خزعل از قبیله اعراب بنی-کعبه از تیره-ی فرعی محسین و پسر سوم شیخ جابرخان نصرت-الملک[۱] بود در ۱۲۸۰ه.ق. که از مادری به نام نوراخانم دیده به جهان گشود. شیخ خزعل القاب نصرت-الملک، معزالسلطنه، سردار قدس، سردار ارفع و همچنین از دولت انگلستان و حکومت هند نشان-ها و فرمان-های مهم نظامی داشت و به رتبه-ی امیر نویانی هم نایل شده بود. پدرش شیخ جابرخان نصرت-الملک بنیان-گذار مشایخ بنی-کعبه پسر حاج-یوسف بود. شیخ جابر پس از شکست ایران از انگلیس در جنگ خرمشهر در ۱۲۷۳ه.ق/۱۸۵۸م. از هواخواهی دولت ایران دل برکند و با بریتانیا روابط دوستانه برقرار کرده رسما تحت الحمایهٔ آن دولت شد و بدین ترتیب حاکمیت محلّی خود را مستقیماً در زیر چتر حمایت انگلستان قرار داد؛ امّا با همه-ی این اوصاف نزد حکومت مرکزی ایران نیز عزیز و محترم بود و ناصرالدین شاه قاجار در ۱۲۸۴ه.ق. طیّ فرمانی از او ابراز رضایت و خشنودی کرده و او را از میرپنجی به رتبه-ی سرتیپ اوّل ارتقاء داد. نکته قابل ذکر آن است که دولت مرکزی به خوبی آگاه بود که حاجی جابرخان و اولادش گرچه ظاهراً مطیع دولت مرکزی هستند و مالیات میدهند و عنوان سرحدداری دارند.[۲]

◀ به قدرت رسیدن شیخ خزعل

از شیخ جابرخان چهار پسر باقی ماند: شیخ محمّد، شیخ مزعل، شیخ سلیمان و شیخ خزعل که از میان چهار نفر شیخ محمّد و شیخ مزعل بر سر جانشنی پدر اختلاف داشتند. سرانجام شیخ مزعل به عنوان جانشین پدر انتخاب شد. شیخ مزعل هم همانند پدر روابط دوستانه-ای با انگلستان برقرار کرد، در حالی که دم از طرفداری حکومت مرکزی ایران نیز میزد؛ اما دیری نپائید که روابط وی با دولت انگلستان به تیرگی گرایید. علّت این امر رقابت با کمپانی لینچ در امر بازرگانی در رود کارون و مداخلهٔ نایب کنسول انگلیس و شکایت مزعل به دولت مرکزی بود؛[۳] اما پس از مدّتی شیخ خزعل با تحریکات انگلیس وارد صحنه-ی رقابت با برادر شد. تا اینکه پس از ده سال روابط ظاهری با هم در سال ۱۳۱۵ه.ق. توانست به همراه چند تن از غلامانش، شیخ مزعل-خان، معزالسلطنه را هنگامی که سوار کشتی خود می-شد، با تیر تفنگ از پای درآورد. شیخ خزعل پس از آن که برادر خود را از پای درآورد، توانست قدرت را در دست بگیرد و در ۱۳۱۵ه.ق. حاکم محمّره و اضافات آن گردد.[۴]

◀ خزعل و سردار اکرم

هنگامی که شیخ خزعل به حکومت رسید، عبدالله خان قراگوزلو پسر مصطفی-خان اعتماد-السلطنه، ملقب به سردار اکرم از سوی حکومت مرکزی به حکومت خوزستان منصوب شد. وی علیرغم اطّلاع از اوضاع منطقه عملاً با مسائل شیخ خزعل از قبیل نحوه ی انتخاب اجاره داران مالیات نواحی فلّاحیه و جراحی روبرو گردید. حسین قلی-خان نظام-السلطنه، نواحی جراحی و فلّاحیه را از حکومت مرکزی خریداری و زمین هایشان را به کشتکاران عرب اجاره داده بود و شیخ خزعل انتخاب و تعیین اجاره داران را حق خود می دانست؛ اما سردار اکرم این امر را قبول نکرد. بدین ترتیب اختلاف بین آنها آغاز شد. سردار اکرم برای مبارزه با شیخ خزعل به قبایل بختیاری تکیه ورزید و شیخ خزعل به همکاری قبایل «لر» دل بست؛[۵] اما قبایل بختیاری در موقع حسّاسی که باید پشت سردار اکرم را می گرفتند، از زیر بار مسئولیت شانه خالی کردند و شرط همکاری را واگذاری ناحیه جراحی اعلام کردند. این امر و حمایت نکردن دولت مرکزی از سردار اکرم سبب شکست او از شیخ خزعل شد و در نتیجه از سمت خود معزول شد.[۶]

◀ شیخ خزعل و گمرکات خرمشهر

مسأله ی دیگر شیخ خزعل، گمرکات محمّره بود که خاندان او پیش از ۱۳۱۸ه.ق. آن را برای حدود شصت سال اجاره کرده بودند، از بابت آن سودی حدود هشت هزار لیره استرلینگ به دولت مرکزی می پرداختند و در مقابل ظاهراً به همان میزان خود نیز می بردند.[۷] دیری نپائید که دولت مرکزی خواستار بهبود اوضاع گمرکات شد تا از این طریق عایدی خود را افزایش دهد. حکومت مرکزی در پی تحقّق اهداف خود بر آن شد، تا اجاره داری عوارض گمرکی را ملغی و نظام جمع آوری مستقیم مالیات را پی ریزی کند.[۸] به همین دلیل تعدادی بلژیکی به کار گرفت. شیخ خزعل از این امر به شدّت ناراحت و دست به کار شد. از دولت انگلستان خواست که به حکومت مرکزی ایران فشار بیاورد، تا از پیشنهادهای اصلاحیش در مورد گمرک خوزستان درگذرد؛ اما تقاضای وی دولت انگلستان را با مشکل مواجه می ساخت؛ زیرا آنان تصوّر می-کردند این کار ممکن است به آشوب های عشایری در منطقه بینجامد و منافع تجاری آنان را به خطر اندازد. بعد از مدّتی شیخ خزعل را متقاعد کرد تا به دولت مرکزی به توافق برسد.

◀ روابط شیخ خزعل با ایل قشقایی و بختیاری

ورود بختیاری-ها به دایرهٔ حکومت مرکزی به ویژه وزارت کشور و سپس تعیین استانداران و فرماندهان جنوب کشور موجب تشویش و نگرانی رقیب یعنی ایل قشقایی شد. سردار اسعد بختیاری در مقام وزیر کشور، دست به اقداماتی زد که این نگرانی را تشدید می کرد و آن مداخله در امور داخلی ایل قشقایی بود. از این رو قشقایی ها با شیخ خزعل و غلامرضاخان سردار اشرف لر در لرستان دست اتحاد و دوستی دادند. با این حال گاه منافع شیخ خزعل در اتّحاد با بختیاری ها در مقابله با حکومت مرکزی تأمین می شد. در تاریخ ۱۲۸۷(۱۹۰۸) قراردادی بین شیخ خزعل و خوانین بختیاری امضاء شد. با این هدف نیز دو سال بعد بین شیخ خزعل و صولت-الدوله قشقاقی منعقد گردید. این در حالی بود که خوانین بختیاری به انگلستان نیز وفادار بودند و با سایر متحدین بریتانیا به ویژه شیخ خزعل همکاری می-کردند. توافق نامه-ای که در دسامبر ۱۹۱۵ بین وزیر مختار انگلستان و خوانین بختیاری امضاء شده بود، مقرّر می داشت، خوانین بختیاری نظم را در منطقهٔ خود حفظ کرده، علیه انگلستان دست به اسلحه نبرند و از ورود دشمنان انگلستان به منطقه جلوگیری کنند و رابطه دوستان خود را با شیخ خزعل حفظ کنند و در عوض دولت بریتانیا پس از جنگ، سرزمین آنها را به رسمیّت شناسد و از کمک آنها دریغ نمی ورزد.[۹]

◀ کمک شیخ خزعل به سران قبایل لر

قبایل لر در واقع بدون آن که شورشی کرده باشند یا به جنگی پرداخته باشند، ناحیه لرستان را به صورت یک دژ تسخیر ناپذیر درآورده بودند. تمام مردان لر، مسلّح بودند و بدون آن که سوء- نیّتی داشته باشند و به منظور سدِّ جوع یا حتّی به عنوان یک شغل شریف دست به سرقت روستاها و شهرهای اطراف می زدند و اگر کسی نیز از جان خود می گذشت و وارد خطّه ی آنها می-شد، می بایست از اموال خود بگذرد. در عین حال، رجال شورشی دیگر مانند شیخ خزعل یا سردار رشید نیز به آنها اسلحه فرستاد و آنها را تحریک به اغتشاش می کردند.[۱۰]

◀ روابط شیخ خزعل با قاجار

وضعیت خوزستان مظفرالدین شاه قاجار دچار وضعیتی بحرانی بود. از یک سو شیخ خزعل دست به هر کاری می زد، تا پایه های حکومت خود را مستحکم تر کند و از طرف دیگر خانان بختیاری در زمستان ها منطقه را مورد حمله و قتل و غارت قرار می دادند. شیخ خزعل نیز از این فرصت استفاده کرد و برای بسط قدرت و نفوذ خود در اطراف محمّره به توسّط مشاور و پیشکار خود حاج محمّدعلی بهبهانی معروف به رئیس-التجار به دولت مرکزی وارد گفتگو شد و سرانجام توانست حکمرانی اهواز را به دست آورد و جزیرهٔ آبادان، بهمنشیر، رود کارون، هندیجان، ده ملاّ و فلّاحیه را به عنوان املاک شخصی صاحب گردد. اگرچه این املاک قابل فروش به بیگانگان نبود؛ امّا اجاره دادن به آنان مانعی نداشت. خود این اصل بعدها زمینه ای برای ایفای نقش خزعل در حفظ منافع شرکت نفت ایران و انگلیس در خوزستان شد. از سوی دیگر وی، برای تحکیم پایه های قدرت خود با خاندان قاجار وصلت کرد.[۱۱] با وقوع انقلاب مشروطه در سال ۱۳۲۴ه.ق. میدان برای فعالیت هرچه بیشتر شیخ خزعل باز شد. وی مشایخ عرب از جمله حویزه، شیخ بنی طرف، شیخ آل کثیر، شیخ آل-خمیس و ... را از میان برداشت و عشایر ایشان را تحت فرمان خود درآورد و آنان را مجبور ساخت که مالیات خود را به صورت تمام و کمال به شیخ بپردازند. دولت مرکزی ایران به علّت نداشتن نیروی نظامی کارآمد و منظّم در آن هنگام وقوع انقلال مشروطیت، در وضعیتی نبود که بتواند به اوضاع جنوب غربی کشور توجّه داشته باشد.

اگرچه شیخ خود را به دولت مرکزی وفادار نشان می داد و هرگز تمرّد نمی کرد، لیکن اقدامات خود سرانه ای هم بدون اطّلاع دولت ایران انجام می-داد. از جمله گزارش هایی است که حاکی از ملاقات شیخ خزعل با امیرفیصل پادشاه عراق، سلطان عبدالعزیز پادشاه نجدالسلطان احمدشاه و سرپرسی کاکس دربند کویت است.[۱۲] بنا به گفته شیخ خزعل محصول خرمایش آن چنان عایدی زیادی داشت که در هندوستان او را به همین جهت «ملک-التمر» می-نامیدند.[۱۳] با این حال وی در محمّره و آبادان و ناصری فروش نان و گوشت و چیزهای خوردنی را آزاد نگذاشته بود و به ضمانت کونتران می داد و از این راه سالانه سود گزافی می برد.[۱۴] اوضاع بدین صورت سپری می-شد، تا این که احمدشاه قاجار رسید. احمدشاه قاجار نیز به علّت نداشتن لیاقت و سن کافی، برخوردی با خزعل نداشت تا این که رضاخان به قدرت رسید.

◀ روابط شیخ خزعل با انگلیس

پس از کشف نفت در مسجد سلیمان و خوزستان توسّط شرکت «سندیکای امتیازات» چند ماه بعد در ماه آوریل ۱۹۰۹م. «شرکت نفت ایران و انگلیس» با سرمایه ۲ میلیون لیره تأسیس شد و در لندن به ثبت رسید و جانشین شرکت «سندیکای امتیازات» شد. این شرکت یک سری قراردادها را با سران بختیاری و شیخ خزعل منعقد نمود. از جمله در سال ۱۹۰۹(۱۳۲۷ه.ق.) شرکت نفت قراردادی با شیخ خزعل منعقد نمود و یک مایل مربع از اراضی آبادان را برای ایجاد پالایشگاه از او خریداری نمود.[۱۵] سال بعد ساختن پالایشگاه شروع و سه سال بعد خاتمه یافت. به موجب قرارداد دیگری که شرکت با شیخ خزعل داشت، وی حفاظت ناحیه آبادان را در مقابل مبلغی که شرکت می-پرداخت، عهده-دار بود و همین امر باعث پیشرفت روند رو به رشد کارهای در شرکت بود؛ اما حقیقت امر این بود که شرکت یعنی عامل سیاست امپریالیزم بریتانیا به جای آن که در تقویت دولت مرکزی بکوشد و از دولت ایران ایجاد امنیت را در منطقه نفت خیز بخواهد، صلاح خود را در این دیده بود که با دادن رشوه دل خوانین بختیاری و سران متنفذ خوزستان مانند شیخ خزعل را به دست آورد، تا هم از تجاوز احتمالی آنان به منطقه در امان بماند و هم دولت مرکزی ایران را ضعیف وانمود کند.[۱۶] چنان که در سال ۱۹۱۹ (۱۲۹۸) خزعل را به درجهٔ K.C.I.E که ظاهراً یک نشان سیاسی است، منحصر کرده بود. کنسول انگلستان در اهواز «جی بی بیل» طیّ نامه ای کاملاً محرمانه به مأمور سیاسی انگلستان در بوشهر مورّخ ۳۰ ژوئن ۱۹۲۳ از او می-خواهد، برای حفظ حوزه های نفتی بر اساس پیش-بینی شده در آن نامه، با شیخ خزعل همکاری صمیمانه و تنگاتنگی به عمل آورد. بیل در سپتامبر ۱۹۲۳ (شهریور ۱۳۰۲) در تلگرافی با خزعل مخابره می کند، او را اعلیحضرت خطاب کرده بود.[۱۷]

شیخ نیز برای باقی ماندنش در مسند حکمرانی و حفظ موقعیت خود در منطقه به خواسته های انگلیسیها جواب مثبت می داد. چنان که خود شیخ خزعل در این باره چنین اظهار داشته است: «من برای حفظ خود و دارایی که دارم چون مایوس از دولتم چاره ندارم جز این که مناسبات خود را با انگلیسی-ها محکم نماییم[۱۸]». به همین جهت تصمیم به مذاکره با نمایندهٔ انگلستان در خلیج فارس در ۱۹۱۰م.گرفت . با شیخ خزعل قراردادی بدین مضمون به امضا رساند. در این قرارداد دولت بریتانیا متعهّد گردید، در صورت تجاوز ایران به قلمرو حکومتی وی از وی پشتیبانی کند، در عوض شیخ متعهّد گردید بدون موافقت قبلی انگلستان دست به انتخاب جانشین و ولیعهد نزد.[۱۹]

◀ جنگ جهانی اوّل و شیخ خزعل

با آغاز جنگ جهانی اوّل در سال (۱۹۱۸-۱۹۱۷م) نیروهای انگلیس که به بهانه ی حفظ حکومت شیخ خزعل و مناطق نفتی جنوب و مقابله با دولت عثمانی، خوزستان را متصرف شدند. شیخ خزعل در لشکرکشی های انگلیس همدست آنان بود و خودسرانه با ترکان عثمانی دشمنی می کرد و اطّلاعاتی درباره ی عملیات عثمانی ها در عراق به دولت انگلستان می داد. از سوی دیگر انگلستان برای درهم شکستن مقاومت عشایر و مردم بنادر خلیج فارس، به تقویت نیروهای نظامی خود در منطقه پرداختند و به تشکیل نیروی تفنگ داران جنوب ایران-(پلیس جنوب) مبادرت کردند. [۲۰] (۱)

حسین کاوشی در بارهٔ «روابط خزعل با انگلیسیها» می نویسد : کشف طلای سیاه(نفت) در دهه اوّل قرن بیستم بر اهمّیت منطقهٔ خلیج فارس بیش از پیش افزود و ایران را عرصهٔ تاخت و تاز استعمارگران قرار داد کشف این مادّهٔ ارزنده و حیاتی سیاست انگلیس را در جهت حفظ منابع نفتی به سوی خود معطوف داشت ویلیام ناکس دارسی نخستین فردی بود که موفق شد امتیاز استخراج و کشف نفت را در ایران به مدّت شصت سال از مظفرالدین شاه قاجار در ۱۹۰۱ بگیرد.(۱) گرفتن امتیازات نفتی از یکسو و وقوع انقلاب مشروطه و سرانجام امضای فرمان مشروطیت توسّط مظفرالدینشاه از سوی دیگر رقابت بیشتر دولت روس و انگلیس را به همراه داشت. روسیه تزاری که حمایت از سلاطین قاجار را حق خود می دانست با انقلاب مشروطیت به مبارزه پرداخت در عوض انگلیس برای مقابله با روسیه که نفوذی در دستگاه دولت قاجار داشت سیاست حمایت از مشروطه را در پیش گرفت تا جایی که سفارت انگلیس در ایران کانون پناهندگی . تجمّع طرفداران مشروطه قرار گرفت. اما مقدّمات جنگ جهانی اوّل موجب شد که دول روس و انگلیس برای پایان دادن به اختلافات خود قرار داد ۱۹۰۷ را با یکدیگر منعقد کنند که به موجب آن دست روسها در شمال و انگلیسیها در جنوب ایران باز گذاشته شد و در واقع قدرت حکومت ایران در مناطق تحت نفوذ دو دولت استعماری به شدّت تضعیف گردید. دو سال پس از انعقاد قرار داد ۱۹۰۷ بود که شرکت نفت ایران و انگلیس تشکیل شد در ۱۹۰۹ با گسترش فعالیتهای اکتشافاتی این شرکت و حفر چاههای نفت در خوزستان مشکلات جدیدی از جمله حفظ و حراست از خطوط لولهٔ نفت و تأمین امنیت منطقه برای انگلستان مطرح شد.لذا آن دولت برای بسط دامنهٔ نفوذ و تامین منافع خود سیاست خود را در خلیج فارس بر ارتباط و عقد اتّحاد با شیوخ عرب و حمایت از قدرتهای جدایی طلب و سرکردگان ایلات و عشایر جنوب ایران بنیان نهاد که در حوزهٔ این مداخلات می توان به حمایت شیخ خزغل اشاره کرد. شرکت نفت ایران و انگلیس یک سری قراردادها با سران بختیاری و شیخ خزعل منعقد نمود. از جمله در سال ۱۹۰۹م.(۱۲۸۸ هـ.ش.) شرکت نفت قراردادی با شیخ خزعل منعقد نمود و یک مایل مربع از اراضی آبادان را برای ایجاد

در صفحه ۱۲

«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سیُ امین سالگرد تولد دکتر مصدق»

پالایشگاه از او خریداری نمود. سال بعد ساختن پالایشگاه شروع و سه سال بعد خاتمه یافت. به موجب قرارداد دیگری که شرکت با شیخ خزعل داشت، وی حفاظت ناحیه آبادان را در مقابل مبلغی که شرکت می‌پرداخت، عهده‌دار بود و همین امر باعث پیشرفت روند رو به رشد کارهای این شرکت بود؛ اما حقیقت امر این بود که شرکت یعنی عامل سیاست امپریالیزم بریتانیا به جای آن که در تقویت دولت مرکزی بکوشد و از دولت ایران ایجاد امنیت را در منطقه نفت خیز بخواهد، صلاح خود را در این دیده بود که با دادن رشوه دل خوانین بختیاری و سران متنفذ خوزستان مانند شیخ خزعل را به دست آورد، تا هم از تجاوز احتمالی آنان به منطقه در امان بماند و هم دولت مرکزی ایران را ضعیف وانمود کند. چنان که در سال ۱۹۱۹ م. (۱۲۹۸ هـ ش.) خزعل را به درجهٔ K.C.I.E که ظاهراً یک نشان سیاسی است، منحصر کرده بود.(۲)

از طرفی شیخ خزعل نیز برای ابقا در مسند حکمرانی و حفظ موقعیت خود در منطقه دست دوستی و اتّحاد به سوی انگلیس دراز کرد.خود شیخ در این باره اظهار داشته است:«من برای حفظ خود و دارایی که دارم چون مایوس از دولتم چاره ندارم جز اینکه مناسبات خود را با انگلیسها محکم نمایم» به همین جهت تصمیم به مذاکره با نمایندگان انگلستان در خلیج فارس گرفت این نیاز دو طرفه سبب گردید سرپرسی کاکس کنسول بریتانیا در خلیج فارس در ۱۹۱۰ با شیخ خزعل قراردادی بدین مضمون به امضاء رساند در این قرارداد دولت بریتانیا متعهد گردید در صورت تجاوز ایران به حقوق به قلمرو یا به اصطلاح املاک موروثی شیخ حمایت لازم را از شما به عمل آورد و این حمایت راتا رسیدن به راه حلی رضایت بخش ادامه دهند در عوض شیخ متعهّد گردید بدون موافقت قبلی با انگلیس دست به انتخاب جانشین و ولیعهد نزند.(۳)بدین ترتیب بود که خزعل، فرزندان و بستگان او به زیر چتر حمایت انگلیس در آمدند شیخ خزعل با وجود آنکه رعیّت دولت ایران بود اما بدون اجازهٔ او هیچ مأمور دولتی نمی توانست به خوزستان برود و تمام والیان منتخب دولت در ناحیهٔ خوزستان دست نشاندهٔ او بودند و شیخ نسبت به تمامی انها رفتاری مقتدرانه داشت اوضاع بدین گونه سپری می شد تا احمد شاه قاجار به سلطنت رسید اما چون کودک دوازده ساله ای بیش نبود در مدّت پنج سال اوّل بعد از جلوس به تخت سلطنت عضد الملک قاجار و بعد از او ابوالقاسم خان قراگوزلو ملقّب به ناصر الملک عهده دار نیابت سلطنت شدند هنوز چند هفته از تاجگذاری احمدشاه نگذشته بود که جنگ جهانی اوّل(۱۹۱۴ـ ۱۹۱۸) آغاز شد و ایران علی رغم اعلام بی طرفی مورد تجاوز بیگانگان قرار گرفت جنگ جهانی تاثیر شگرف خود را بر سیاست خوزستان باقی گذاشت از جمله سبب افزایش نفوذ سیاسی انگلیس؛ کاهش حضور حکومت مرکزی ، استقلال بیشتر خزعل در منطقه و پرداخت نکردن مالیات از سوی شیخ شد.(۴)در دوّمین سال جنگ نیروهای انگلیس به بهانهٔ حفظ حکومت شیخ خزعل و مناطق نفتی جنوب و مقابله با دولت عثمانی خوزستان را متصرف شده بودند ضمن توافق محرمانهٔ دیگری قرارداد ۱۹۱۵ را منعقد کردند شیخ خزعل در لشکرکشیهای انگلیس همدست آنان بود و خودسرانه با ترکان عثمانی دشمنی می کرد و اطّلاعاتی دربارهٔ عملیات عثمانیها در عراق به دولت انگلیس می داد از سوی دیگر انگلیس برای درهم شکستن مقاومت عشایر و مردم بنادر خلیج فارس به تقویت نیروهای نظامی خود در منطقه پرداختند و به تشکیل نیروی تفنگداران جنوب ایران(پلیس جنوب) مبادرت کردند.(۲)

◄ملک الشعرای بهار از اعضای اقلّیت مجلس دوره پنجم (۲۲ بهمن ۱۳۰۲ تا ۲۱ بهمن ۱۳۰۴ خ.)، چنین نظری در بارهٔ شیخ خزعل داشته است:«شیخ خزعل مردی باهوش و سیاسی و بالنسبه محیل بود بود و در اندک مدّت توانست بر عربستان [خوزستان] آن روز حکومت کند. خزعل در ظاهر رعیّت دولت ایران بود و از دولت لقب سردار اقدس گرفت و به امتیازاتی نائل آمد، لیکن قدرت خانوادگی و سیاسی او روز به روز رو به تزاید نهاد و در این اواخر بیشتر بر قدرت خود افزود، به حدّی که حکّام فرستاده‌ی دولت که به سمت حکومت خوزستان معیّن می‌شدند، تقریباً دست نشانده‌ی شیخ خزعل بودند و در حدود شخصیت حکّام مزبور شیخ نسبت به آنها رفتاری مقتدرانه می‌نمود. از شیخ خزعل با تمامی قدرتش نسبت به دولت شاهنشاهی ایران هیچ‌وقت خلاف وفاداری بروز نکرد و در طول مدّت همجواری ما با دولت عثمانی و تحریکاتی که همواره در میان اعراب سرحدّی از طرف دولت همسایه می‌شد، شیخ خزعل جانب ایران را از دست نمی‌داد. و دیانت او ، تشیع، نیز مؤیّد وفاداری او بود. اما مناسبات او با دولت بریتانیا که به مناسبت نفت خوزستان علاقه‌ی مفرطی به آن ایالت داشت، همواره دوستانه بود و وی دارای نشان مهمّی از آن دولت بود. ضمناً، این مرد نسبت به زیردستان خود رفتار مناسبی نمی‌کرد واز این راه و از طرق استفاده های نخیلات و سایر مزروعات بی‌پایانی که در بصره، کویت و خوزستان داشت واز راه تجارت و بهره‌های گمرکی، ثروت زیادی تحصیل کرده بود و یکی از توانگران معروف و بزرگ آسیا به شمار می‌آمد.»(۳)

◄ سیف پور فاطمی «واقعهٔ خوزستان » و بر خورد رضا خان با شیخ خزعل بدینگونه تحلیل می کند: مثل این که دست تقدیرازهرجهت برضد احمد شاه و سلسلهٔ قاجاریه و برله سردار سپه ویارانش بود. ایالت خوزستان ازنقطه نظرمجاورت با خلیج فارس ومرکزبزرگ نفت وگازطبیعی کشورسالهای سال خارج ازقدرت حکومت مرکزی بود وانگلیسها درآنجا چند شیخ عرب وخانهای بختیاری را تقویت می کردند و بدست آنها مقاصد خود را در خلیج فارس و جنوب باختری ایران به ثمرمی رسانیدند.

دراینموقع سردار سپه ، رئیس الوزراء و مالک الرقاب کشور شد، شیخ خزعل درخوزستان فارغ البال بدون اعتناء به حکومت مرکزی امورآن ناحیه را برعهده داشت. بختیاریها هم ازپشت دروازهٔ اصفهان تا مرکز نفت آبادان را تیول خود می دانستند.

هرچه قدرت حکومت مرکزی زیادترمی شد ایلات لرستان وخزعل وبختیاری ها بهم نزدیک ترمی شدند. انگلیسها هم طبق اسنادی که اکنون دردست است ودرفصل علل کودتا به آن اشاره شد ، در آنموقع هنوزتصمیم به سلطنت رضا خان نگرفته ومنتظربودند که سرپرسی لرن قرارهایش رابا او تمام کرده ومنافع انگلستان را ازهرجهت تأمین نمآید. از این رو این داستان از اوّل تا آخریک سلسله قول و قرارهای متضاد ودروغ وخدعه و دوروئی است و درآخر خزعل را انگلیسها در دروسط معرکه ول کرده و چون رضا خان منافع شان را بهترتأمین می کرد او را بنام " اسب برنده " قبول کردند.

شیخ خزعل ، هنگام جنگ بین المللی اوّل خدمات شایانی به انگلیسها کرده وبه اتفاق خوانین بختیاری خوزستان را ازحملهٔ ترکها مصون داشته وتسهیلات برای پیاده شدن قوای انگلیس به بصره ومحمّره فراهم ساخت که بپاس این خدمات چندین نشان مدال از طرف فرمانفرمای هندوستان و وزارت مستعمرات به اواعطا شده بود. درضمن، حکومت انگلیس رسماً خزعل واولاد او را نسلاً بعد نسل تحت حمایت خود قرارداده و حکومت او را درخوزستان تضمین کرده وصریحاً تعهّد کرده بود که از هرگونه دخالت حکومت مرکزی درامورخوزستان جلو گیری کنند.

در یکی ازسفرها " احمد شاه " از راه بصره به خرمشهررفته وچند روزی در قصرخزعل میهمان او بود وشیخ هم ازهیچگونه اظهارانقیاد وخدمت خود داری نکرده و در ضمن شاه را متوجّه خطر رضا خان درتهران می نماید. احمدشاه ازمیهمان نوازی خزعل اظهار امتنان کرده و ویرا به نشان اقدس مهمترین نشان دربارمفتخرمی سازد. ولی درقسمت مخالفت با سردارسپه جواب رد می دهد ومی گوید سردارسپه نسبت به اومطیع و وفاداراست.

چند سال بعد ازخلع احمد شاه، "فخری پاشا " یکی ازسیاستمداران مصردرمجلّهٔ " کل شیئی" مقاله ای راجع به مناسبات خودش با احمد شاه منتشرساخت خلاصهٔاظهارات اواین بود که درسفری که احمد شاه ازقاهره عبورمی کند ملک فوآد پادشاه مصرازاو پذیرائی کرده و درضمن به اواندرزمیدهد که توباید اهل تصمیم باشی وبا قدرت سلطنت کنی زیرا پادشاه یا رئیس کشوراگربخواهد مانند گوسفند سلیم ودرمقابل اطرافیان تسلیم باشد اوّل پشمش را می چینند و بعد او را قربانی کرده وگوشتش را تقسیم می کنند. احمد شاه که با فخری خیلی نزدیک وهمراه بوده به اومی گوید:" ملک فوآد راست گفت. متأسّفانه من درامورکشوربی علاقه وضعیفم و این ضعف درخون من است . پدرم با دخترعموی خود ازدواج کرد و من ثمرهٔ این ازدواج هستم و علما گویند که ازدواج در فامیل حاصلش ایجاد افراد ضعیف الفکر و ضعیف الاراده است.

سالهای بعد هم فخری پاشا، احمد شاه را در هتل ماژستیک پاریس ملاقات می کند واغلب شبها شاه مخلوع با او دردل کرده ازجورروزگاربدسکالی اطرافیانش دست تغابن به زانو زده و می گوید خودم کردم که لعنت برخودم باد.

شاه اظهار می دارد" انگلیسها سید ضیاءالدین و رضا خان را چون اجل معلّق برای من فرستادند. سید ضیاء انقلابی وخطرناک بود. برای اینکه ازشراو نجات پیدا کنم رضا خان را تقویت کرده وکلک او را کندم. ولی به مقتضای " چوازچنگال گرگم درربودی / چو دیدم عاقبت گرگم توبودی"

رضاخان از روزاوّل درظاهرهمه جا خود را گوش برحکم وچشم برفرمان نشان می داد وحتی یک هفته قبل ازخلع سلطنت قاجاریه تلگرامی مبنی بر وفاداری وشاه پرستی وتقاضای مراجعتم به پاریس مخابره کرد. با آنهمه کمک و محبّتی که من به او کردم هیچ فکرنمی کردم" آنکه روزم سیه کند این است" ولی روزی سزای خود را خواهد دید.

کسی کو به ره بر کند ژرف چاه
سزد گرکند خویشتن را نگاه

فخری پاشا درمقاله خود اظهارمی دارد که احمد شاه مرد نبرد با رضا خان نبود. زیرا شخصاً رک وساده وراستگو ومهربان و کاملاً معتقد به اصول حکومت مشروطه وستتی پارلمانی بود(از دفتر خاطرات سال ۱۳۰۸)

بگفتهٔ مرتضی قلیخان بختیاری یکی ازعوامل مهمّ غائلهٔ خوزستان تشویق انگلیسها بود. سفیرانگلیس " نرمن" که با رضا خان زیاد مساعد نبود بوسیلهٔ سرکنسول اهواز برای خوانین بختیاری پیام می فرستد که بهتر است با خزعل همکاری کنند. سپس سرکنسول مبلغ هفده هزار تومان بابت قشون کشی به خوزستان به امیر مجاهد و شهاب السلطنه ومرتضی قلیخان می دهد و در ضمن می گوید ممکن است درخوزستان آشوب و بلوائی برپا و به مؤسّسات نفت صدمه و خرابی وارد شود، ازاین رو بهتراست یکهزارنفرتفنگداربختیاری فوراً به آن ایالت اعزام شوند.

امیرمجاهد هم بدوستانش امین التجّاروافتخارالتجّاراصفهانی می گوید " قیام ما در خوزستان به تحریک انگلیسها بود. آنها به ما گفتند که سردارسپه برای ایران خطردارد و می خواهد اساس سلطنت احمد شاه وحکومت ایلیاتی واشرافی ایران را از میان ببرد و کشور را تسلیم مشتی اجامر فرّاق کند. ما برای کمک به از بین بردن او حاضریم اسلحه و کمک مالی به شما بکنیم. حتّی تلگرافهائی که از طرف گردانندگان قیام سعادت به تهران مخابره می شد قبلا ازنظر کنسول می گذشت."

این جریان چندین ماه طول کشید. ناگهان نرمن وزیرمختار وسر کنسول اهوازبه لندن احضارشدند و بجای آنها سرپرسی لرن وزیرمختارتازه و کاپیتان " پیل " کنسول تازه وارد شدند وپس ازچند روزجلسه ای با حضورسران «قیام سعادت» وسرکنسول تازه در منزل امیر مجاهد تشکیل می شود کنسول تازه می گوید که کنسول سابق برخلاف سیاست حکومت مرکزی عمل کرده ودستورما این است که شما با سردار سپه همکاری کرده وبه پاس مواعید سابق حاضریم مخارج تفنگداران و خسارات شما را بپردازیم. امیر مجاهد راجع بوعده و وعیدهای سرکنسول واینکه قیام بختیاریها به تحریک مأمورین انگلیس بوده است مفصّلاً صحبت کرده وازاوچاره جوئی می خواهد.

کنسول حرف خود را تکرار کرده و می گوید اگرشما از درصلح وصفا برآئید ما برای همه تأمین جانی و عفو عمومی تقاضا خواهیم کرد.

اسنادی که امروزبدست آمده نشان می دهد که انگلیسها چون اطمینان کامل به سردار و آنیه اونداشتند اول نظرداشتند که خوزستان وقسمتی ازبختیاری و بنا در جنوب را تحت یک حکومت نیمه مستقل و تحت الحمایهٔ خود قرار دهند ، ولی بعد خطر بلشویکها در شمال و پافشاری ملّیون و اهمّیت اوضاع بین المللی نقشهٔ آن ها را عوض کرده و سرپرسی لرن را که یکی از سیاستمداران زرنگ وزارتخانهٔ انگلیس بود به تهران می فرستند. او پس از چند ماه رضا خان را طبق گزارش زیر " اسب برنده" تشخیص می دهد و وزارتخانه و حکومت هند را قانع می سازد که با بودن رضا خان دیگراحتیاجی به شیخ وخان ندارند." چون که صد آمد نود هم پیش ماست."

دراینجا رل انگلیسها مصداق گفتهٔ حافظ بزرگواراست: " فکر می کنم که باید همواره درخاطره داشت که تهران معیارنهائی روابطهٔ ما با ایران است. یکپارچکی امپراطوری ایران بعنوان یک کل و از لحاظ منافع کلی ودراز مدّت بریتانیا به مراتب مهم تر ازقدرت محلی هریک از " سرسپردگان خاص ما می باشد."

لرد کرزن وزیرخارجه این سیاست را پسندیده وسرپرسی لرن را مأمور اجرای آن کرد. اوتوانست با سردار سپه کنارآمده ونه فقط تعهّد جلوگیری از بلشویکها را ازاو بگیرد، بلکه موافقت او را با حمایت از شرکت نفت و راهی برای تمدید قرارداد[دارسی]به مدّت سی سال جلب کند.

سردارسپه ولرن روی تمام این نقطه ها توافق می کنند.بطوریکه معاون وزارتخانهٔ انگلیس او را با تلگراف زیر دلگرم می سازد:

" درواقع شما تحوّل بزرگی پدید آوردید یعنی یک دگرگونی سالم درمواضع ما درایران بوجود آورده اید."

قیام خزعل بضررخود وشاه واقلیت دورهٔ پنجم تمام شد، زیرا خزعل دربین مردم بدنام بود. حکایتها ازجوروظلم وعدوان وجمع آوری سال مردم بوسیله او، در روزنامه ها منتشرمی شد. برای مدرّس واقلّیت مشکل بود که یکپارچه با خزعل همرازوهمساز بشوند. درضمن خزعل تلگراف تندی به سردار سپه رئیس الوزراء واو را یاغی ومخالف شاه خواند. به مأمورین دولت مرکزی هم گفته بود اینجا " عربستان است شما اگر خوزستان را گم کرده اید بروید پیدا بکنید". این عملیات درمیان مجلسیان وروزنامه نویسها ودولتمندان اثربسیاربد داشت وهمه را برضدّ خزعل متحد کرد.

عامل خزعل درتهران قوام الدوله صدری اصفهانی** دوست پدرم بود. این فامیل دراصفهان به نیک نامی مشهور و یکی از برادران او بنام رکن الملک رئیس عدلیه اصفهان بود. قوام الدوله جزواقلّیت وبا مدرّس سروسرّداشت و با سردارسپه هم مربوط بود وبقول ظزیفی "یار دارا ودل به اسکندر داشت". به کمک مدرّس درکابینهٔ سردارسپه وزیر داخله شد. قوام الدوله مردی بود خوش صحبت ، بذله گو ، خوش تیب ، بلند قد، کمی فربه ، با متانت، شیرین بیان بدوستی سردار سپه و مدرّس درآن واحد افتخارمی کرد. او خود را پیرو مکتب عرفی می دانست.

"چنان با نیک و بدسرکن که بعدازمردنت عرفی
مسلمانت به زمزم شوید وکافر بسوزاند"

امروزکه نامه های خزعل وقوام الدوله ویادداشت های رحیم زاده صفوی و یادداشتهای پرسی لرن و کتاب فتح خوزستان به قلم دبیراعظم بهرامی و بنام سردارسپه منتشرشده تا اندازه ای ممکن است پرده ازروی اسرارخوزستان برداشت.

خزعل ، دریکی ازنامه هایش به قوام الدوله از بی تفاوتی وسهل انگاری شاه وخدعه ودوروئی انگلیسها شکایت کرده و می گوید:

" این روزها انگلیس ها با اودرهیچ قسمتی داخل مذاکره نمی شوند وعلناً ازسردارسپه تمجید می کنند. درظرف چندین ماه ورق بکلی برگشته وبطوریکه استنباط می شود سردارسپه بزودی مالک الرقاب کشورخواهد شد."

خزعل درنامهٔ دیگری می گوید:

" کلنل پیل نماینده سیاسی انگلیس درخوزستان برای اوّلین دفعه ازاووخوانین بختیاری ایراد می گیرد و علناً کارهای آنها را بباد انتقاد گرفته و با لحن خشن با آنان رفتار می کند."

در نامهٔ دیگری او به قوام الدوله می گوید:

" اگراطمینان به مراجعت شاه ندارد فوراً ازولیعهد بخواهید که بنام سفراروپا از راه بغداد وبصره به محمّره (خرمشهر) رفته ودرآنجا به قشون چند هزارنفری خزعل که حاضربه کمک اوهستند ملحق بشود. بختیاریها هم ازطرف اصفهان حمله خواهند کرد. بهتراست قوام الدوله ومدرّس هم تهران را ترک کرده و از راه اصفهان به خوزستان بروند."

خزعل درتمام نامه ها ازکید انگلیسها شکایت کرده ومی گوید رئیس کمپانی نفت ازاوملاقات کرده و ضمن صحبت می گوید بیماری شاه علاج ناپذیراست و بهتراست که او ازسلطنت استعفا بدهد.

خزعل درنامه ای ازرابطهٔ خود به صولت الدوله قشقائی وغلامرضا خان والی پشتکوه صحبت کرده و امیدواراست که آنها هم به قیام او پیوسته و درحمله به حکومت مرکزی شرکت کنند.

نگرانی مهمّ خزعل پس ازکید انگلیسها ازاختلاف خوانین بختیاری است. زیرا با آنکه امیرمجاهد ومرتضی قلیخان وسردارفاتح وشهاب السلطنه با اوهمراز وهمکاربودند ، سردار اسعد با سردارسپه نرد محبّت می باخت.

قوام الدوله درجواب خزعل، به اومی گوید ولیعهد مرد ترسو و بیکاره است افکارمردود ومشکوک ازخود نشان می دهد. گاهی ازغیبت شاه شکایت می کند. زمانی با سردار سپه همکاری می نماید و بعد به فاصلهٔیک ساعت تغییررأی داده ومی خواهد به اروپا برود. در" جبین این کشتی نور رستگاری نیست."

قوام الدوله، خزعل را ازجریان ملاقاتهایش با ولیعهد مستحضرساخته ومی گوید سردارسپه هم سه مرتبه محرمانه با ولیعهد ملاقات کرده ورابطهٔ آنها خیلی نزدیک وصمیمانه است واقلّیت هم نسبت به ولیعهد وعملیاتش سوء ظن پیدا کرده اند زیرا برعکس گذشته ازمذاکراتش با سردارسپه آنها را مطلع نساخته وازکارهایش اطّلاعی دردست نیست.

این اسناد نشان می دهد که درآنروزها سردارسپه ازیک طرف به مدرّس نزدیک شده و از طرف دیگربه ولیعهد اظهار ارادت و سرسپردگی می کند و دوستانش هم درمجلس با جدّیت تمام زمینه را برای انقراض

در صفحه ۱۳

«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سیُ امین سالگرد تولد دکتر مصدق»

قاجاریه وسلطنت اوحاضرمی کردند. درصورتیکه خزعل وبختیاریها قیامشان بگفتهٔ انگلیسها و عقب نشینیشان هم بدستور آنان بود. اقلیت نه درغربت دلش شاد و نه روئی در وطن داشت. شاه و ولیعهد هم بکارکشورتوجّهی نداشتند. مردم هم تا اندازه ای حاضربه مقاومت بودند ولی دیگر حاضر نبودند که سربی صاحب بتراشند. سردار سپه و رفقایش قدرت داشتند، پول فراوان در اختیارشان بود ، شهربانی و قشون گوش بر فرمانشان داشت، موضوع قیام خزعل وبسط قدرت حکومت مرکزی را در خوزستان یک امر میهنی شناخته و مردم پشتیبانی ازحکومت را فرض ذمّه می دانستند.

خزعل به اتکای انگلیسها و بواسطهٔ نادانی درسرمالیاتهای عقب افتاده ، با دولت درافتاد . سردارسپه ، میلسپو را وادار کرد که معاون خود سلطان محمّد عامری و" مک کر ماک" را به خوزستان فرستاده و مطالبهٔ یک میلیون تومان مالیات ده سال را بنماید . وصول چنین مبلغی از خزعل که بلنامت شهره بود امرغیرممکن به نظرمی آمد وبه منزلهٔ دعوت او به قیام برعلیه حکومت سردارسپه تلقّی می شد. چنانچه تذکارداده شد خزعل به ترغیب انگلیسها پیش از آن که مامورین وارد خوزستان شوند تلگرافی مجلس مخابره کرده و می گوید:

" این میلسپو اجنبی کیست که مأمورینش به عربستان آمده و درکارمردم دخالت می کنند و می خواهند امنیت این منطقه را به خطر بیندازند؟"

سردار سپه هنوز قرار و مدارش با انگلیسها تمام نشده بود به وزیرمالیه دستور تلگرافی مبنی برتأسف ازاین اقدام میلسپوبه خزعل مخابره کرده وبه او وعدهٔ مساعدت و رسیدگی بکارهای مالیاتی او بدهد.

خزعل ازاین ملایمت سوء استفاده کرده وتلگراف موهنی برئیس دولت کرده و ویرا متّهم به غصب قدرت قانونی شاه مشروطه می کند.

به گفته دبیراعظم ، خزعل و بختیاریها و والی پتشکوه درآن موقع بیش ازسی هزارتفنگدارمسلح دراختیارداشتند واگرخزعل موضوع عربستان را جلو نکشیده ونقشهٔ حسابی برای عملیات خود داشت وطرفداران خود در تهران را با اظهاراحمقانه جدائی خوزستان ازایران ازخود نرانده بود دولت به هیچوجه موفّق به ازبین بردن اونمی شد. همین ابلهی ونادانی پیشه وری ویارانش را هم ازمیان برد." از بدیها خود به پیچد بدکنش"

تهران از وجود این قدرت بیمناک بود ولی خود خزعل مانند محمّد رضا شاه تمام امیدش به انگلیسها وفکرش این بود که باید از او امر آنها سرپیچی نکند. به اشارهٔ آنها تهران را ازخود رنجانید وبدستورآنان بدون آنکه یک تیرازدهانه تفنگ سربازان یا تفنگداران اوخالی بشود، تسلیم شد.

وبا آن تسلیم همه چیز را بر باد داد." جهانا چه بی مهروبدکین جهانی "

دانته شاعرمعروف ایتالیائی می گوید اگر می توانستیم خطوط پیشائی افراد را بخوانیم و از سرنوشت آنان مستحضر بشویم بسیار ازآنها که مورد حسد وحقد ما هستند مورد ترحّم و شفقت ما خواهند بود. یا بقول رودکی :

بروزنیک کسان گفت غم مخور زنهار
بسا کسان که بروز تو آرزمندند

خزعل که فرمانفرمای مطلق جنوب ایران بود و در موقع جنگ خدمات شایانی به انگلیسها کرده و او را حکمران مستقل خوزستان و سواحل باختری خلیج فارس می داستند ، ازحیث ثروت نقد و جواهرات و ملک و اندوخته درداخل وخارج ازایران در درجهٔ اوّل قرار داشت. ایلات بختیاری و پشتکوه هم او را قائد خود می دانستند، درتهران هم ابتدا طرفدار زیاد داشت ، با دو اشتباه بزرگ تسلیم شدن به انگلیسها ونغمه خود مختاری عربستان واظهاراینکه " این جا عربستان است شما اگر خوزستان را گم کرده اید بروید آن را پیدا کنید" همه چیز را بر باد داد..

روز نامه های تهران و طرفداران سردار سپه این جمله را پیراهن عثمان کرده و بر او تاختند. ملّیون هم جدا به عملیات او اعتراض کرده و مؤتمن الملک رئیس مجلس در تلگراف تندی به خزعل و رؤسای قبایل عرب یاد آوری کرد:

"خوزستان جزء لایتجزّای ایران و ساکنین آن رعیّت و مطیع حکومت مرکزی هستند وهرگونه عمل خصامنه ای با مقاومت شدید دولت ومجلس روبرو خواهد شد و سردار سپه هم رئیس الوزرای قانونی کشورومورد تأیید مجلس شورایملی است."

خزعل ازطرفی هم کوشش کرد از نقاربین ولیعهد و مدرّس و سردارسپه استفاده کند. ازاین رو با هر دو بوسیله قوام الدوله رابطه برقرار کرد، ولی ولیعهد که گول سردار سپه را خورده بود در اوّل توجّه بحرفهای خزعل نکرد ولی بعد به اصرار قوام الدوله نامه ای به او نوشته و اظهار می دارد که تظاهرات شما راجع به عربستان و رضا خان، نظر ما را نسبت به شما منحرف و مشکوک داشت. ولی در این موقعیکه تحوّلات سیاسی در غیاب اعلیحضرت مملکت را مواجه به اختلال و آتیهٔ خطرناکی را نشان می دهد و عناصر وطنخواه که جناب مستطاب حجّت الاسلام آقای مدرّس دامّت افاضاته در رأس آنها قرار گرفته در نظر دارند اجرای تصمیمات خود را موکول به تقویت ومعاضدت کرده و ما هم از نظراعتماد کاملی که به شاه پرستی شما داشته ایم آنها را از طرف شما مطمئن وا میدوار ساخته شما را به شاخصیّت آنها انتخاب نموده ایم که در پیشرفت مقاصد آنها جدّیت و کوشش لازم به عمل آید."

مدرّس هم در نامه ای به خزعل گفت:

" من دوسه مرتبه به شما نوشته ام که اهالی تهران عموماً به شما بد نظر هستندو سوابق شما در مملکت خوب نیست همّ مردم نسبت به شما حسّ تنفّر وانزجاردارند، علیهذا اگر خواسته باشید سابقهٔ شما فراموش شود باید با کارهای خوب وعملیاتی که بدرد مملکت بخورد گذشته های خود را جبران نمائید . امروز هم همان موقع است که به معرض امتحان درآمده اید. یعنی وجود ملّت و مشروطه خواهان حقیقی ازجنابعالی امتحان می کنند. البته این امتحان اگر ازآب درست بیرون آمد قهراً تخفیف سیّئات اعمال است که ممکن است گذشته های شما را جبیره نماید والّا با حرف نمی شود مردم را گول زد. "

" شما باید سعی کنید شاه را به محمّره وارد کنید و اگر نخواست برگردد و یا نتوانست مراجعت کند مملکت ولیعهد قانونی دارد باید او روی کا ر بیاید وسیاست این قسمت البتّه حل می شود:

" امید وارم انشاءالله الرحمن مطالب و دستوراتی که به شما گفته می شود با ملاحظهٔ کلیّهٔ مقرّراتی که قوانین مملکت را لکهٔه دار ننماید به موقع عمل خواهید گذارد و این نکته را هم البتّه در نظر بگیرید که سیاست بختیاریهای مبتذل است و چیز های دیگری هم هست که فرستادهٔ ما جنابعالی را متوجّه خواهدساخت."

نامه ای ازقوا م الدوله بدست آمده که در آن نکات زیر را به خزعل گوشزد کرده است:

۱ – " با اینکه معتقدم شاه مراجعت نمی کند و یا نمی تواند مراجعت کند برای اجرای این منظور نمایندهٔ وزین وورزیده وآشنا به سیاست کنونی و دولت خواه که به سلطنت اوعلاقمند باشد باید گسیل داشت بطور کلّی برد وبا خت های زندگانی درانتخاب اشخاص بد وخوب است."

۲ – " در پیشرفت این منظور ولو خسارت جنابعالی به پنج میلیون بالغ شود نباید شانه از زیر بار خالی کرد! امساک دراین قسمت به ضرر نام و جان وهستی تمام می شود. حتی اگر مقدورتان باشد و وسیله ای دردسترس داشته باشید یک مبلغی که نسبتاً کافی باشد به مرکزبرسانید که هم والاحضرت درعسرت نباشد وهم آقای مدرّس بتواند خرجهائی که ضرورت و فوریت پیدا می کند محلّ آن را داشته باشد که ناچار به قرض و تکدی از زید و عمرو نباشیم . وضعیت ولیعهد هم که معلوم است بیچاره پول شام و نهار ندارد.

۳ – موضوع مراجعت شاه با اطّلاعات عمیقی که خودتان دارید یک فکر بغرنج و مشکوکی است که به این سهل وسادگی حل نمی شود وجای شکّ و شبهه نیست که اگر دربادی امر شاه با سیاست انگلیسها درقسمت قرار داد موافقت نموده بود رضا خان سواد کوهی بوجود نیامده بود.

شخصاً معتقدم شاه راه را گم کرده و این گمراهی به سقوط سلطنت او و زوال قاجاریه منتهی می گردد.

درهمین هنگام بیانیه ای هم بنام کمیته« قیام سعادت» بدون امضاء افراد منتشر گردید. درقسمتی از بیانیه ذکرشده است:

وقت آن رسیده که آزادی خواهان حقیقی و آنها ئیکه به سعادت مملکت وملّت اعتقاد وعلاقه دارند قیام نموده برای بازگشت شاهنشاه و تحکیم اساس مشروطیت و صیانت قانون اساسی مجاهدت نمایند.

بنابراین کمیتهٔ قیام سعادت بنام نامی اعلیحضرت همایون سلطان احمد شاه تشکیل شده وعموم هموطنان خود را به شرکت دراین نهضت دعوت می نماید که مادام که اعلیحضرت مراجعت نفرموده اند پیرو نیات مقدمه والاحضرت اقدس ولایتعهد که جانشین شاهنشاه وسرپرست قانونی کشورمی باشد خواهند بود. زنده باد شاهنشاه. پاینده باد ایران.

خزعل ، تلگرافات متعدّدی به احمد شاه که درپاریس بود مخابره کرد و پس از آنکه " آن را که خبر شد خبری باز نیامد" ، رئیس التجّار محمّره ای را به پاریس فرستاده و به شاه پیام داد که اگراز راه خوزستان مراجعت کند کلیهٔ قشون ومهمّات دراختیار وی گذارده خواهد شد و بدون دغدغه به تهرا ن مراجعت کرده وسردارسپه را از میان خواهد برد.

احمد شاه ، رئیس التجّار را نمی پذیرد و به او پیغام می دهد پس از آنکه غائلهٔ خوزستان پایان یافت او را خواهد پذیرفت وجواب خزعل را حضوراً خواهد داد.

به گفتهٔ مکّی مورّخ [تاریخ بیست سالهٔ ایران] :

جاسوسهای شوروی درخوزستان به فعّالیت برخاستند. مخصوصاً آنهائی که در این مانورسیاسی با انگلیسها محرمانه همکاری داشتند برای اغفال قنسولگری شوروی اهواز خود را مخالف سردارسپه قلمداد کرده ومکاتب واطّلاعات خود را ازمجرای قنسولگری شوروی یا بوسیلهٔ جواسیس شوروی به تهران ارسال می داشتند وبواسطهٔ همین بازیها هم قنسول شوروی دراهواز و " حتّی سفیر شوروی در تهران کاملاً اغفال شده به سردارسپه همه نوع مساعدت نموده مقداری اسلحه محرمانه به او دادند تا در این موقع شکست نخورد .

ازآنطرف مدّرس به فکرافتاد نماینده ای نزد شاه فرستاده تکلیف مردم را با او یکسره کند. قرعهٔ این فال بنام رحیم زاده صوفی نمایندهٔ مجلس و دوست نزدیک مدرّس زده شد.

سالهای بعد من با رحیم زاده دوست شده واغلب درروزنامهٔ باختر در ایران ازصحبتهای اواستفاده می کردم. برحسب تقاضای من ومرحوم حسین برادرم [دکتر حسین فاطمی] رحیم زاده این مذاکرات را که خاکی ازسفراو به پاریس و ملاقات با شاه بود بصورت کتابی منتشر ساخت.

بگفتهٔ رحیم زاده هنگام قیام خزعل و دوستانش حکومت نظامی تهران(سرتیپ مرتضی خان) روزنامه های طرفداراقلّیت را توقیف ومدیران آن را تحت فشارقرار داد . ازاینرومدیران جراید اقلّیت درمجلس پناه جسته ونمایندگان مجلس هم به سردار سپه اعتراض کردند و درنتیجه شخصاً درمجلس حاضر شده و به مدیران روزنامه ها و وکلا قول می دهد که به آنها اجازهٔ انتشار وآزادی قلم بدهد. هنگامیکه آنان ازمجلس خارج شدند چند نفرازمدیران جراید منجمله رحیم زاده با آنکه وکیل مجلس ومصونیت پارلمانی داشت توقیف وتسلیم زندان می شوند. وکلای اقلّیت درمجلس سرو صدای زیاد راه انداخته و ولیعهد هم به رئیس الوزراء فشارمی آورد که روز نامه نویسها را آزاد بکند. پس از آزادی ، رحیم زاده به پیشنهاد مدرّس بطورمحرمانه با ولیعهد ملاقات کرده و پس از گرفتن دستور بدون اطّلاع قبلی از راه روسیه عازم فرانسه می شود.

ولیعهد درملاقاتی که دو ساعت و نیم طول می کشد نکات زیر را به شاه پیغام می دهد:

۱– حکومت وخزانهٔ کشوردردست سردارسپه است. مخالفین با نداشتن وسیله و پول ، از روی ایمان وعقیده با همهٔ مشکلات با دیو خود سری استبداد درنبرد هستند. این مبارزه ممکن است به قیمت جان آنان تمام بشود. ادامهٔ این مبارزهٔ حیاتی محتاج به کمک مادّی ومعنوی شاه است.

۲ – شاه باید فوراً از راه روسیه به ایران برگردد. اگر میّسرشود درروسیه با زمامداران آن کشور تماس گرفته و آنان را از سیاست غلطی که در پیش گرفته اند بر حذردارد و در ضمن به آنان خاطر نشان سازد که سفارت روس تحت تلقینات قائم مقام و کریم خان رشتی جاسوسان سردار سپه برعلیه منافع مردم ایران عمل می کند. سردارسپه نه غمخوارمردم ونه انقلابی است، نقشهٔ اوتشکیل حکومت استبداد و خودسری است.

۴ – درصورتیکه شاه تصمیم گرفته که به ایران مراجعت نکند بهتراست ولیعهد را رسماً با اختیارات کامل به نیابت سلطنت منصوب سازد و اجازه دهد که اوّلاً رسماً داخل میدان نبرد شده وراه را برای مراجعت شاه هموار سازد. پس ازدفع شرّسردار سپه اختیار برگشت به ایران با کناره گیری از مقام سلطنت دردست خود شاه خواهد بود.

رحیم زاده پنهانی ازدستگاه نظمیهٔ تهران عازم پاریس می شود و درآنجا ابتدا با دولتمندان ایران مانند ناصرالملک، امین الملک مرزبان، ممتازالسلطنه ملاقات می کند و درضمن می فهمد که طرفداران و فرستادگان سردار سپه در فرانسه وانگلیس جداً مشغول جلب افکار مردم برله سردارسپه هستند. یکی از روزنامه های فرانسه می نویسد که ازمیان رفتن سردارسپه مقدّمهٔ تجزیه ایران است.

این مقاله ناصرالملک محافظه کاررا بی اندازه خشمناک ساخته و دریک کنفرانس مطبوعاتی چنین اظهارنظر کرد:

این گونه اراجیف نشانهٔ بی اطّلاعی ونادانی نویسندگان است. آنچه ایران را نگهداشته سردارسپه و طرفداران داخلی وخارجی او نیست یکپارچگی ایران منوط ومربوط به عوامل اقلیمی و نژادی و فرهنگی وسنتی وقومی است.

نفوذ عادات وآدابی که ایران رااز فتنهٔ اسکندروستم مغولها وعربها حفظ کرده تا ماه و خورشید بر فراز آسمان است ایران را ازگزند تجزیه مصون داشته.

غربیان نادان از شاهنامهٔ فردوسی، گلستان سعدی، مثنوی مولانا، دیوان حافظ ، آثارعلمی فارابی، بیرونی، ابوعلی سینا ، استخری ، رازی ، غزّالی ، خیام ودیگران بیخبرند که این آثار بزرگ دلیل قومیّت وملّیت و استقلال ایران است.

بیافکندم ازنظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند

عید نوروز ، جشن سده ، جشن مهرگان ، سیزده بدر و صدها سنت دیگرکه از دوهزار و پانصد سال قبل تا به امروزدرسرتاسرایران حتّی درکوره دهات بر پا می شود و مردم شادان و پایکوبان آنان را گرامی می دارند استقلال و تمامیت خاک ایران را تأمین می کند.

همان عواملی که سلطان محمود ترک را وادار به تشویق فردوسی درتدوین شاهنامه وجمع آوری مفاخر ایرانیان نمود، همان محیطی که غازان خان مغول را وادار کرد که خبر فتح خود را بر ضدّ ترکمن ها بعنوان فتح ایران بر علیه توران به زبان فارسی اعلام دارد . همان عللی که گلستان سعدی وغزل های حافظ را از رود سند تا دار دانل ورد زبان عارف وعامی ساخت و به شعر حافظ شیراز می گویند

سیه چشمان کشمیری و ترکان بخارائی

ضامن بقا و ثبات ایران بوده و خواهد بود. فکر تجزیهٔ ایران اثر مغز چرسی و بنگی است.

پس از چند روز اقامت اوّلین ملاقات رحیم زاده با احمد شاه درشهر نیس اتّفاق می افتد.

همراهان شاه در آنموقع حکیم الدوله و برادرش حشمت السلطنه بودند. رحیم زاده پس ازملاقات آنها به دفتر شاه راه می یابد و او هم با کمال مهربانی ویرا پذیرفته و با دقّت گوش به پیامهای برادرش و مدرّس می دهد و درضمن شرحی ازاوضاع آشفتهٔ تهران و وضع اسفناک اقلیت در مقابل قدرت رئیس الوزراء صحبت کرده و سپس اشاره به محبوبیت شاه در میان مردم کرده ازاومی پرسید که آیا فکری برای نگهداری تاج وتخت کرده وفکرنمی کند که این مسافرت ها آنها را در خطرمی اندازد؟

شاه در جواب می گوید: من به محبوبیت خود اهمّیت می دهم و از صمیم قلب ملّتم را دوست می دارم.

آیا شما ها می خواهید من پادشاه مشروطه باشم یا مختار و مستبد؟

سپس شاه اشاره به مسافرت هایش به اروپا کرده و می گوید درسفر اوّل ایران را از شرّ قرار داد نجات دادم و صریحاً به رجال کشور ها گفتم که هر گاه بخواهند با ابقای استقلال ایران ضایع شود مرگ را ترجیح می دهم و آنچنان سلطنتی را نمی خواهم که متضمّن بندگی ملّت و مملکتم باشد.

رحیم زاده صریحاً به او می گوید که ولیعهد و مدرّس ازشما می خواهند که تصمیم نهائی خود را گرفته وبرای فداکاری حاضرشده و درداخل کشوربا سردارسپه روبرو شده و جلو عملیات غیرقانونی او را بگیرید، یا اجازه دهید ولیعهد سلطنت شما وخانوادهٔ قاجار را حفظ کند ولی درهر دو صورت ما محتاج کمک مالی شما هستیم.

شاه ازاین اظهاربرآشفته می گوید:

هرگاه پیشنهاد شاهزادگان و رجال را که می خواستند من با سردارسپه درافتم می پذیرفتم یقین دارم که شخصاً موفّق می شدم ولی برای کشورخوب نبود. مکرر ازطرف افسران قزاقخانه واشخاص دیگری که حاضر بودند بگفتهٔ خودشان شاه دوستی به خرج داده ودرعمارت گلستان کاراو را خاتمه بدهند پیشنهاداتی بمن شد ولی برای من واقعهٔ امیرکبیرهمیشه درس عبرت بود. درست که عملیات رضا خان وهمراهانش نامشروع است و نزد همه کس مبرهن است که اعمال نامشروع عاقبت ندارد، سلطنت ایران موهبتی است الهی یعنی حق طبیعی وموروثی ما می باشد. منتها اینکه ملّت ایران نیزدر حق سلطنت شرکت دارد.

توضیح: بعلت محدود بودن جا در نشریه انقلاب اسلامی، کامل آن در سایت انقلاب اسلامی خواهد آمد.

۴ بحث کلیدی پیرامون لائیسیته و سکولاریسم – بخش اول

۳ – نقدی بر قانون «منع حمل نمادهای مذهبی در مدارس دولتی فرانسه» و نظرات شیدان وثیق در این زمینه.
۴ – بحثی پیرامون جدایی بنیاد دولت و بنیاد مرام ها (علاوه بر جدایی از بنیاد دین) در لائیسیته.
لازم به یاد آوری است که کتاب «لائیسیته چیست؟» در سال ۱۳۸۴ منتشر شده است و ممکن است که برخی از نظرات آقای وثیق در زمینه موارد بحث ما تغییر کرده باشد و در این صورت برخی از این نقدها شامل حال ایشان نخواهد گردید. ذکر این نکته را نیز لازم می دانم که این نقدها هرگز به معنای مخالفت نگارنده با لائیسیته و یا نادیده گرفتن تلاشهای ارزشمند آقای وثیق در جهت وارد نمودن لائیسیته به گفتمان سیاسی ایران، نمی باشد. در این مقاله توضیح خواهم داد که چرا در ایران نیازمند سکولاریزاسیون دینی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و همچنین تشکیل دولت لائیک هستیم. پیش از پرداختن به نقد نظرات آقای وثیق، می باید نکته ای را توضیح دهیم:
در ایران، به این دلیل که هرگز دولت و حکومت به معنای کلاسیک آن وجود نداشته و همواره یک فرد مستبد (شاه و یا ولی فقیه) تمام قدرت و اختیارات را در انحصار خویش داشته است، «دولت» و «حکومت» اهمیت چندانی نداشته اند که به معنای دقیق آنها پرداخته شود، معنای این دو واژه در ایران کاملا بر خلاف معنای حقیقی خود و آنچه که در کشور های دموکراتیک شناخته می شود، جا افتاده و در حقیقت، به صورت عجیبی جا به جا گردیده اند! «دولت» ترجمه پارسی واژه «State» می باشد که در زبان انگلیسی، به مجموعه سازمان سیاسی یک کشور؛ شامل قوای سه گانه مقننه، مجریه و قضاییه و پلیس، مدارسِ دولتی و... گفته می شود. «حکومت» نیز ترجمه پارسی واژه «Government» می باشد که در زبان انگلیسی، به «قوه مجریه» گفته می شود. در طول این مقاله، این دو واژه در معنای های حقیقی خود به کار خواهند رفت.
۱– منحصر نبودن سکولاریزاسیون به کشورهایی با اکثریت پروتستان:
آقای وثیق در بخشی از کتاب خود چنین آورده اند:
«منطق لائیسیزاسیون، همان طور که گفتیم، یک ویژگی کشورهای کاتولیک است. آن جا که دستگاه نیرومند، متمرکز و سلسله مراتبی کلیسای کاتولیک برای خود در اداره و رهبری زندگی اجتماعی رسالت قائل است ... اما در منطق سکولاریزاسیون ما با تغییر و تحول توأم و تدریجی دولت، دین و بخش‌های مختلف فعالیت اجتماعی مواجه هستیم. این منطق ویژه‌ی کشورهای پروتستان است. آن جا که کلیسای پروتستان، بر خلاف کلیسای کاتولیک، نه تنها به مثابه قدرتی در برابر و در رقابت با دولت عمل نمی کند بلکه بنیادی است در دولت و کم و بیش تابع قدرت سیاسی.» (۱)
ابتدا به ریشه و معانی واژه های «سکولار»، «سکولاریسم» و «سکولاریزاسیون» می پردازیم:
سه اصطلاح «سکولار»، «سکولاریسم» و «سکولاریزاسیون»، بر اساس ریشه مشترک لاتینی Saeculum (با sièclе در زبان فرانسه) ساخته شده است که معنای «سده» یا «دوران صد ساله» را می دهد. واژه Saeculum، در کتاب مقدس مسیحیان، ترجمه aion یونانی است که نزد هومر؛ شاعر و داستانسرای یونانی پیش از میلاد، «نیروی حیات»، «زندگی» و «طول زمان» را بیان می نماید. معنای اولیه این اصطلاح، طول عمر انسان یا یک نسل می باشد و سپس نزد فلاسفه ای چون افلاطون، معنای عمر جاودان، جاودانگی یا ازلیت را کسب می نماید. اما این واژه، خود، منشاء هند و اروپایی دارد و اشتقاقی است از ai-o به همان معنای مدت عمر یا نیروی حیات. در سانسکریت نیز avu، avuni، avus و avuh را با همین مفهوم می یابیم. سپس در لاتین، واژه aeuum را داریم که به معنای زمان، مدت، عمر، نسل، سده یا دوره ی صد ساله و همچنین سلامتی و نیروی حیات و... می باشد و معادل aion یونانی بوده و چنان که اشاره نمودیم، از یک ریشه مشترک هند و اروپایی نشات می گیرد. سرانجام در زبان عربی، «یوم» یا اسم جمع «ایام»، را داریم که تشابه آن با aion یونانی و aeuum لاتین نمایان می باشد. «یوم» عربی که به معنای روز، روزها، روزگار، ادوار، عصر، عهد، طول زندگی، دهر و جهان می باشد، باید از همان ریشه مشترک هند و اروپایی بر آمده باشد. اما معانی دقیق این سه واژه: «سکولار» یک صفت است که در ادامه خواهیم دید به عنوان مثال؛ به یک جامعه اطلاق می گردد و گفته می شود «جامعه سکولار». «سکولاریزاسیون»، فرآیندی طولانی است که یک جامعه طی می نماید تا این صفت بر آن اطلاق گردد و «سکولاریسم» اعتقاد داشتن به این فرایند معنی می دهد.
اگر «سکولاریسم» را بدون توجه به معنای آن، برنامه ای برای تشکیل دولت قرار دهیم؛ همچون لیبرالسم، کمونیسم و...، جنبه ای ایدئولوژیک یافته و بیشتر به معنای محور قرار گرفتن «به زمان زیستن»، از جانب دولت می گردد که معنای قابل دفاعی نداشته و بیشتر امری آمرانه می باشد و هرگز نمی تواند بیانگر آنچه که در جوامع غربی برای خروج «آگاهانه» و «خود انگیخته» از سلطه بنیاد دینی و «زیستن بر اساس شرایط زمانه» (=سکولاریزاسیون) رخ نمود، باشد. شاید بتوان از اقدامات رضا شاه در ایران و آتاتورک در ترکیه برای سرکوب نمودن دین در جامعه، بعنوان «سکولاریزاسیون» آمرانه و یا همان «سکولاریسم» دولتی نام برد که البته نتیجه عکس نیز داشت. بنابراین، همانطور که آقای وثیق نیز به درستی در کتاب خویش به آن اشاره نموده اند، معنای واژه «سکولاریزاسیون»، «روند انطباق با زمانه» یا «روند به زمان شدن» و « روند به زمان زیستن» می باشد و این واژه برای بیان تحولات گوناگونی در حوزه های گوناگون در کشور های مغرب زمین استفاده گردیده است.
روندهای گوناگون فرهنگی، هنری، دینی، اجتماعی، سیاسی و... در کشور های گوناگون غربی که به آنها «سکولاریزاسیون» گفته می شود را میتوان در شش مورد مشخص تقسیم بندی نمود:
۱– اختیار و حق انسان در انتخاب دین و مذهب و یا بی دین و بی خدا بودن.
۲– رها نمودن زیستن بر اساس رسیدن به اهدافی در جهان پس از مرگ و بسنده نمودن به رسیدن به اهدافی در جهان مادی.
۳– انتقال بخشی از اموال کلیسا به دولت (مانند تبدیل صومعه به بیمارستان).
۴– فراگرد جدا گردیدن قلمروهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و قانون گذاری و... از دین و اخلاق؛ و تخصصی گردیدن هر یک از این حوزه ها. (برخی از نظریه پردازان ایرانی، سکولاریزاسیون را محدود به همین معنا تصور نموده و آن را نیز با جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت اشتباه گرفته و بر این اساس، واژه سکولاریسم که دریافتی ناقص و ایدئولوژیک از فراگرد «سکولاریزاسیون» می باشد را به اشتباه؛ «جدایی بنیاد دولت و بنیاد دین –لائیسیته– معنا می نمایند.)
۵– تحول یک بنیاد دینی به یک بنیاد غیر دینی مانند تحول دانشگاه سوربن و دانشگاه هاروارد از دینی به «سکولار».
۶– انتقال بخشی از خدمات اجتماعی و تعلیم و تربیتی از کلیسا به دولت، همچون مدارس، امدادگری و بیمه ها و...
سکولاریزاسیون ابتدا در جامعه تحول می یابد و سپس بر روی بنیاد دولت و بنیاد دینی اثر می گذارد. چنین نیست که در یک اتفاق عجیب، جامعه، بنیاد دولت و بنیادین بدون تاثیر پذیری از یکدیگر، شروع به سکولار شدن نمایند، بلکه همواره این "جامعه سکولار شده" بوده است که بنیاد دولت و بنیاد دین را وادار به انطباق یافتن با خود نموده است.
اگر چه مذهب پروتستان به دلیل انعطاف بیشتری که نسبت به مذهب کاتولیک داشت، بسیار زودتر خود را با "جامعه سکولار شده" منطبق نمود، اما نمی توان گفت که مثلا در فرانسه با اکثریت کاتولیک، سکولاریزاسیون وجود نداشته است. هرگز نمی توان لائیسیته را که یک «قانون حقوقی و دولتی برای جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت است را بجای سکولاریزاسیون که پدیده ای چند وجهی اجتماعی – فرهنگی – دینی – سیاسی است، نشاند و مثلا گفت که در انگلستان با اکثریت پروتستان، با پدیده سکولاریزاسیون مواجه هستیم و در فرانسه با اکثریت کاتولیک، با لائیسیته. یکی از نتایجی که میتوان از چنین استدلالی گرفت این است که مردم فرانسه در تمام شئونات زندگی خود به بنیاد دین آن هم از نوع خشک و متعصب آن ارجاع می دهند و کلیسای کاتولیک در زندگی فرانسویان نقش محوری دارد و در عوض، بنیاد دین و بنیاد دولت در این کشور از یکدیگر جدا هستند!
آقای وثیق از تحول جامعه، بنیاد دین و بنیاد دولت در جوامعی با اکثریت پروتستان سخن گفته اند، حال پرسش این است که اگر مردم کشوری با اکثریت کاتولیک مانند فرانسه تحول ننموده و دنیوی و سکولار نگشته بودند (در موارد اول و دوم آن) و نقش بنیاد مذهبی در زندگی آنها کم نگشته بود، چگونه می توانستند بر ضد سلطه کلیسا برخاسته و بر خلاف دیگر کشور های غربی (از جمله پروتستان ها) بنیاد دولت و بنیاد دین را از یکدیگر جدا سازند؟!
همچنان که آقای وثیق نیز بارها تاکید نموده اند، سکولاریزاسیون در هر کشوری به شکلی متفاوت از دیگر کشور ها تحول نموده است. در اینجا مقایسه بسیار کوتاهی میان سکولاریزاسیون در انگلستان با اکثریت پروتستان و فرانسه با اکثریت کاتولیک می نماییم تا مشخص گردد که چرا جامعه سکولار شده فرانسه بر خلاف جوامع دیگر غربی از جمله انگلستان، تصمیم گرفته است که با یک «قانون حقوقی» (معروف به لائیسیته) بنیاد دین و بنیاد دولت را از یکدیگر جدا سازد و اجازه حضور نمادین بنیاد دین در بنیاد دولت را نیز ندهد.
کلیسای «آنگلیکَن» انگلستان، به دلیل انعطاف پذیری ای که مذهب پروتستان دارد، گام به گام خود را با جامعه سکولار شده این کشور منطبق کرده و در سکولاریزاسیون شرکت نمود. دولت سلطنتی انگلستان نیز در برابر سکولاریزاسیون (همانند دموکراسی خواهی شهروندان) مقاومت چندانی از خود نشان نداد و سکولاریزاسیون (و همچنین دموکراسی) را پذیرفت. اجازه ورود کاتولیک ها به پارلمان در سال ۱۸۲۹ (۲)، رفع انحصار جاری نمودن عقد ازدواج توسط کشیشان در سال ۱۸۳۶ (۳)، رفع آخرین تبعیضات بر ضد یهودیان در سال ۱۸۵۸ (۴)، فراهم آوردن تسهیلاتی برای ایجاد مدارس ابتدایی دولتی در سال ۱۸۷۰ (۵)، لغو شرط التزام داشتن به آنگلیکَنیسم برای تدریس نمودن در دانشگاه های آکسفورد و کمبریج در سال ۱۸۷۱ (۶)، بخشی از اقدامات دولت انگلیس (با هماهنگی و همکاری کلیسا) برای تطبیق قوانین دولتی با سکولاریزاسیون (در موارد اول، دوم، و ششم آن) جامعه انگلستان بود. در حقیقت اصلی ترین دلیل اینکه اکنون بنیاد دین و همچنین سلطنت همچنان در دولت انگلستان حضور دارند (البته بیشتر به صورت نمادین) این است که در برابر سکولاریزاسیون (و همچنین دموکراسی خواهی) جامعه مقاومت جدی از خود نشان نداده و با این تحولات همراه گشتند.
اما در فرانسه داستان متفاوت بود، دولت سلطنتی متمرکز و کلیسای کاتولیک وابسته به واتیکان در این کشور، به شدت در مقابل سکولاریزاسیون و همچنین دموکراسی خواهی جامعه مقاومت می نمودند و این مقاومتها موجب شد که جامعه هم اقدام به براندازی سلطنت نماید و هم بر ضد کلیسای کاتولیک دست به اقدامات جدی بزند و حتی بخشی از جامعه، خواهان نابودی مذهب در جامعه شوند. مقاومت دولت در برابر سکولاریزاسیون (و دموکراسی خواهی) با انقلاب کبیر ۱۷۸۹ و فروپاشی سلطنت تا حدود زیادی شکسته شد (هر چند که سلطنت متعصب و واپس گرا، چند بار برای بازگشت به قدرت تلاش نمود) و با جامعه سکولار شده، علیه سلطه کلیسا همگام گشت. پس از بیش از یک قرن مبارزه و چند انقلاب و چند دهه انجام اصلاحات، سر انجام در ۹ دسامبر سال ۱۹۰۵، قانون «جدایی دولت و کلیسا ها» (معروف به لائیسیته) در مجلس ملی فرانسه به تصویب رسید و بنیاد دولت و بنیاد دین در این کشور رسما و قانونا به صورت کامل از یکدیگر «جدا» گشتند.
چند دهه پس از جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت در فرانسه، در اواسط قرن بیستم، واتیکان بخاطر ادامه بقا در «دنیای مدرن»، ناچار شد تا حدودی راه حل سکولاریزاسیون را بپذیرد و خود را با زمانه تطبیق دهد و کلیسای کاتولیک در فرانسه که وابسته به واتیکان بود و دیگر قدرت سیاسی و قوه قهریه ای نیز در اختیار نداشت، به ناچار راه حل سکولاریزاسیون را پذیرا گشت. خصوصا از جنگ جهانی دوم به بعد کلیسا رسما حقوق بشر و حاکمیت مردم را پذیرفت. بنابراین، قانون لائیسیته فرانسه حاصل سکولاریزاسون جامعه و دولت انقلابی این کشور و همچنین مقاومت سرسختانه کلیسای این کشور در برابر این سکولاریزاسیون و البته نوعی توافق میان موافقان و مخالفان دین در این کشور و در پیش گرفتن راه میانه میباشد. در فرانسه بر خلاف انگلستان، بنیاد دین و بنیاد سلطنت حاضر نشدند که در برابر سکولاریزاسیون و همچنین دموکراسی خواهی جامعه از خود انعطاف نشان دهند، در نتیجه، سلطنت از میان رفت و بنیاد دین نیز از بنیاد دولت اخراج گشت!.
تاثیری که سکولاریزاسیون بر جوامع مغرب زمین داشته است، با توجه به شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هر کشوری، به نتایج گوناگونی منجر گشته و تاثیر متفاوتی نیز بر روی دولت در این کشورها (خصوصا از لحاظ جدایی از بنیاد دینی) گذاشته است، سکولاریزاسیون تنها در فرانسه به جدایی و انفکاک «کامل» بنیاد دین و بنیاد دولت (= لائیسیته) انجامیده است. بنابراین، نتیجه می گیریم که نمیتوان در یک حکم کلی، سکولاریزاسیون را تنها مخصوص کشور هایی با اکثریت پروتستان دانست. قطعاً سکولاریزاسیون در کلیسا و جامعه و دولت فرانسه و دیگر کشور های با اکثریت کاتولیک نیز تحول نموده است. همچنان که خود آقای وثیق نیز در کتاب «لائیسیته چیست؟» چنین آورده اند:
«...از سوی دیگر، اقداماتِ انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) بر علیه روحانیت گرایی در سلب مالکیت از کلیسا را باید نوعی ویژه از «سکولاریزاسیون» دانست.» (۷)
همان گونه که پیشتر نیز در مقاله ای با عنوان «چرا سکولاریسم دولتی و لائیسیته اجتماعی خطرناک است؟» (۸) اشاره نمودیم، اکنون جوامع انگلستان، آمریکا، هلند و... سکولار هستند و نقش بنیاد دینی در این جوامع (و دولت های منتخب شان) به مرور زمان کم گردیده است، منتها در فرانسه، "جامعه سکولار شده" تصمیم گرفته است که بنابر قانون، بنیاد دین و بنیاد دولت کاملا از یکدیگر جدا باشند.
از آنچه که در سرفصل اول گفته شد نتیجه می گیریم که تفاوت سکولاریزاسیون و لائیسیته در این نیست که اولی به کشور هایی با اکثریت پروتستان تعلق دارد و دومی به کشور هایی با اکثریت کاتولیک، تفاوت مشخص و ساده سکولاریزاسیون با لائیسیته در این است که واژه های سکولار، سکولاریسم و سکولاریزاسیون؛ که از ریشه لاتینی «Saeculum» به معنای «سده» یا «دوران صد ساله» می باشد که همچنان که پیشتر توضیح دادیم، «تطبیق یافتن با زمانه» و یا «به زمان خود شدن» معنی می دهد. بعلاوه سکولاریزاسیون به تحولات مختلف و متفاوت دینی، فرهنگی، اجتماعی و... در کشور های مغرب زمین گفته می شود که در زمان های گوناگون تحول نموده است، اما واژه های لائیک، لائیسیته و لائیزاسیون، از ریشه ای کاملا متفاوت؛ یعنی «لایکوس» (laikos) «یونانی» می باشد که خود انشقاقی از واژه «لائوس» (laos) می باشد که به «سربازان عادی» در برابر فرماندهان ارتش اطلاق میگشته است. بعدها با تشکیل «شهر» در یونان، این واژه به «شهروند» اطلاق شد. اکنون لائیسیته به قانون جدایی و انفکاک کامل بنیاد دین و بنیاد دولت گفته می شود که بر سه اصل اساسی «جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت»، «تضمین آزادی عقیده و وجدان توسط دولت»؛ و «عدم تبعیض میان شهروندان» استوار می باشد.
واژه سکولاریسم و یا به تعبیری دقیقتر؛ «سکولاریزاسیون»؛ که ریشه ای لاتینی دارد، به تحولات مختلف و متفاوت جامعه (در عرصه های گوناگون)، بنیاد دین و بنیاد دولت برای به روز زیستن گفته می شود، در حالی که «لائیسته» که ریشه ای کاملا متفاوت و یونانی دارد، یک «قانون حقوقی» و «دولتی» برای «جدایی کامل» بنیاد دین و بنیاد دولت می باشد. البته به دلیل اینکه برخی از نظریه پردازان ایرانی در یک اشتباه فاحش، سکولاریسم (سکولاریزاسیون) و لائیسیته را همسان می دانند، همواره باید بر تفاوتها میان این دو اصرار نمود، اما تفاوتی که بر آن تاکید می نماییم، باید تفاوتی «حقیقی» باشد، از اینرو همواره تاکید می نماییم که سکولاریزاسیون هرگز به معنای جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت نیست!.
۲– عدم وجود دولت نیمه لائیک و ناممکن بودن تشکیل دولت لائیکِ غیر دموکراتیک:
شیدان وثیق در کتاب «لائیسیته چیست؟» آورده است:
«...گفتیم که فرانسه نزدیک‌ترین کشور در جهان به تعریف فوق از لائیسیته است. به این معنا که «نمونه»ی فرانسوی لائیسیزاسیون در اروپا را می توان «استثنا» تلقی کرد. اما در سایر کشورهای غربی، لائیسیته یا اساساً غایب است و یا اگر چیزی به این مضمون وجود دارد، با کیفیت های مختلف و کمایش کامل، ناقص و یا محدود اجرا می شود. (۹)
در یک تمایزگذاری اجمالی و کلی می توان کشورهای اروپایی به ویژه اعضای اتحادیه ی اروپا را به سه دسته بزرگ و اصلی تقسیم کرد:
کشورهایی که در آنجا لائیسیته (به معنای «جدایی دولت و کلیسا»)

در صفحه ۱۵

۴ بحث کلیدی پیرامون لائیسیته و سکولاریسم – بخش اول

۱. وجود ندارد (چون انگلستان، دانمارک و یونان).
۲. کشورهایی که، به همان معنا، نیمه لائیک محسوب می شوند (چون آلمان، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ).
۳. کشورهایی که در آنجا لائیسیته همراه با قراردادهایی میان دولت و کلیسا اجرا می شود (چون اسپانیا، ایتالیا و پرتغال) (۱۰)
از یک‌سو، دموکراسی بدون لائیسیته امکان پذیر است، همچنان که در انگلیس، دانمارک و یونان مشاهده می کنیم؛ و از سوی دیگر، لائیسیته نیز بدون دموکراسی امکان پذیر است، هم‌چنان که در رژیم های توتالیتر یا دیکتاتوری از نوع شوروی سابق، مکزیک و یا ترکیه شاهد آن بودیم یا هستیم.» (۱۱)
لائیسیته سه اصل اساسی و تفکیک ناپذیر دارد که عبارتند از:
۱- جدایی «کامل» بنیاد دولت و بنیاد دین از یکدیگر.
۲- تضمین آزادی کامل عقیده و وجدان در حوزه خصوصی _جامعه مدنی_ و آزادی های کامل سیاسی و اجتماعی شهروندان با هر عقیده دینی و غیر دینی و یا ضد دینی.
۳- رفع هر گونه تبعیض از شهروندان بدون در نظر گرفتن عقایدی که دارند.
دولتی که سه اصل بالا را به شکل «کامل» اجرا نماید، دولت لائیک می باشد، نقض کامل یا جزئی هر یک از این اصول به معنی لائیک نبودن دولت است. لائیسیته به معنای غیر دینی بودن دولت نمی باشد، زیرا:
الف: غیر دینی بودن دولت با «جدایی بنیاد دولت و بنیاد دین» یکی نمی باشد، یک دولت غیر دینی می تواند و ممکن است که در امور دینی دخالت نموده و مثلا دست به سرکوب باورهای دینی در جامعه بزند، اما «جدایی» بنیاد دولت و بنیاد دین (که جدایی حوزه عمومی _دولت و اماکن و بنیاد های دولتی_ و حوزه خصوصی _جامعه مدنی و بنیادها و

اماکن غیر دولتی_ پیش شرط آن می باشد) بدین معنا می باشد که بنیاد دولت و بنیاد دین اجازه ندارند که در امور «یکدیگر» مداخله نمایند.
ب: لائیسیته علاوه بر «جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت»، دارای دو اصل پایه ای دیگر؛ یعنی «تضمین آزادی وجدان شهروندان» و همچنین «عدم تبعیض میان شهروندان با وجود باور های گوناگون شان» نیز هست.
بنابراین ، یک دولت غیر دینی می تواند لائیک نیز باشد، اما غیر دینی بودن دولت لزوما به معنای لائیک بودن آن نمی باشد. دولت شوروی سابق را میتوان دولت غیر دینی نامید، اما به دلیل نقض کردن هر سه اصل لائیسیته، هرگز نمی توان آن را لائیک یا نیمه لائیک نامید. دولت هایی چنین، با سرکوب مذهب در جامعه، هم اصل «جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت» را نقض می نمایند، هم اصل «آزادی عقیده و وجدان در جامعه» را و هم اصل «عدم تبعیض میان شهروندان به دلیل نوع عقاید شان» را. بنابراین، هرگز نمی توان چنین دولت هایی را لائیک یا نیمه لائیک نامید.
از طرف دیگر، دولت هایی مانند اسپانیا، ایتالیا و پرتغال را نیز نمی توان لائیک دانست. به مواردی از «روابط بنیاد دولت و بنیاد ادیان» در این سه کشور اشاره می نماییم:
اسپانیا: «در اسپانیا اگر چه بنابر پاراگراف سوم بند ۱۶ قانون اساسی، «هیچ دینی خصلت دولتی ندارد»، اما در همان جا آمده است که مدیران دولتی، عقاید مذهبی جامعه را در نظر خواهند گرفت و به همکاری با کلیسای کاتولیک و دیگر ادیان ادامه خواهند داد. بنابر قانون ۱۹۸۰، دولت و کلیسا توافقنامه هایی برای بهره مندی کلیسای کاتولیک از امتیازاتی مانند دریافت یارانه سالیانه دولتی امضاء می نمایند. با تصویب قانونی توسط حکومت سابق اسپانیا، شهروندان از سال ۱۹۸۸ می توانند، تعیین نمایند که نیم درصد از مالیات شان به کلیسا اختصاص یابد. دولت، توافق نامه هایی را با دو جامعه پروتستان و یهودیان برای اختصاص دادن برخی امتیازات مالی به این دو جامعه امضاء نموده است. وزارت دادگستری اسپانیا در سال ۱۹۸۹، اسلام را به عنوان «دین کاملا مستقر شده» به رسمیت شناخت و در پی آن، جامعه مسلمانان اسپانیا و دولت، توافقنامه همکاری امضا می نمایند. (۱۲) آقای آزنار نخست وزیر دست راستی اسپانیا در سال ۲۰۰۳ قانونی را گذراند که بر اساس آن، تدریس مسیحیت در مدارس دولتی اجباری گردید.» (۱۳) «این قانون دو سال بیشتر به طول نیانجامید و در دسامبر ۲۰۰۵ لایحه «اختیاری شدن و بسط تدریس دین در مدارس دولتی به کلیه ادیان تصویب شد. (۱۴)
ایتالیا: در سال ۱۹۸۴، توافق نامه ای میان دولت و واتیکان امضا گشت که اگر چه بنابر آن، مذهب رسمی در ایتالیا لغو گردید و همچنین به برخی از همکاری ها میان دولت و واتیکان پایان داده شد، اما همین توافق نامه تاکید نمود که دو طرف در جهت «ترفیع انسان و مصالح کشور» همکاری خواهند داشت و همچنین تاکید شد که اصول مذهب کاتولیک، جزئی از میراث تاریخی مردم ایتالیا محسوب می شود.»(۱۵) (نوعی رسمیت بخشیدن مجدد به مذهب کاتولیک). «در سال ۲۰۱۱ دادگاه عالی ایتالیا رای داد که وجود صلیب به روی دیوار مدارس و دیوار دادگاه ها خلاف قانون نیست. هر چند که دادگاه حقوق بشر اتحادیه اروپا بر خلاف این امر رای داد.» (۱۶)
پرتغال: «اگر چه قانون اساسی ۱۹۷۴ این کشور، اصول جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت و همچنین آزادی وجدان در جامعه مدنی را پذیرفته است، اما همین قانون، برخی مفاد توافق نامه ۱۹۴۰ میان دولت و واتیکان را استثناء قرار داده است، از جمله اینکه دولت برای کلیسای کاتولیک امتیازات خاصی را نسبت به سایر کلیساها {و طبعا بنیاد دیگر مذاهب} در نظر می گیرد. در مدارس دولتی این کشور برخلاف قانون اساسی، آموزش های دینی و اخلاق کاتولیک تدریس می گردد. دولت، «ازدواج مذهبی» را به رسمیت می شناسد و همچنین برخی از روحانیون، کارمند دولت محسوب می گردند.» (۱۷)
بنابراین، اگر چه در کشور های اسپانیا، ایتالیا و پرتغال، اصل دوم لائیسیته یعنی آزادی وجدان توسط دولت اجرا می گردد اما چه در زمان انتشار کتاب آقای وثیق (سال ۲۰۰۵ میلادی) و چه در حال حاضر، اصل اول که «انفکاک کامل» بنیاد دولت و بنیاد دین می باشد و همچنین اصل سوم لائیسیته، مبنی بر «عدم تبعیض میان شهروندان به لحاظ دینی» اجرا نمی گردد (به این دلیل که دولت عقایدی مانند شیطان پرستی شهروندان را به «رسمیت» نمی شناسد و یا به انجمن های آنها یارانه نمی پردازد و...)، بنابراین، هرگز نمی توان این دولت ها را لائیک دانست. می توان چنین توضیح داد که در این کشور ها، بنیاد دولت و بنیاد دین تا حد زیادی از یکدیگر جدا گشته اند. دولت نیمه لائیک نیز بی معنا می باشد، دولت یا لائیک بوده و از بنیاد دین «کاملا» جدا می باشد و یا با شدت و ضعف هایی؛ با بنیاد دین در ارتباط می باشد. یک دولت نمی تواند همزمان هم لائیک بوده و هم با بنیاد دین در ارتباط باشد، لائیک بودن یک دولت با ارتباط داشتن آن با بنیاد دین در تضاد کامل قرار دارد.
با اینکه لائیسیته با دموکراسی تفاوت دارد، اما پیش شرط لائیک بودن یک دولت، به دلیل این که لائیسیته از سه اصل پایه ای و تفکیک ناپذیری که پیشتر ذکر گردید تشکیل شده است، دموکراتیک بودن دولت می باشد. امکان ندارد که یک دولت غیر دموکراتیک بتواند هم از بنیاد ادیان جدا بوده و هیچ دخالتی در آن ها ننماید، هم آزادی های کامل سیاسی – اجتماعی شهروندان با هر عقیده مذهبی، غیر مذهبی و ضد مذهبی (از جمله بی خدایی و شیطان پرستی) را تضمین نماید و هم میان شهروندان به دلیل عقاید گوناگونی که دارند، تبعیض قائل نگردد. از دیگر سوی، با اینکه دموکراسی بدون لائیسیته امکان پذیر می باشد (البته با محدودیت هایی)، اما لائیسیته به نوعی مکمل دموکراسی می باشد، زیرا با بلا موضوع نمودن نقش مذهب و اعتقادات شخصی در دولت، زمینه مشارکت شهروندانی که عقایدشان در جامعه جزء اقلیت محسوب می گردد (همچون بی خدایان و شیطان پرستان) در مدیریت کشور را نیز فراهم می آورد.
اگر چه در حال حاضر لائیسیته تنها در زادگاهش یعنی فرانسه اجرا شده است، اما این پدیده حقوقی – دولتی تنها مخصوص به فرانسه نمی باشد. هرگز نمی توان ادعا نمود که جوامعی غیر از فرانسه حق و یا امکان تشکیل دادن دولت، فارغ از اعتقادات مذهبی را ندارند. شاید بشود این گونه توضیح داد که هنوز جامعه بشری به این اعتماد به نفس و خود آگاهی نرسیده است که رابطه دولت که یک قرارداد اجتماعی و پدیده ای بشری می باشد را با باور های اعتقادی متفاوت مذهبی خود به صورت کامل قطع نماید. در آینده، احتمال تشکیل دولت لائیک در سایر کشور ها نیز خواهد بود. لائیسیته باید در عرصه جهانی تبلیغ و به جوامع گوناگون شناسانده شود. هم اکنون حتی در ایران که همواره بنیاد دین و بنیاد دولت در پیوند بوده اند و البته در این بیش از سه دهه اخیر، دولت دینی مستبد، فاجعه آفریده است، نسل جدیدی از جمهوری خواهان که معتقد به تشکیل دولت لائیک نیز میباشند، مشغول به فعالیت هستند.
نتیجه آنچه که در سرفصل دوم گفته شد این است که اگر چه بنیاد دولت در کشور هایی مانند اسپانیا، ایتالیا و پرتغال تا حد زیادی از بنیاد دین جدا گردیده اند، اما تاکنون تنها دولتی که کاملا خود را از بنیاد دین جدا نموده و همزمان اصول «آزادی وجدان» و «عدم تبعیض» را نیز اجرا نموده است، دولت فرانسه می باشد و در حال حاضر، دولت لائیک دیگری در جهان وجود ندارد. هچنین، پیش زمینه لائیک بودن یک دولت، دموکراتیک بودن آن بوده و ناممکن می باشد که یک دولت غیر دموکراتیک بتواند هر سه اصل لائیسیته را همزمان اجرا نماید.

پی نوشته ها:

۱. شیدان وثیق، کتاب «لائیسیته چیست؟»، صفحه های ۱۸ و ۱۹
2- Davis, Richard W. "The House of Lords, the Whigs and Catholic Emancipation 1806–1829," Parliamentary History, March 1999, Vol. 18 Issue 1, pp 23–43.3-
3- http://www.gla.ac.uk/schools/socialpolitical/research/economicsocialhistory/historymedicine/scottishwayofbirthanddeath/marriage/
4- http://www.iamthewitness.com/books/Cecil.Roth/A.History.of.the.Jews.in.England/P.11.Emancipation,1815-58.htm
5-http://www.parliament.uk/about/living-heritage/transformingsociety/livinglearning/school/overview/1870educationact/
6- Palmer, Alan; Veronica (1992). The Chronology of British History. London: Century Ltd. pp. 293–294.
۷. شیدان وثیق، کتاب «لائیسیته چیست؟»، صفحه ۱۹۴.
8- http://news.gooya.com/politics/archives/2012/05/141096.php
۹. شیدان وثیق، کتاب «لائیسیته چیست؟»، صفحه ۱۱۷.
۱۰. همان، صفحه ۱۱۸.
۱۱. همان، صفحه ۲۱.
۱۲. همان، صفحه ۱۲۲.
13- http://www.nytimes.com/2003/12/21/world/new-law-requires-roman-catholicism-classes-in-spain-s-schools.html
14- http://lesalonbeige.blogs.com/my_weblog/2006/12/lenseignement_c.html
۱۵-۱۶. شیدان وثیق، کتاب «لائیسیته چیست؟»، صفحه ۱۲۳.
http://www.europe-et-laicite.org/spip.php?article248
۱۷. شیدان وثیق، کتاب «لائیسیته چیست؟»، صفحه ۱۲۶ و ۱۲۷.

باخت، باخت ؟

مخالف خود است و در عرصه سیاست خارجی نیز بحران هسته ای و انزوای بین المللی وحتی شکست در مذاکرات با امریکایی که بالاخره آقای خامنه ای جواز آنرا صادر کرد و نیز موضع ایران در حمایت از دیکتاتورهای منطقه منجمله بشار اسد و نزول اعتبار منطقه ای ایران و... را شاهدیم.
اینهمه خصوصا این واقعیت که در کمتر از دو ماه مانده به انتخابات ریاست جمهوری در چهارچوب نظام ولایت فقیه این نظام هنوز توانایی معرفی کاندیداهای خود را ندارد و عنوانهای اخبار روزانه احتمال رد صلاحیتهای حتی نامزدهای خودی نظام ولایت فقیه است همه و همه دال و نشان افزایش صعودی شاخص فلاکت سیاسی نظام ولایت فقیه است.
و در این وانفسای افزایش شاخص فلاکت اقتصادی و سیاسی نظام ولایت فقیه که متاسفانه چند و چون و کیفیت و کمیت زندگی ما را تعیین میکند، آیا وقت آن نرسیده که ما مردم با تحریم فعال انتصابات نظام با دست و اندیشه خود شاخص منزلت خود را افزایش داده و به جهانیان نشان دهیم ملتی توانا و با اراده حیات هستیم؟
انقلاب اسلامی: بدیهی است که چنین فشار شدیدی مردم را به اعتراض بر می انگیزد. پاسخی که به اعتراض آنها داده می شود، سرکوب است:

تشدید سرکوبها باوجود نزدیک شدن «انتخابات» ریاست جمهوری:

☜ در فصل اول این مجموعه، فهرستی از سرکوبگریهای رژیم را از نظر خوانندگان گذراندیم: دستگیری گروهی از روزنامه نگاران و تهدید فعالان سیاسی و اخطار به کسانی که حتی بخواهند با خاتمی دیدار کنند و در مواردی دستگیری دیدار کنندگان و تشدید سانسورها و ساختن و پخش برنامه های تلویزیونی به زیان «ساختارشکنان» و مخالفان ولایت فقیه و «اهل فتنه» و «منحرفین» – اگر کسی بوی انحراف بدهد صلاحیتش رد می شود – موارد «سرکوبگریهای پیشگیرانه» بقصد آماده کردن زمینه برای «مهندسی» انتخابات است.
☜ در ۱۷ فروردین ۹۲، به گزارش ایسنا، محمدرضا تقوی‌فرد مدیر مسوول روزنامه خورشید گفت: روز یک‌شنبه ۱۸ فروردین به شعبه ۷۶ دادگاه کیفری استان تهران احضار شده‌ام. قرار است محاکمه به صورت علنی و با حضور هیات منصفه انجام شود. بنده به عنوان متهم و در موضوع اتهامی که طی آن از موضوع مرگ مشکوک ستار بهشتی انتقاد کرده بودم در این دادگاه از خود دفاع می کنم.
☜ در ۱۸ فروردین ۹۲، به گزارش "روابط عمومی جبهه ملی ایران"، ظهر روز شنبه بیست وششم اسفندماه ۹۱ ماموران واواک به منزل مهندس هوتن دولتی عضو سازمان دانش آموختگان جبهه ملی ایران مراجعه نموده و پس از بازرسی ازمنزل، مهندس دولتی را بازداشت کرده و همراه کامپیوتر و وسایل شخصیش، به زندان اوین منتقل میکنند.
☜ در ۱۸ فروردین ۹۲، به گزارش کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، جمعی از کارگران و فعالین کارگری بار دیگر در اعتراض به بازداشت اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری در مقابل دادگستری استان کردستان در سنندج تجمع کردند.
☜ در ۱۹ فروردین ۹۲، به گزارش خبرنگار کلمه، حسین کیانی از سبزهای فعال در آمل به واواک آمل احضار و پس از بازجویی، بازداشت شده است.
☜در ۲۱ فروردین ۹۲، به گزارش بی بی سی، تازه‌ترین گزارش سازمان عفو بین الملل نشان می‌دهد که تعداد اعدام‌های سال ۲۰۱۲ میلادی در ایران چهار برابر اعدام‌ها در عربستان سعودی بوده است.
بنا بر این گزارش، ۹۹ درصد اعدام‌های منطقه خاورمیانه در چهار کشور اجرا می‌شود: ایران، عربستان سعودی، عراق و یمن. در این کشورها مواردی
از «کفر» و «لواط» گرفته تا تجاوز جنسی، قتل عمد و مبارزه مسلحانه با دولت می‌تواند مجازات اعدام را در پی داشته باشد.
عفو بین الملل می‌گوید که ایران از نظر تعداد اعدام، در خاورمیانه رتبه نخست و در دنیا پس از چین، با بیش از یک میلیارد و سیصد میلیون جمعیت، مقام دوم را دارد (ایران نسبت به جمعیت رتبه اول دنیا را داراست). بنا بر این گزارش، پس از چین و ایران، عراق، عربستان سعودی و آمریکا بیشترین اعدام‌ها را داشته‌اند.
☜در ۲۱ فروردین۹۲، فاطمه گلزار، همسر محمد سیف زاده، وکیل زندانی می گوید شوهرش در حالیکه دوران محکومیتش به پایان رسیده، باردیگر به شش سال زندان محکوم شده است.
فاطمه گلزار به رادیو فردا گفته است که قرار بود آقای سیف زاده با پایان محکومیت دو ساله اش، روز پنجم فروردین ماه آزاد شود، اما با

در صفحه ۱۶

انقلاب اسلامی

صاحب امتیاز و مسئول:
ابوالحسن بنی‌صدر

Enghelabe Eslami
Fondateur et responsable:
Abolhassan Banisadr
5, Rue General Pershing
F - 78000 Versailles,FRANCE

ارتباط از طریق کامپیوتر:
eMail.: EEZ5760GOF@AOL.COM
http://www.enghelabe-eslami.com

1.5 EURO

نشانی پستی و بانکی:
Enghelabe Eslami Zeitung
Postfach 11 11 18
60046 Frankfurt-Germany
IBAN: DE87500502010000123026
SWIFT-BIC.: HELADEF1822
FRASPA - Germany
Konto No.: 12 30 26
BLZ.: 500 502 01

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اویرو، اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اویرو لطف کنید و چک نفرستید، وجه اشتراک را نقد و یا پست سفارشی یا به حساب بانک واریز فرمائید.

توجه!: درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی در هجرت نیست و تنها بعنوان بحث آزاد تلقی و صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان و منابع مندرج بوده، این نشریه در قبال آنها هیچگونه مسئولیت محتوائی و حقوقی را ندارد!

توجه!: نویسندگان محترمی که مقاله می‌نویسند و مایل هستند مقاله‌شان در نشریه چاپ شود، توجه بفرمایند که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که تا قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری بصورت الکترونیک و غیر آن نشر نیافته باشد! با تشکر

S.16 Nr.826 22 April.- 6 Mai 2013 — **شماره ۸۲۶ ۲ تا ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۲**

آزادی و عدالت گریز از حق؟!

می خواست کمتر از یک هفته اهواز را به تصرف خود درآورد و تلاش شما و ارتشیان او را نا امید و پشیمان کرد).اولین قربانی خشونت خود خشونت طلب است و بی آیندگی خود را برای همیشه رقم می زند. ازاین خشونت طلب باید پرسید مگرنمی خواهی در این کشور زندگی کنی و زن وبچه تودرآرامش ورفاه ودارای آینده ای خوب باشند؟ اگرجاهل نیستی باید تنها به منافع شخصی خود فکرنکنی. زمان بر وفق مراد تو پیش نمی رود که پول نفت را برای همیشه نوش جان بکنی. اگر این کار شدنی بود قبلی ها از تو زرنگ تر بودند. و می دانید که امنیت با اقتصاد هم رابطه ای حیاتی و ارگانیک دارد وقتی در یک کشور امن گفتگو جای تفنگ و شورش وخشونت را بگیرد میزان سرمایه گذاری اوج می گیرد بخصوص "سرمایه دار ملی " که کشور را خانه خود می داند و نمی خواهد آواره و دور از وطن باشد با آرامش خیال سرمایه گذاری می کند. واقعیتی که باید پذیرفت و از آن استقبال کرد اینکه فردا صف ها جدا و شفاف می شوند انهم درخانه ای بنام "ایران" صف مسلمان و غیر مسلمان شیعه و سنی، بهایی و زرتشتی و مسیحی و یهودی و سکولار. دشمن امروز ممکن است فردا دوست ما شود ودوست ما بر اثر اختلاف با ما قهر کند. پس باید بدانیم که چه می کنیم. امنیت اگر باشد برای همه است اگر نباشد برای همه نخواهد بود. نوجوان که بودم وقتی نزاعی در می گرفت که حتی به خانواده و طایفه ما هم ربطی نداشت مادرم نگران می شد. می گفتم شما چرا نگران هستید؟ می گفت روله (فرزندم) تو بچه ای و نمی دانی آخرش دامن ما را هم می گیرد و ما را هم وارد این بازی و نزاع می کنند. امروز در ایران بعد از اطمینان از امنیت؛ این گفتگو است که محل پیدا می کند و بدنبالش باید به سراغ سایر امور رفت. بویژه "قطار اقتصاد باید بر ریل پیشرفت" به حرکت درآید.(یادم می آید آن روزها در پذیرفتن پست ریاست جمهوری یکی از دلایلی که عنوان می کردید این بود که امیدوارم بتوانم مردم را برضد مشکلات برانگیزم) امروز به سازندگی وآبادانی و جبران سخت نیازمندیم و جز اینکه همه مردم مشارکت کنند راهی نداریم. ما که نمی خواهیم درجهان امروز با لقمه نان بخوروبمیری روزگار سپری کنیم؛ سی چهل پنجاه سال کار و تلاش لازم داریم برنامه درست و اراده یک ملت را می طلبد. پس امنیت پایه گفتگو و این دو پایه اقتصاد و سایر امورند. بنابراین خشونت طلب باید معنای تمام این امور را بفهمد و بسوی مردم بازگشت نماید زیرا دنیا مزرعه آخرت است و بقول امام علی امروز روز عمل است و فردا روز حساب. و اما

وقتی جامعه ای خشونت زده وانسانی خشونت دیده باشد این خشونت گریبان خانواده ها راهم می گیرد. آمار طلاق و ناسازگاری را واقفید. امیدوارم در این زمینه هم آنچه لازم است رابیان فرمایید؟

با سپاس فراوان شاد و پیروز و رستگار باشید.

● کدام امنیت مطلوب است؟:

۱ – خاطرات زنده یاد باقر کاظمی (نایب نخست وزیری که مصدق بود) را می خواندم. این یادداشتها همانند بی شمار اسناد منتشره دیگر، ناامنی های دوران پهلوی را گزارش می کند: او وزیر می شود، بی آنکه اطلاع قبلی داشته باشد و عزل می شو د بی آنکه بداند چرا؟ تقی زاده از وزارت استعفاء می کند، به او ابلاغ می شود، فضولی موقوف! این اعلیحضرت است که هر وقت لازم دید وزیری را از خدمت معاف می کند. املاک فراوان از مالکان ستانده می شوند. اقبال السلطنه، تنها بخاطر مجموعه جواهراتش، دستگیر و کشته و ثروتش بسود رضاخان ضبط می شود. دستیاران نزدیک مستبد، بی دلیل، دستگیر و در زندان کشته می شوند و... در سرتاسر ایران، این امنیت ها، وجود نداشته اند: امنیت اخلاقی و امنیت سیاسی و امنیت اقتصادی و امنیت دینی و مرامی و امنیت جانی و امنیت اجتماعی و امنیت زمانی (کسی از فردای خود خبرندارد) و امنیت مکانی (عمران هر محل سبب هجوم لاشخورها به آن محل می شود) و امنیت قضائی (دستگاه قضائی آلت سلب امنیت است). در عوض، از شمار گردنکشان پیشین و راهزنان و دزدان شهرها بسیار کم می شود. شاه و مأمورانش جانشین آنها می شوند و به قول ملک الشعراء بهار، «دزد ناگرفته پادشاه است». از لحاظ صوری، در این دوره امنیت بود و از نظر واقعی، این دوره ناامن ترین دوره ها بوده است.

بدین قرار، فروکاستن امنیت به امنیت خانه و راه از گزند دزد، کاری است که استبدادها می کنند. تازه، با این کار، نوعی از ناامنی را با نوع دیگری جایگزین می کنند. ناامنی ها، همه، فرآورد قائمه رابطه ها گشتن قدرت (= زور) هستند. از این رو، استبداد ناامنی ساز است و هر اندازه شدتش بیشتر می شود، ناامنی ها همگونه تر و شدت گیر تر می گردند. طرفه این که استبدادها امنیت را دست آویز ناممکن کردن برخورداری آحاد مردم از استقلال و آزادی خود نیز می کنند. حال آنکه

۱/۱. از لحاظ رشد یک کشور، نبود امنیت اخلاقی و سیاسی و اقتصادی و دینی و مرامی و اجتماعی و قضائی بسیار زیانمند تر هستند. زیرا نبود این امنیت ها سبب می شوند که انسانها از فضای اجتماعی باز برای بکار بردن استقلال و آزادی خویش (= خودانگیختگی) محروم شوند و بجای آنکه مدیران رشد علمی و فنی و اقتصادی و اجتماعی بگردند، به دیوان سالارانی بدل می شوند که از تخریب نیروهای محرکه (برای مثال، رانت خواری از رهگذر صدور ثروت نفت) ارتزاق می کنند. نتیجه اینست که قشرهای دانشمندان و مهندسان و فن دان و کارگران ماهر، تعلیم نمی یابند و تربیت نمی شوند. چراکه بدون این امنیت ها، اقتصاد تولید محور واقعیت پیدا نمی کند و بدون آن اقتصاد، آنها هم که در نظام آموزش و پرورش، تعلیم و تربیت می بینند، راهی خارج از کشور می شوند. از این رو، یکی از مسائل بس مشکل کشورهای استبداد زده زیر سلطه، اینست که فرصت رانت خواری مدام بزرگ می شود و رانت خواران جانشین کارفرمایان می گردند. ویژگی استبداد پهلوی ها این بود و ویژگی رژیم ولایت فقیه (= رژیم مافیاهای نظامی – مالی) نیز همین است.

½. بدین سان، محک برخورداری از امنیت ها، اندازه برخورداری اعضای یک جامعه از استقلال و آزادی خویش و یا ضریب خودانگیختگی آنها است. وقتی، بنام امنیت و بنام «حفظ نظام» و به این عذر که «نظام حق دفاع از خود را دارد»، فضای جامعه بسته و خفقان آور می شود، خودانگیختگی، بنابر این، بکار افتادن استعداد ابتکار و ابداع و خلق و استعداد دانش جوئی و استعدادهای دیگر، همراه با امکان کار جمعی در تولید و همراه با همه امنیت های لازم برای تولید (در معنای عام کلمه)، به حداقل میل می کند: ضریب خود انگیختگی به صفر میل می کند. جامعه به جامعه گدایان بدل می شود و کار رژیم توزیع نابرابر رانت حاصل از فروش ثروت کشور می گردد. آیا وضعیت امروز ایران جز این را می گوید؟

۳/۱. این امر که به خانه پرسش کننده گرامی حمله شد و اگر پدر او تفنگ نداشت، هست و نیست خانواده برباد می رفت، خود دو جزء دارد: یکی همگانی که ناامنی ناشی از قائمه رابطه ها گشتن زور (حمله به خانه) است و دیگری، راه حل شخصی برای امر همگانی جستن (داشتن تفنگ در خانه) است. دومی از عیب ها است که جامعه ها، از رهگذر زیست در استبداد، پیدا می کنند. در امریکا، زمانی ناامنی همگانی بوده و هرکس دفاع از خود را تصدی می کرده است. در قانون اساسی امریکا، حق داشتن اسلحه شناخته شده است. اینک خود این امر، بر ناامنی ها افزوده است. راه حل نیز نمی جوید. چون از طرفی نه خشونت زدائی که خشونت گرائی راه و روش است و جو خشونت سنگین است و افراد و خانواده ها نمی پذیرند که حفظ امنیت خود را به اف بی آی و پلیس محلی بسپارند و از طرف دیگر، سلطان های اسلحه حاضر نیستند بازار بزرگ خود را از دست بدهند. تبلیغ خشونت بنام دین نیز دامن گسترده است. هنر و وسائل ارتباط جمعی نیز مبلغ خشونت شده اند. چرا؟ زیرا خشونت زدائی با ایفای نقش «تنها ابر قدرت جهان» و سرمایه سالاری، مطلقاً ناسازگار است. نتیجه اینست که هیچ دستگاه پلیسی، قادر به برقرار کردن امنیت نمی شود.

بدین قرار، راه حل بکار بردن تمامی قواعد خشونت زدائی است که در چند نوبت برشمرده ام، و بار آخر (سرمقاله ۸۲۳ انقلاب اسلامی) فهرست کاملتری از آنها را به دست داده ام و در همان حال،

الف – جانشین زور بمثابه قائمه رابطه ها گرداندن حقوق و
ب – حساسیت کامل وجدان اخلاقی نسبت به همه ناامنی ها،
ج – آموزش قواعد خشونت زدائی همراه با آموزش دفاع از خود در برابر هریک از ناامنی ها در مدارس و در خانه ها،
د – از خدمت قدرت بدرآوردن دستگاه های امنیتی و انتظامی و به خدمت امنیت های شهروندان گماردن آنها،
ه – استقلال قوه قضائی و صریح و شفاف کردن قوانین جزائی و منطبق کردنشان با حقوق ذاتی انسان، خاصه استقلال و آزادی شهروندان، و حقوق ملی.
و – تبعیض زدائی، وقتی بنابر اجرای قانونی که محتوایش حقوق هستند و برقرار نگاه داشتن امنیت ها است.
ز – پیشگیری از راه رفع نیازها و فراهم آوردن امکانها. به ترتیبی که جرائم و جنایتهائی که از وجود نیازها و نبود امکانها مایه می گیرند، روی ندهند.
ح – مبارزه با دیگر نابسامانی ها و آسیبهای اجتماعی که هم ناامنی بشمارند و هم از عوامل ناامنی می شوند.
ط – اهمیت تمام قائل شدن برای امنیت تن (بهداشت و بهداری) و روان اعضای جامعه (بهداشت روانی و روان درمانی) و
ی – میزان کردن عدالت در برخورداری همگان از حقوق خویش و امکان کار و رشد.

این تدابیر و تدابیر دیگر بکار بردنی می شوند وقتی فضای اندیشه و عمل انسانها، فضای باز مادی ↔ معنوی و اندیشه راهنمای آنها، بیان استقلال و آزادی می گردد.

باخت، باخت؟

دو پرونده دیگر و اتهام های جدید روبه رو شده و دادگاه بدوی برای یکی از این دو پرونده، او را به ۶ سال زندان محکوم کرده است.

اتهام های محمد سیف زاده از اعضای کانون مدافعان حقوق بشر در ایران، خروج غیرقانونی از کشور به قصد اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام از طریق نوشتن نامه و امضای بیانیه هایی از داخل زندان عنوان شده است.

☜در ۲۳ فروردین ۹۲، به گزارش مجذوبان نور، قرار بود کسری نوری برای ابلاغ حکم به دادگاه انقلاب شیراز اعزام شود، اما مسئولین زندان از اعزام وی امتناع کردند و از طرفی تجمع دراویش در مقابل دادگاه انقلاب شیراز که برای اعلام همدلی و همبستگی صورت گرفته بود نیز در پی این اقدام به درگیری تبدیل شد.

☜در ۲۳ فروردین ۹۲، به گزارش سحام نیوز، گوهر عشقی، مادر ستار بهشتی، در نامه ای خطاب به ملت ایران، نسبت به اظهارات وزیر کشور در خانه ملت واکنش نشان داد. وی در بخشی از نامه اش نوشته است : شاید جناب وزیر تهدید و فحاشی و ضرب و شتم من و دختر و پسرانم را دلجویی معنوی می دانند، مردم اینگونه دلجویی ها را به عینه دیده اند و نیازی به بازگویی دوباره من نیست.

محمد نجار در مجلس مدعی شده بود: "ستار بهشتی، ضمن همکاری با عوامل معاند خارج از کشور اطلاعات غلط و کذب را به معاندین و دشمنان انقلاب اسلامی ارائه می کرد."

مادر ستار بهشتی در این نامه خطاب به این اظهارات و ادعاها آورده است: "همانگونه که بارها اعلام نموده ام، فرزندم بصورت انفرادی و مستقل دردهای جامعه را آنگونه که بود مطرح می نمود و از دیدگاه خویش درد دل می کرد تا شاید گوش شنوایی برای شنیدن این مشکلات بیابد."

☜در ۲۳ فروردین ۹۲، به گزارش اتحادیه آزاد کارگران ایران: حکم محکومیت شریف ساعد پناه و مظفر صالح نیا در شعبه اول دادگاه بدوی انقلاب سنندج به وکیل این کارگران ابلاغ شد. بر اساس این حکم شریف ساعد پناه و مظفر صالح نیا هر کدام به اتهام واهی توهین به نظام به شش ماه حبس تعزیزی محکوم شده اند.

☜در ۲۴ فروردین ۹۲، به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر، پوریا فرازمند، وبلاگ نویس و فعال سایبری، روز یکشنبه ۱۸ فروردین ماه در کرمانشاه بازداشت شد. وی در حالیکه جهت برخی امور مربوط به فارغ التحصیلی خود به دانشگاه مراجعه کرده بود، متوجه احضار خود توسط حراست دانشگاه می شود، که هنگام خروج از درب دانشگاه، توسط چند تن از ماموران لباس شخصی مجهز به بیسیم و سلاح کمری متوقف و بازداشت می شود.

☜در ۲۵ فروردین ۹۲، به گزارش، کمیته گزارشگران حقوق بشر، اکبر امینی در روز سه شنبه ۲۷ فروردین ماه در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی صلواتی و پژمان ظفرمند روز دو شنبه ۲۶ فروردین ماه در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی پیرعباسی و به اتهام اجتماع و تبانی علیه امنیت کشور مورد محاکمه قرار خواهند گرفت.